

UNIVERSAL  
LIBRARY

**OU\_232304**

UNIVERSAL  
LIBRARY





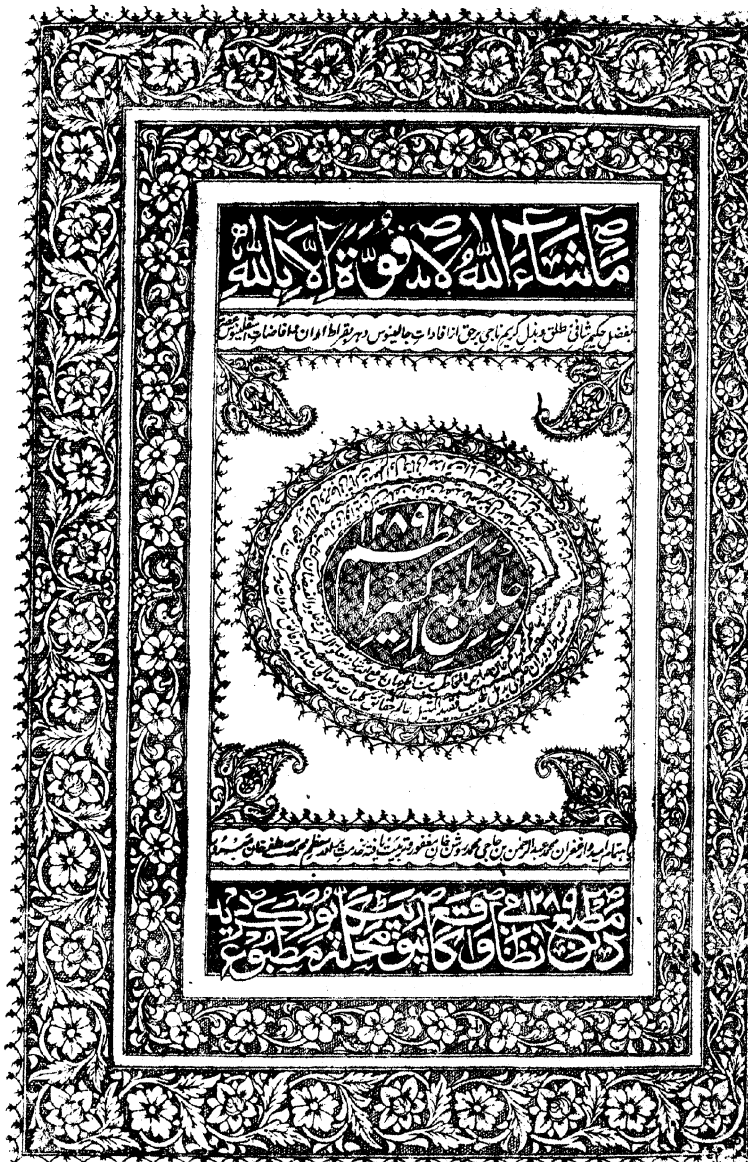








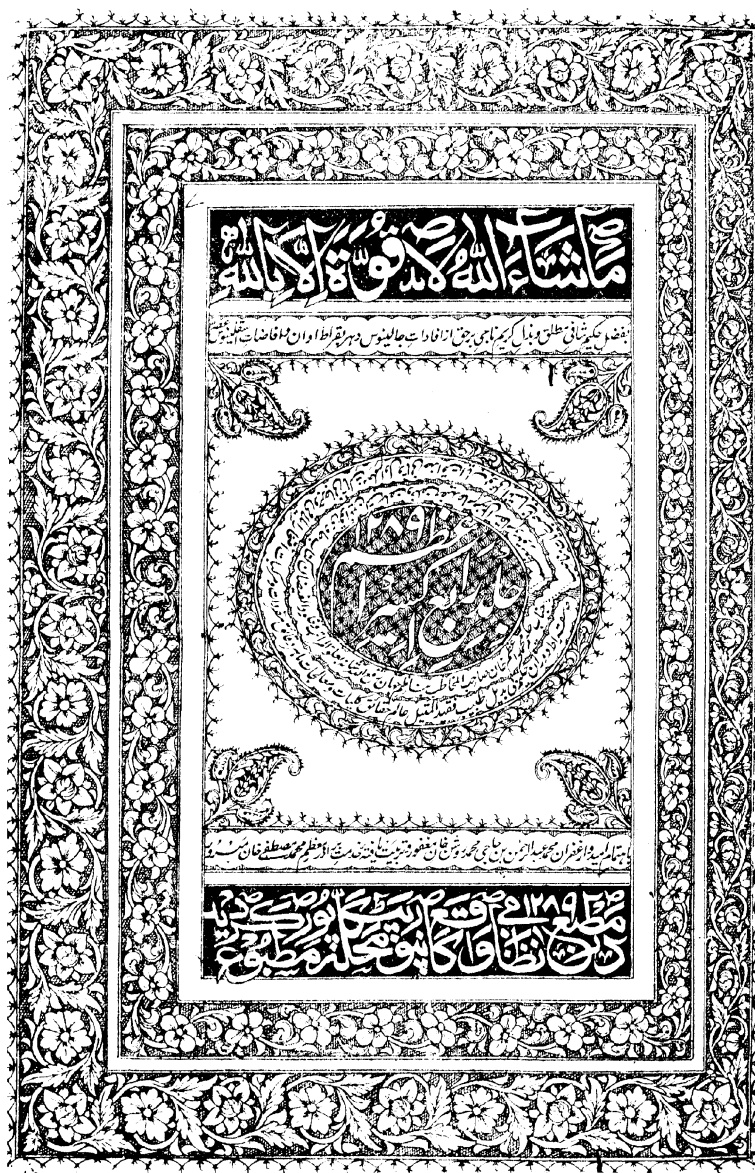






[illegible][illegible]



































































































































































































































































































































































































لیکن اگر آنکس باطنی در وقت بولان نباشد و قاع اخفقت نبود و دلالت میکند بر آنکه این قدر از رزبه بسبب غلبه قوت نیست بلکه بسبب کثرت ماده موجب لرزه است و قسمی از لرزه است که دلالت میماند بر موت و او انست که راجع ضعف قوت و سقوط حرارت غریزی و منقبض باشد و بقدر اول گفته که هرگاه لرزه جزو تبیه در تب غیر مفارقه بر برین ضعیف معاودت نماید این از علامات موت است و اما اسباب تشعره کمتر از اسباب لرزه میباشد **الطاف** که گوید که گاهی باطنی محسوس کثرت خلط کثرت می پذیرد و لهذا باطنی عظیم میباشد و در صفر اخفقت بود و همین جهت آنرا تشعره مینامند و همچنین اکثر الحیا تقریر نموده اند و قومی بالعکس این گفته اند یعنی باطنی اخف صغری قوتی میباشد سبب جدت آن و کارندونی بر دو قول را جمع کرده و گفته اند که باطنی در صفر حادث و در زمانه کوتاه تر میباشد و در بلغم بالعکس پس صعبیت در صفر محسوس نیست و در بلغم محسوس است بود و این قول یکوست و اما باطنی در صفر اولاً بقوت ایستد اسبابه و در ضعف در بلغم میکند سبب لطافت ماده و در بلغم خلط باطلی این میباشد لایسها مساو بسبب کثرت خلط در آخر هنگامیکه لطیف می پذیرد و محسوس گوید که آنچیز سوار است در اثنای آن از لرزه باطنی در سائر مضحیات انست که در زمان ابتداء از پشت میکند و در دوران ابتداء از اطراف دست و پاییه **فاحده** بقول شیخ بجان تیره و دور اندر دست و دحمیات مشایخ مدنون غریظا بر میباشد و بسااست که سبب بلول جمی غلط در احتشام میباشد مبر بعضی از کثرت بخوابند و پای یا کشیده دارند و احساس خشای و نمانند تا موضع غلط ظاهر شود و معلوم کرد که آیا در اینجا در دست یا در چون زبان محرم با خود خفت جمی سیاه گردد و دلیل انست که حامی او مدفون در باطن است و تراشیدن موی سر باعث تکثیف جلدان و عدم تحلیل آنرا میگرد و پس بخار باطلی گشته است و این معنی میگوید که بعضی خلق شرع موجب تکثیف جلد میشوند بلکه افتتاح مسام و تحلیل آنرا که محسوس در سر باشد واجب میکند غلظت گاهی از آن جهت صحیح میشود دفعه دو گاهی بدان تنبیه زخمت می پذیرد و موجب آن نیست که بعد خلق شرع سر بر او میسر و بر پس باید که اختصاص آن خلق شرع در سر و عدم پوشیدن سر بر میباشد حکم شریف خان میفرماید دیده ام که در اکثر از سترن موی سر بر نفس کش کرد و عود نموده و ایضا و کس که سقا و خلق را سر در سر و زود نمیدانستند که حمیات با زائل میشوند و تخفیف مییابد تراشیدن موی سر و زیاد میشود و ازین و خلق چال گیر و در هنگام آن آن باشد که این بسبب جدت بود و او انست که زکری خلق را پس بجهت ابدان چند خنکاید که یکدیگر را

### طریق تشخیص مضحیات غلطیه

هرگاه در تب حرارت قوت از حرارت حمای یوم باشد و نبض و بول شدید انقباض و در نبض و نفس اختلاف و قوت از حرکت انقباض سر بلند و نبض گاهی بغیر وقت و گاهی بصغر وضعت اختلاف و قاع روره بی نبض و گاهی بدو غلیظ باشد و زمانه تب در تب طولی بود و تشنگی و در سردی کثرت و ضعف و نفیر رنگ بدن و زبان و ذائقه زبان و نفیرت اول از عرق و تری بدن اکثر خالی بود حامی غلطی باشد **بعده** از مبر بعضی سوال کنند که تب هر وقت میانیا گاهی می آید و گاهی میگذارد اگر گوید که همیشه میانیا باید دانست که ماده آن و داخل عروق است پس نظر کنند اگر آن تبی روع چشم و اختناق و تمدد رگها و شیرینی دهن تشنگی و قش و کسل بدن بود و نبض عظیم کین قوی تنلی سرچ متناوبه کثرت از اختلاف و بول از سرخ و غلیظ باشد و عرق نماند و گویا اکثر از عرقه و غلبه خالص باشد و در اکثر خلق و کام و لومات و لوزین و در کمته و باطنی نفس خارش سپینه و حوالی شیم و جایگاه حجامت و فصد و سبابت و عسر کلام و سلاسل شک بود و بغیر لرزه و تشعره ایستاده باشد و سائر علامات غلبه خون باشد سو قوتش باشد و این تب و موسیت که از غلیظان خون افتد و اگر این عرض باشد باشد و تب کمتر از موسیت و مشابه تر بود و باطنی و کز و لیب و ضیق و غلظت و سرعت و قوت از نفس باشد و نبض سخت مختلف غیر منتظم و بول حمای و کدر و بدو بود و حامی طبقه باشد و مازاد از غلظت و قوت و اگر این عرض مذکور در پشت و خارش بینی و ترسیدن در خواب سوزش و غلظت در جلد و کثرت غیاز و زخاره و کثرت تیره و کرب و تشنگی شدید تر و خزان از علامات جدی و حصبه بود و حامی جدی و حصبه باشد و اگر باطنی دهن و تشنگی شدید و غشیان و قوی با سسار ل















برای آنکه تب صفراوی لازم و مخصوصا خود محتاج تیریز باشد بعد آن تب و موی بعد آن تب بلغمی بعد آن تب سوداوی و دیگرگاه تب عرض شود و با کبر  
اول از علامات ماده آن در یافتن که بعد آن تب و تیریز است که یکلیک جات را در حیات تب نه در خوردن لبنیات و در حیات تب نه در خوردن لبنیات و در حیات تب نه در خوردن لبنیات  
عقوفت بود و گویند که علاج حیات عفری حادث از عقوفت خون است و با سودا یا بلغم داخل عروق قریب از علاج است که مواد از خارج عروق باشد زیرا که از اخطا  
آن عینه همان اخطا است و آنرا که این عینی در بطوریه و لطیفیه باشد و اگر چه تیریز بسیار لطیف را بطریقی سازد الا که تسکین است آن یک سکنه را که در حدت زیاد بود  
معه امروا و آن در عروق و در غشیه تیریز باشد بسبب کثرت تب که آن در ظاهر حیات اطفال مسطور گردانند و از این ملا خطیه نمایند و میگویند که  
عفریه عالی انطلاق سود مزاج ماده است و اما از احتیاج بر تیریز بلغمیت و نقصان ماده میشود و کیفیت هم حرارت و یوسیت است پس حاجت درازا را و بایست  
میرود و طب هم افتاده و ماده هم مختلف میباشد و اگر چه در جمیع عفریت چنانچه در غشیه صفراوی عفریت است و در بلغمی عفریت در ربع سودای عفریت پس استسقاء هر  
واحد از این اخطا حاجت می افتد و باید که از نشان آمانا استسقاء آن ملاطبه و در حیات تب بعضی استسقاء سود مزاج دران قویتر از مقدار ماده میباشد و شش غلی  
پس آن محتاج تیریز و در طب بیشتر از استسقاء است و بعضی است که ماده دران بیشتر از مقدار سود مزاج و بعضی بلغمی و دران حاجت با استسقاء  
زیاده تر از تیریز و طب باشد و دیگرگاه چیزی باید که تب تیریز و در طب است که در جمیع استسقاء ماده تیریز باشد و دیگرگاه باید که تیریز و در طب است که در جمیع استسقاء ماده تیریز باشد  
از این اخطا چنانچه موافق باشد استعمال نباید مسخ الرطوبه سفید باید که در غرض در معالجه حیات عفری با کجا می تیریز میشود و میسوی تب پس تیریز  
و در طب مزاج احتیاج افتد و با کجا می تیریز میگردد و در طب ماده هنگامیکه احتیاج انضاج یا استسقاء مواد بود در انضاج و راده غلیظ تعدیل و است قوی  
و لطیف و در راده قوی تعدیل و احتیاط و تکلیف و استسقاء کابین هر دو عرض نموده است و قیاسی که در ذرات تب مستعدی تیریز است و غلط نیست  
انضاج و استسقاء و تحلیل و این در اکثر امراض استسقاء و دای حار صورت نبیند پس درین هنگام رعایت است و این را در او و طبیعت و کجا می تیریز است و غلط نیست  
شست سر است تیریز و تب استسقاء و این در اکثر امراض استسقاء و دای حار صورت نبیند پس درین هنگام رعایت است و این را در او و طبیعت و کجا می تیریز است و غلط نیست  
آب فوکه و لیول الا که ماده کمیت و کیفیت قوی نباشد و با کجا می تیریز میگردد و در طب ماده هنگامیکه احتیاج انضاج یا استسقاء مواد بود در انضاج و راده غلیظ تعدیل و است قوی  
فواکه با صیاب تب عفری و غشیه بسبب غلیظان و فساد آنها در معده و بسیار است که در یک چیز انضاج و لطیف و استسقاء و تیریز تیریز است و غلط نیست  
سکنجی و برای کجا می تیریز است و در حدت تب در طریقه رسد که در تیریز بسبب انضاج و استسقاء و غشیه تیریز است و غلط نیست  
چون قوت رطوبت و مقادیر و صحت و شست نیاید و اگر قوت را مقادیر و صحت و شست نیاید و اگر قوت را مقادیر و صحت و شست نیاید و اگر قوت را مقادیر و صحت و شست نیاید  
و تیریز و شست نیاید و اگر قوت را مقادیر و صحت و شست نیاید و اگر قوت را مقادیر و صحت و شست نیاید و اگر قوت را مقادیر و صحت و شست نیاید  
آن در قوت مضاد آن نمایند و تیریز نباشد و استسقاء و دران حیات تیریز نمایند و باید که تیریز نباشد که دران قبض و تکلیف باشد  
مانند اوصاف هر که در ابتدای این حیات موافق نبوده که بعد از استسقاء و قواصص موافق برای کسی است که تب او شش تب نه در خوردن لبنیات و در حیات تب نه در خوردن لبنیات  
گو که تب دق بود و در مزاج تیریز و بدانند که علاج جمیع عقوفت عفری است و در آنکه علاج عفری عفری است و در آنکه علاج عفری عفری است و در آنکه علاج عفری عفری است  
هم عقوفت و تیریز و در حدت تب در طریقه رسد که در تیریز بسبب انضاج و استسقاء و غشیه تیریز است و غلط نیست  
آن در شش قوت است و شست نیاید و اگر قوت را مقادیر و صحت و شست نیاید و اگر قوت را مقادیر و صحت و شست نیاید و اگر قوت را مقادیر و صحت و شست نیاید  
که کمترین معالجه تب گو که در معرفت آن پس اگر نشانه صفت و مزاج هم را باید که لطیف تیریز نمایند و در حدت تب نه در خوردن لبنیات و در حیات تب نه در خوردن لبنیات  
باشد و تیریز طبیعت در در حدت تب تیریز و شست نیاید و اگر قوت را مقادیر و صحت و شست نیاید و اگر قوت را مقادیر و صحت و شست نیاید و اگر قوت را مقادیر و صحت و شست نیاید  
اگر قوت قوی باشد و در حال بلوغ بود و با کجا می تیریز است و در حدت تب در طریقه رسد که در تیریز بسبب انضاج و استسقاء و غشیه تیریز است و غلط نیست  
قوت غلیظ صفرا و حدت است و این در انضاج و تیریز است و در حدت تب در طریقه رسد که در تیریز بسبب انضاج و استسقاء و غشیه تیریز است و غلط نیست



















که قسمی از مالا شعیر نیست که در آن جرم شعیر باشد که یکیش مثل قوت و صورت باشد یعنی اجزای لطیف آن در آب و این قسم را غلظی و علاج و طبع و قوت از آنکه یک  
 پنجه باشد و نیز آنست که در آن آب بقدری مست سکوره و جو که سکوره باشد و بعد کفین قریب و محسوس با بایک لبس که برین صفت از آن که در وقت قسم قوت  
 مالا شعیر که غذای آن که در وقت طریقه غسل او و از این مضاج او بسیار و تیرید او معده است و در وقت تر می شود و کمتر ترش گردد و جسم دیگر مالا شعیر نیست  
 که در آن چیزی از جرم جو و در آن باشد و بهتر از آن در وقت قسم است که طبع او با غایت مطبوع باشد بلکه غذا باشد که طبع او در وقت شکر و در وقت شکر و در وقت شکر  
 غذا بیشتر و در وقت مضاج که در آن بسیار باشد که در آن گشاد و در وقت مضاج که در آن بسیار باشد که در آن گشاد و در وقت مضاج که در آن بسیار باشد که در آن گشاد  
 را که با طبع می سازند از جرم جو است که اگر در آن غذا و در وقت مضاج که در آن بسیار باشد که در آن گشاد و در وقت مضاج که در آن بسیار باشد که در آن گشاد  
 اکثر است و در آن نیست مالا شعیر که در وقت مضاج که در آن بسیار باشد که در آن گشاد و در وقت مضاج که در آن بسیار باشد که در آن گشاد  
 کشاکش و در وقت مضاج که در آن بسیار باشد که در آن گشاد و در وقت مضاج که در آن بسیار باشد که در آن گشاد  
 بدان آمیزه مخصوصا که در وقت مضاج که در آن بسیار باشد که در آن گشاد و در وقت مضاج که در آن بسیار باشد که در آن گشاد  
 اعلا و در وقت مضاج که در آن بسیار باشد که در آن گشاد و در وقت مضاج که در آن بسیار باشد که در آن گشاد  
 آن نماید و در وقت مضاج که در آن بسیار باشد که در آن گشاد و در وقت مضاج که در آن بسیار باشد که در آن گشاد  
 بیگنا میست که غلبه بر پوست بر بدن و زبان نمیداند و گاهی احتیاج شود و مقدمه قبل آن بر این طبع طبیعت چیزی از آنکه ترش تر و مقدمه این همه در وقت مضاج  
 تاسیان و در وقت مضاج که در آن بسیار باشد که در آن گشاد و در وقت مضاج که در آن بسیار باشد که در آن گشاد  
 خصاست که آنکه با در وقت مضاج که در آن بسیار باشد که در آن گشاد و در وقت مضاج که در آن بسیار باشد که در آن گشاد  
 متعفن جان خلافاً فاسد نمیکند و در وقت مضاج که در آن بسیار باشد که در آن گشاد و در وقت مضاج که در آن بسیار باشد که در آن گشاد  
 اختلاف است و در وقت مضاج که در آن بسیار باشد که در آن گشاد و در وقت مضاج که در آن بسیار باشد که در آن گشاد  
 که جو بیشتر و در وقت مضاج که در آن بسیار باشد که در آن گشاد و در وقت مضاج که در آن بسیار باشد که در آن گشاد  
 که سفت آب تبدیل کنند و در وقت مضاج که در آن بسیار باشد که در آن گشاد و در وقت مضاج که در آن بسیار باشد که در آن گشاد  
 بماند و در وقت مضاج که در آن بسیار باشد که در آن گشاد و در وقت مضاج که در آن بسیار باشد که در آن گشاد  
 سبب آن نیست که گوشت برین زانکه در وقت مضاج که در آن بسیار باشد که در آن گشاد و در وقت مضاج که در آن بسیار باشد که در آن گشاد  
 که سبب گوشت اخلاص نمیدانند و در وقت مضاج که در آن بسیار باشد که در آن گشاد و در وقت مضاج که در آن بسیار باشد که در آن گشاد  
 متعفن است و در وقت مضاج که در آن بسیار باشد که در آن گشاد و در وقت مضاج که در آن بسیار باشد که در آن گشاد

تدبیر استغفار غلط متعفن

تدبیر استغفار غلط متعفن

دوقانون و شروع آنست که چون قوانین مذکوره در اول عرض تر است که در وقت مضاج که در آن بسیار باشد که در آن گشاد  
 تقلیل و تخفیف باشد و آنکه در وقت مضاج که در آن بسیار باشد که در آن گشاد و در وقت مضاج که در آن بسیار باشد که در آن گشاد  
 به حیجان عدم متعفن است و در وقت مضاج که در آن بسیار باشد که در آن گشاد و در وقت مضاج که در آن بسیار باشد که در آن گشاد  
 محظوظ میشود و با سبب تحریک خلط ضعیف اندام مضاج و در وقت مضاج که در آن بسیار باشد که در آن گشاد و در وقت مضاج که در آن بسیار باشد که در آن گشاد  
 باستانی کرده و در وقت مضاج که در آن بسیار باشد که در آن گشاد و در وقت مضاج که در آن بسیار باشد که در آن گشاد  
 قطع بر و در وقت مضاج که در آن بسیار باشد که در آن گشاد و در وقت مضاج که در آن بسیار باشد که در آن گشاد























بجست تا اگر ضعف القوة الغشی برایشان طاری گردد و نزدیکی بدارد و اگر سبب آن غشی برایشان قبل از نزول افتد و علامات ذیل را  
 ظاهر گردد از این که چینی و در وقت چشم و صو و صدغ و سبب است که غشی برایشان قبل از نزول افتد بجهت انقباض عضلات معده ایشان را بعضی  
 مردم کمیت که در وقت بدن اولیای باشد لیکن چون غذا از آن منقطع گردد ضعف لاغری شود و تحمل سخت غذا نبود و هر کسی که حرارت غریزیه او کمال  
 قوت و کثرت و باضعیف در کمال ضعف و قلت باشد برنگر غذا بصورتی که در او را ایشان کمیت که در او بهم میرسد و حجم و در معده بسبب انقباض  
 و صلح بسیار کم معده و صغور و آنچه و ایشان از اینان قلیل اند و در هر دم بریزند غذا و ایشان بسیار است که قناعت مینمایند با از شیر و سبب است  
 که محتاج میشوند با مختار آب اند و مانند آن بدان برای تقویت فیم معده و بسیار است که احتیاج قیام و سبب است قبل از طعام ایشان را میشود و اگر از  
 ایشان چون ضعیف میشوند قریب غشی میگردد و پیش شدت ضعف نینداید بلکه انقباض صغیر الفم معده میباشد و چون کجی مجروح و آب بسیار  
 یا شرب مجروح آب بسیار بنوشانند اخلاط صفراوی قیام نماید و قوت ایشان بحال آید و چون بعضی از روی قانیه طبعیست شکلی باند و در وقت ضعف  
 و صعیب از آن قلیل اند که صبر بر سنگی نتوانند کرد و اکول بسیار صبر میکنند که در وقت آب آید و آنرا غدا و در وقت صغیر و در وقت غرضی  
 و در پیوسته بسیار باشد که طایفه خطا مینمایند در مثال این مرضی از دیگران زیرا که منع مینمایند از ایشان غذا را در اول امرو چون قریب آنها نیست  
 و معلوم میکنند که قوت ساقط میشود و در وقت غذا میخورند و ضرورت پس خطا مینمایند و در وقت غذا میخورند و در وقت غذا میخورند  
 از غیر غلطی بودی فاعض میشود و برای این مرض شکم ایشان را از زلات خام و صفراوی و بسیار بی سبب قیام معده فیم بهم میرسد و خلق تحمل میکنند و در  
 سنگین و در اول وقت با ایشان را مضطرب میباشد و در تجارت ایشان کثرت مینمایند پس سبب دزد صدامانی که در خارج باشد و در سبب از این رو سبب  
 و تحمل مینمایند و موخر و اعتدال و در وقت میشود و لب زین ایشان اختلاف میکند بسبب این معده و نفوس ایشان مجروح میباشد سبب قیام  
 معده و صغور و در سبب قیام این سبب است که در تدبیر غذا و حرمت باید که کجی طبیعت مرض و کجی قنات و کجی قنات و کجی قنات و کجی قنات  
 اوقات سالی و کجی عادت مرض و کجی سبب میل اشتها و کجی قنات و کجی سبب سبب اشتها و کجی سبب اشتها و کجی سبب اشتها و کجی سبب اشتها  
 اما بحسب طبیعت مرض چنان بود که چون حرمت و عید و امراض بعضی از آن جاد و بعضی متطا و له میباشد و اجابت کینه بر بعضی غذا حسرت  
 مرض و لطاول آن بود و از این که امراض حاده را قنات است بعضی از آن در غایت حدت باشد و آنست که در روز دوم و سوم و چهارم و پنجم و ششم  
 گردد و بعضی از آنها حاد بقول مطلق است و آنست که در روز هفتم و نهم و یازدهم تا چهاردهم منقضی گردد و بعضی آن حاد است که در آن اطباء  
 و آنست که از چهاردهم تا بیستم بخار نکند و بعضی آن ازین هم بطبی باشد پس اگر مرض در غایت حدت باشد باید که غذا در وقت  
 لطافت بود مثل آب خالص مجروح و جلاب و یا لعل و سبب این و اگر از آن قلیل باشد که در روز هفتم منقضی شود باید که  
 با و شیرین که جلاب یا شربت بنفشه دهند و اگر از آن نوع باشد که در روز نهم تا چهاردهم منقضی گردد و با شیرین لعل او دهند  
 یا با شیرین معفی در روزی و در مرتبه یا با و شیرین در اول روز و بعد نیم روز و در وقت که در اسفان یا غیبه آن و همچنین امراض  
 می شود در تدبیر امراضی که آن حدت و حدت ازین میباشد باید که غلیظترین تدبیر باشد و هر قدر که مرض در حدت شدید تر بود باید که غذا  
 لطیف تر باشد و هر قدر که مرض دراز تر باشد غذا غلیظ تر بود و اگر بعضی امراض حاده با و شیرین قیق دهند و آنچه دراز تر از آن باشد با و شیرین غلیظ  
 و با و شیرین شقی آن دهند و امراض متطا و مثل جمعی غیر خالصه جمعی مواظبه جمعی ربع و مانند آن از امراض متطا و باید که از آن غلیظ غذا نکند  
 و لطیف ننمایند و در غذا افودند و اگر مرض منتهی رسد پس هرگاه که لطیف غذا در شل این امراض کند از سقوط قوت نزد تنهایی مرض ایشان  
 و در مرض با چنان قوت نکند که بدان مقاومت مرض کند چون مرض قویتر و منتهی باشد و آنچه طبیعت غذا را لطیف و غذای لعل در امراض  
 متطا و در حکم منتهی بود تا قوت بقا و در مرض از بیستم غذا مشغول گردد و تا او را نهیم و در وقت که در او را و قدما را شیرین داده اند قوت مرض را















از ارام مطبقه گویند بلکه متعین جمای مطبقه تب و اذکار که مذکر خط که باشد و تب  
در رطب الطباق نسبت بر نفوت تبوی گرفته ظاهر شود ولیکن اکثر اطلاق مطبقه بر جمای  
جمای دومی بود و قسمت قسم اول آنکه اگر گرمی و جوش خون در حوالی و دیگر و اجتماع  
بنا بر جمای یوم اگر گرمی و جوش و حوائی در آن سخت اعضا بغیر عذون افتد و این غیر از یوم اول  
باشد و اگر تب خون حاد شود پس حرارت غریج محقق گردد و حرارت غریبی ناری شعل شود  
و گاهی تب سخت و غلیان خون سببی قوی را سبب جمای یوم افتد که اشتداد نماید و تر از آن  
این قسم جمای موسی از انواع حیات غنیمت برتر از درین تب عذون نیست و درین تب  
و کوکاه تر از غنیمت بسیار و از اقسام حیات یوم غنیمت نیز که درین تب درین اندر مطب  
یکشود و انصاف غیر تغنی ظاهر مثل قصه و عاف را مثل میگردد ولیکن جالینوس نیز از غنیمت  
نیز نیست زیرا که درین تب حرارت اولار از اعضا اصلی نمیداشد و زیجحت پیچیده  
میگرد و درین نمیداشد و ایضا درین حرارت حاد و ناریه و سخن نمیداشد و تب غنیمت  
غلیانی آنست که بعد از آنکه در غنیمت سبب الطباق و در دوام و در  
مرد و آن از جمله حیات است که میان حیات عذون و ریات یوم باشد و از اینست  
تب آن که در آن گرم شدن غنیمت و سبب جمای یوم گرم شدن روح و قوی این تب  
سبب این تب عذون غلیظ نیست بلکه این جمای حاده است جمای یوم و جمای دومی  
در جمای روح و جالینوس آنرا مثل حیات یوم دانسته سبب غفلت و سهولت علم را  
درد و در این تب جوش فصد که در خون مقدار کثیر خارج نمیداشد و جوش غلیانی در  
اذیت که باشد و اکثر این تب غریب قلب بود و از این تب نوعی نفس غلیظ  
ن طبع بجای می آید و باشد یعنی اگر دست را با زام و مندرگی او متنگری کسی باشد که آن  
مباشه و قوی عسب و عسک کلام برایشان در دست و مورت سرسام و تب یومی  
در حوائی تاسی سال و در فصل ربیع و کسان را گرفته و از این تب که باشد خنده گوشت و شیر  
حرارت تعفن نیز بود و مطبقه منتقل گردد و یا بر سرام و جردی و حصیه تب رفت و غلیظ  
درد و این تب و غنیمت نوع اول آنکه از غنیمت خون در داخل و در وقت و مطبقه حقیقه  
بریک اندام نیست یکی متر که در آن اندام فی الصورت نیز که آنرا تب است که در تب ضعیف بود و  
حت شود و باید که این جمای که آنرا غلظت نماید بر مرتبه یوم است و علاج آن مشکلتر از شیر که  
سبب است مقدار خون بود که چون مجوز از آن غنیمت در اکثر از حوائی ساری گردد پس تب آن  
درین تب که حوائی که اکثر این تب است که در تب که در آن غلظت و چنانکه

[illegible]











گاهی اودن در حیات دوسه عظیم مانع بود و تشنگی وضعف را که کم و مجرب صاحب خلطه است التماس است و آب سرد را در لیکن حرارت و دفع ضرورت نمودن  
 خون منخل غلیظ است و تطهیر غذا و ترک آن در دوسه در زمانه و اسهال لطیف صفرا و بلغم سلسله را به مطبوع خاک را با آب ملین منحل باید آورد و این چند مرتبه  
 و غنای آب کوی بخار آتیش کشید گاهی بقرص کافور حاجت افتد و بقول صنف اقتباس منطبق با طبیعت در همان تدبیر که در دوسه و غیره کوشش بعمل آید  
 و ترک غذا تا سه روز اگر نماند نجات مانع بود و الا اندک از غذا به تطهیر به چند روز بیشتر به بلغم آلود با نفوس آن و با مطبوع شامه و ملین طبع نمایند  
 و در نیمه شب کاسنی و مغز تخم کدو و تخم خیارین هر یک بهفت باشد لعل با سبوز و بیدانه هر یک باشد ده در گلاب عرق کاسنی و شامه و فیلوف و فیلوف  
 هر یک چهار لاله برآورده شربت نیلوفر سه توله داخل کرده تخم نیلوفر چهار باشد باشد به نوشانند و غذا برنج و نموناش نقش بر اعداس و باشد اسفغانی  
 و چند و چون ملطفا در روز دوم هم سه توله بریده تا روز پانزدهم به دستور دهند پس اگر اندکی تب باقی مانده باشد باید که بر روز شانزدهم به مطبوع نکرده  
 پوست بلبله نرزد و بلبله کسیده بهر واحد کنیز شربت و در ذکر اللمی چار توله اضافه کرده نوشانند و غذا به دستور دهند و در هفدهم قمر صحرای شیرین  
 چار باشد لعل بیدانه سه باشد در آب کاسنی مرق و آب بیدانه مرق و توله برآورده شربت بزوری بار و احتیاج است که در تخم شربتی بهفت باشد  
 به دستور و شربای زغال بایان تنک و باربج خوانند و اسفغانی در قطبیه اندازند اقول حذرا قیاسی گوید که در حیات مطبوع نیز حفظ اعراض عالمه  
 که در علاج کلی حیات عظیمه ذکر شد اعنی استقراغ ماده و تبدیل سو و طراج و تدبیر غذا باید که در واد این حیات و اضل عروق محصور است مباد که در آن فاسدند  
 بلا احتیاط و حذر تا عفونت بخروج خون که در دستی که چون طبیعت حل هر آنچه نفوذ آن میکند آسان شود باز اضای باقی تحلیل آن و تغذیه آن بحورت قادر  
 گردد و سو و مزاج در تجار حاررت تب و میل نیست پس باید که تدبیر آن مرد و مطب باشد و الا آنکه در طبیعت آنی شمایا و تخم طلب باید که در آنکه استعمال  
 اشیای طبع در تب مامون العاقبت است و اما بر دوت آنها و آنکه طلب نباید که در آنکه استعمال اشیای بار و غیره مامون در عاقبت در هیچ حیات  
 و لکن اشیای بار و بالفعل مثل آب سرد و استعمال آن تجدید و تحصیل اکثر احتیاج افتد زیرا که واجب است که آنجا بلغم ماده مضر منجمد می گردد و قوت  
 قوی و عوارض مطابق باشد و در کم عضو شریعت ضعیف و دارم نباشد استعمال نماید تخم صفر باید که غرض در علاج تب و دوسه استقران خون  
 کثیر است تا آنکه نفی قریب گردد و غلبه طبع خون اگر بسیار رقیق آبی یا صفراوی باشد و تدبیر آن و تنقیه آن از خلط و رقیق آن اگر غلبه باشد  
 تر شربت بلغم خون در کسبه مکررات خون غلبه مثل عسل و مکررات خلط خام مثل خیار و باد رنگ بهج که موزورده باشد و احتیاج ماده حاصل تب  
 و تحلیل آن اما استعمال مثل فصد اگر فتن از دست نیست در بر فصل که تب عارض شود و انتظار بجران و وضع نباید که اگر آنکه غلبه باشد که از آن حذر  
 کنند و مکررات از نه لهما مضحک گردد و بعد فصد نمایند پس اگر تب دوام کند فصد کنند و مرقه بعد از فصد نمایند تا آنکه قریب غشی گردد یا غشی افتد اگر  
 بدن قوی باشد زیرا که غشی نیز تب مزاج قوی مثل سائیر درات میکند و اگر ضعیف باشد از آنکه میکند و بلکه فصد و نوشیدن آب سرد و سب است از تبیر  
 دیگر غشی بسیار و فتن از دست فصد اولی است آنچه استعمال آن واجب است که مثل خوف الضباب خون جوی مختلف نباشد زیرا که اگر در آن که در تب غشی رسد  
 بلغم بود و سب است که تا صفت فصد بالغ فی الحال اسهال صفرا و عرق باشد و باید که عرق را هر وقت نشفت کشته تا آب باید که اگر از آن صحت حاصل شود  
 و آنچه از ضعف غشی فصد بالغ عارض شده باشد که آنرا فتنی لطیف و سکون نمایند و کلام است که در ملین طبیعت کشته از شرب آب انارین  
 و آب لادن شین و خوش تر و خوش تر و شیان و خفیف و گاهی نزدیک فصد احتیاج است و استقراغ مثل ملطفا شامه و حیاشند و نوشانند  
 همیشه و مگر در بعضی احوال فصد از دست نکن فصد که پیشانی با حجامت میان و دوشانند که پس اگر چیزی از این سبب عارض نمک نباشد  
 اسهال نمایند بلطیفیک در مرقه میکند و در پیچ میزند که مفتح باشد و شربت و قطع پوشش کعبین زردی بار و وسکن غلیان باشد مثل شربت عسل  
 و اندک از فصد غشی عارض شود که در آب غوره و ترکه بخوراند و اگر عاف خود بخورد عارض گردد قطع کنند که نرزد و متعرب غشی و اما فتنه خون غشی  
 عسل عذاب کنند و آن نیست که در عسل کعبه عدد در آب بهج رطل بخوراند تا سوم حصه بماند و البده صاف کرده باشد لغو آدم زده و قدر که در کمال



[illegible]















و در این نجات نبود زیرا که قلب چون متعین نگردد و دلالت کند بر خلیان خون و درین هنگام که از اخلاص نمودن مگر نباشد آن آب سرد تا آنکه رنگ سبز در کار  
اشیای بی بار باقی بماند درین بارها احتیاج بسوی آن باشد زنده و همچنین کسان که درین حال آب سرد نوشند بعد از آنکه مدت ایشان را غشی افتد و عروق  
در جوف آنها در غشی و داغ و تشنگی و عذاب و یاقوتی نماند و بلکه شوند و در نوشیدن آب سرد ضرری نیست الا بطول مدت تب و تبلی آن و صلاحت  
درم و راحت و این ملاک عاجل دفع گردد اما چون قصد آب سرد استعمال کنند و بقیه حرارت و باقی ناشایب آنها را بگذرانند اما را الشیعه یا سکنجبین یا قهوه  
علاج کنند و درین طریق کالیوس در امراض حاده اختیار نمود و آن تریه مع ترطیب است و اگر چه این رفع و جبران را بطبیعی مساوی در این طریق را  
حریر و دیگر را خطیر و بدیم و سبکیم که درین طریق بقراط در انتظار جوانی که نمی نامد ولیکن می آید  
عارض شود و گفته که سرگاه در تب مطبقه قصد را تا خیر افتد بر ترشی ترنج و تمر نهدی و بهرند که آن عفوحت خوانند و غایت کند و تطبیق حدت و اندام این را به  
گوید که علاج تب دوسه قصد را تا مدت و خون مقدار کثیر خارج نمایند زیرا که اخراج خون درین تب علاج عظیم است و لازم نیست که با تمام سبب از احتیاج  
آن الحقات نمایند چون اهتمام بقصد کنند بلکه رعایت قوت کنند پس اگر قوت قوی باشد در سالیام قصد کنند و در استعمال قهوه و زری از روز تا بیرون احتیاج  
نمایند تا قوت را از جهاد عاقل نشود و متاخرین را در سوسوم قصد میکنند و روز چهارم از قصد احتیاج نمایند زیرا که در آن موقع بحران عروق با بر عافیت  
و محتاج تر از انواع علائم این تب بسوی قصد ترا شده است پس باقی انواع با آنکه کثیر و غیر محتاج بقصد بود و بلکه حاجت درین هر دو از روی اضطرار شدیدیست  
و بعد قصد مرض را را الشیعه و بعد آن سکنجبین نوشاند و آب انار و شیرش آب انار و شیرش و آب کلوچه با بدنه و شیرش و قهوه و تخم خیار سکنجبین و بعد از پیوند  
بجلا بپوشانند پس اگر کتاب زیاد شود و اما الفرج سکنجبین نوشانند و اگر مرض ضعیف گردد و اما الشیعه و در فحاش و در روزان را بجز در کسان که در احتیاج  
آلوده نمایند و اگر سبب عارض شود تقویت سر بصل و گلاب و آب می العالم نمایند و تبرید نیست بگلاب که کوه کنند و اگر سرفه حادث شود و لعاب بداند  
و شربت فحاش استعمال کنند و چون تب ساکن شود و دردت معمول یکد و اسهال نماند و بیج که در سوسوم خفزد و غرض از آنست که صحت یابند و در حاد و خف  
کنند و غذا بپیمایند و آب می مطفی حدت خون مثل آب سماق و آب غوره سازند و خصیصه برین علی که در اول ابتداء بقصد و تطبیق و تطبیق غلظت و طبیعت  
بحقیقته باین که در آن جو داخل بود و فیتا و مسهل و آب قهوه و آلو در روز دوم نمایند و همچنین در روز سوم و طبخ آلو و شمشیرش عذاب و پستان و گلگون نقشه و سبب  
و خطی و تخم خیار یا شیر خشک و ترنجبین استعمال کنند و غذا بپست جو یا شیره و شیرت نیلوفر و استعمال قهوه و تمر نهدی و آب انار و تخم شمشیر و شمشیر  
الکلیسین قلع آن گردد و حال متوقف بیند و قارور و سرخ غلیظ باشد و مرض بروز بهتر رسیده باشد و حال از نیشین و تدبیر تا روز دهم و پستور باشد  
در روز دهم برین خطا و خطای رابع درم و بالغ را نیم درم و جوان را نیم شقال در شربت آلو و عسل خیارشین و در خون با دام بدنه و عقب آن شربت  
بچرخ و بچرخه بچرخه باید و او پس اگر تب در روز دهم در ازل نشود و طبیعت بحقیقته لاین در روز دوازدهم کند و اگر حقیقه مرض مناسب نبود  
شیر و گل نقشه و سنای سبکی و نیلوفر شامی هر دو و سکنجبین و اصل السوس راجع جزو در قهوه و آب و زبانه عرق نیلوفر یا زنده و ترنجبین سبب جزو مل که در شمشیر  
و نیلوفر شیرین ساخته استعمال کنند و چون روز چهارم نیم تر تب منقلع نشود و در روز و غار لاین و در سبب خیارشین بدنه و در قهوه و در قهوه و در قهوه و در قهوه  
اضافه نمایند و غذا شور با می چه چه مرغ باشد تا آنکه تب قلع گردد و این معالجات ازین حیثیت نیست که آن تب و دوسه است بلکه از آن جهت است که آن تب  
عفو نیست و این چنین نیست که تب دوسه صرف نباشد بلکه غلظت بعضی بود و بهتر علاج صاحبان تب اصلاح فرج برای و اصل بقول بلشیا است  
و آن بصند و گلاب و سرکه نمایند و اگر سبب وقت باشد آب سرد و غلظت علاج است الا طبیکی در زنده میگوید که علاج تب دوسه قصد و اخراج خون  
باستفصاست و اگر چه بدفعات بود و بحسب قوت بعد از آن استعمال سردات مثل بار الشیعه و ریاس فو که مخصوص عذاب آلو و ترنجبین  
روغن بنفشه و سرکه و صندل و تغذیه بمخل بنواش حدس و در رشک و آنچه مخصوص مطبقه است شربت عذاب و طبخ فو که در الفرج و در  
است این همه بعد از انقضاء استعمال کنند و در زنده میگوید که علاج سوسوم خاص کائن از خون داخل جروق با قلع فیصحت تابش رسد و اگر

علاج تب دوسه  
علاج تب دوسه







نشود و پس اگر از این بسیار ندهد که در آن غیر خالصه باشد و در اکثر وقت نوبت خالصه تا هفت ساعت بود و گاهی از چهار تا هشت و آنرا ساعت باشد و در صورت چهار یا پنج در روز منقطع شود و القطار او بخروج صفرا و اسهال باقی یا بعرق یا بهر دو باشد و همچنین خالصه از هفت دوره زیاد گردد اگر در علاج غلط واقع شود و گاهی سبب طافات مده در یک نوبت منقضی گردد و در آن دار بر بول یا عرق یا با اسهال منقضی بدین احوال واقع شود و نفخ در بول بر دوا دل یا در سوس یا در چهارم یا در هفتم ظاهر گردد پس اگر از هفت دوره زیاد شود آن از غیر خالصه باشد و همچنین اگر مدت از آن طول کشد غیر خالصه باشد و نیز در نوبت خالصه و تقدم از آن یک خط محفوظ النسبت و متساوی باشد و در غیر خالصه مختلف غیر محفوظ بود و همچنین در خالصه نشاء نواب بر جد واحد باشد و چون صاحب او آب زیاد نوشد از بدن آن بخار طرب بر خیزد و در پی پوست ظاهر گردد و گویا عرق خوابد و گاهی عرق آید و غیر خالصه از آن گرازی بسیار و تمدد در سردیاد و گاهی اجزاق وافر منقطع نشود و گاهی بلززه قوی است تا نکلند و نیز آن مستوی نباشد بلکه گویا زیاد شود و پس مقدم کند و ناقص نماید و اعراض صعب در آن کم بود و اینها غلبه غیر خالصه کمتر از انتقال حیات دیگر واقع شود و در افزونتر متاع کمتر از خالصه آید و بول در خالصه قریق میباشد و در غیر خالصه غلیظ و فوق در غلبه غیر خالصه و شرط الغلب است که شرط الغلب را دوا مده نماید زیرا که با هم مترشح و متحد باشند و واجب کنند و موجب غیر خالصه و واحد بود که آن فی نفسه مجزج از نافع و صفرا باشد گویا که شمی و واحد و بین سبب فعل هر واحد از این دو خلط با فاده محسوس نگردد و لکن از این شرط الغلب در نوبت یک نوبت صفرا و در نوبت بلغم و در هر نوبت غیر خالصه که نوبت خفیف خالصه گاهی نکلد و از طول کشد و قریب شش ماه بماند و گاهی در آخر ترشح و در یک و تریل و بطنم محال بود که در آن نوبت بلغم قوه گوید که تقدم نوبت در حیات و آلات برترید مرش کند و از آن بر انتقاص مرض و آلات نماید و از آن گوید که تقدم نواب و آلات است که در اختلاط و از آن آلات نماید بر غلط و کثافت آن و همچنین گوید که گاهی بحال این تب بر بنزول بسیار میشود و از آنرا سستی بخار گویند و بدان تب ناکل میگردد و از آنرا ملامت آزموده ام و علی بن زینر گوید که این تب از حصات سلیمه است البته هلاک میکند که اگر تب دیگر گردد و در هوشی گوید که در در سردی و از اول عارض شود و در روز چهارم قوی گردد و در روز هفتم مفارقت کند و اگر در روز سوم عارض شود در روز پنجم قوی گردد و در روز هفتم مفارقت نماید و در روز بیستم بر آن در قسم و هم در غلبه لازمه و از آنکه و آن حامی صفرا لازم است که در روز دهم یا شش روز یا در آن نوبت عارض شود و این تب عروق بدن بعید از قلب و درین تب اعراض نسبت لب و دانه و خورده از روی اعراض است که حرارت و سوزش در جوفه مکرر بیل بچران و عرق نیز نباشد مگر در آخر و در روز بچران و فرق میان غلبه و آنکه و خورده از روی اعراض است که حرارت و سوزش در جوفه شدید تر بود و فراتر درین ظاهر تر باشد و کرب و غشیان و اختلاط عقل و خفقان و غشی و کسای بی زبان درین نباشد اختلاف موقد بدانند که مده غلبه از آنکه صفرا یا خالصه بود و نظا در علاج نشود و از کیفیت سجا و زکند و شدت و خفت اعراض بحسب خلوص عدم خلوص و از آن جهت که صفرا باشد و این گوید که گاهی حامی غلبه بعد سجا چهار نوبت حامی موقد میگردد و قسم سوسه و موقد و از آنرا زبان یونانی قاسوس و قوسوس و یا غیره قاسوس و آنرا بطولین مندا اختلاف نسخ و آن تب لازم حاد شدید بر یک و تیره و قوی الا اعراض است و بقول شیخ حمزه از جنس غلبه لازمه است بسبب لزوم الا لطافات استند و موقد و غیره محسوس بود و اعراض این شدید باشد سبب حدت مده و کثرت آن و واقع آن اثر بر قلب و در عروق فم معده یا در نواحی دیگر خاصه و باجمالی در اعضا یا شریقه قریب قلب و مده و در غلبه و از صفرا و از بلغم و بلغم بود و در غلبه و در عروق بدن بعید از قلب پراکنده باشد و هم او می نویسد که موقد شل غلبه و دانه بر دوا هست مگر موقد در صفرا و دانه شل خالصه است و غلبه و سبب آن کثرت خفوت صفرا است یا در داخل عروق تمام بدن یا در عروق قریب نواحی قلب خاصه یا در عروق نواحی فم معده یا در عروق مده و موقد و بلغمی و آن شل غیر خالصه است و از بلغم شرافت که در عروق متصل نواحی قلب تعفن گردد و چنانچه بطریق دایره بسیار گفته و بلغم ماله از مائیت بلغم مع صفرا یا حاد یا سرد پس صفرا که تعفن نشود را ویت ماله مائیت بسیار باقی باشد و ملائمت گوید که بلغم در در حکم صفرا است



































































بمدان سده عرق کوه عرق بید سده عرق کاسنی گلاب هر یک پنج توله شربت نیلوفر و دوله و دیگر با نفث الدم باشد لعاب بدهانه سده شیره  
 پرت پست و نجار پنج شیره عرق تخم خرزشت باشد عرق کوه عرق باریک برآورده شربت بنفشه دوله خاکشیش شش باشد داخل کرده بنوشند و اگر شربت  
 بسیار باشد شیره اصل السوس سده شیره فواید و دیگر که با بر سه روز از اسقاط حاصل آید و سر نیز هم دوله لعاب بدهانه سده شیره اصل السوس پنج  
 در عرق غلبه لعاب عرق شاهره برآورده شربت بنفشه دوله خاکشیش شش باشد داخل کرده و بنهند و دیگر اگر رتی قوی و غنودگی بول برانیز در موی  
 اکثریت انصباب فراعرجات مواد عجیب طبیعت و منقطع داده باشد و در جوانی فصل گرا بود اول فصل با سلق کنند و تبرید لعاب بدهانه سده شیره  
 بید سده عرق کاسنی عرق نیلوفر هر یک چهار توله گلاب دوله شربت نیلوفر و دوله خاکشیش شش باشد وقت شام و شیره عرق پنج وانه شیره مغز تخم  
 تربوز شیره تخم کاهو هر یک شش باشد عرق ده توله شربت بنفشه دوله خاکشیش پنج باشد بخت صبح بدهانه شربت کن و شاهره با یک شند و دیگر  
 برای پلید شربت بدهانه و بر زد یک شیره اضافت کنند تا روز سوم این در بند لعاب بدهانه شیره تخم خیارین شیره مغز تخم کاهو شیره تخم کاسنی پنج  
 انوبی را چنان در عرق غلبه لعاب عرق شاهره برآورده شربت نیلوفر و دوله خاکشیش پنج باشد داخل کرده بنوشند و در غنودگی بول برانیز در موی  
 دوله سوزان باشد شیره تخم کاهو مغز تخم تربوز و سده هر یک یک توله اضافت کنند و خیارین و قوت نمایند و در هجتم این سسل بدهانه شربت پنج باشد  
 غلبه لعاب گل سرخ هر یک بخت اشک گل نیلوفر شش باشد تخم خیارین تخم کاسنی هر یک یک توله شربت آب گرم تروده صبح الیه صاف کرده و خرزشت شش توله  
 ترهنه سی چار توله بنفشه دوله گفته دوله الیه صاف کرده و دروغن با دام پنج باشد لعاب بخل نیو اما اضافت کرده بنوشند وقت نشک بجا آید اگر کوه  
 بیاشاند وقت در بر بخورند سده شیره تلایم تجرید روز در روز بدهانه و درایم سسل بنای کی نفث باشد شیره اضافت کنند و دیگر اگر در تب بخورند اضافت  
 بزیان حاضر شود یا شیره و کوه سیرک یا بریزد و فیصد و قوت کنند و بار جز در سر که دروغن گل کر کرده تریاک سرزند و دیگر اگر با سوسه تقشیر بزیان آید بود  
 انظار فحش کرده برای تقصیر فحش حاصل خففت و بنده و دیگر با تسمی و ششک باشد لعاب بخل شیره کاسنی بر واحد یک توله در عرق باریان و توله برآورده  
 و دوله سکنجین و دوله داخل کرده شش باشد و بنده و نارنگی بخت جانر بوزد و دیگر اگر در موی صفوری مزاج و از قوی شالی عرق باشد فصد کنند که امک است  
 و عوض تبریکل بنفشه گل سرخ هر یک چهار باشد و عرق غلبه لعاب دوله جو شانه شیره خیارین شش باشد شربت بنفشه دوله خاکشیش چهار باشد بنده و اگر در  
 طاهر شود گل سرخ موقوف کرده بدهانه سده اصل السوس چهار باشد فواید و عوض خیارین شیره مغز تخم بدهانه و شیره کاهو کنند **حب فوران** فحش موقوف  
 و قی و سکنجین اصل صندل بگل سده و در هر چه سوده کات سفید کیر از تخم خرزشت فحش شش هر یک یک گرم کافور عرقان بر واحد نیم گرم مغز تخم کاهو  
 بدهانه بر واحد نیم گرم لعاب بخل و بخیل هم باشد و دانی فحش کافور در حایق عود بدهانه **سفوف بندی** مغز بخت موقوف کاهو طایفه خرزشت  
 سوده صندل سفید سوده کات سفید و در هر چه سوده بر واحد یک شقال کافور عرقان هر یک نیم شقال سفوف ساخته بعد رسا شربت نیلوفر و آب خیارین  
**قرص طباشیر** که در حیات حاره مستعمل طباشیر یک توله زرشک دوله تخم کاهو بقیه شربت مغز تخم کاهو شربت نیلوفر و آب خیارین بر واحد یک توله  
 گل سرخ تخم کاسنی تخم خرزشت هر یک شش باشد از شسته هر یک سده شمع عربی دو باشد کافور یک باشد عرقان و در سر کوفته بخت لعاب بخل را داخل اند  
 نوارک سده شسته با کاسنی در عرق یا چکیده آن **قرص طباشیر** کافوری **ملین** در زبای اگر محجب الریوس صندل سفید کیر اصغی عربی هر یک نیم گرم  
 تخم کاسنی تخم خرزشت کاهو کاسنی هر یک سده در مغز تخم کاهو مغز تخم خیارین و رساق هر یک پنج درم درم طباشیر هر یک بخت درم درم کافور  
 از عرقان یک باشد در سوسه **قرص مازن** **قرص کافور** بعد مسلات اگر حرارت باقی باشد و سر فواید و موقوفات طباشیر صغی عربی یک توله اصل سفید هر یک  
 چهار باشد و نیم شسته مغز تخم خیارین بدهانه اصل السوس شربت هر یک شسته مغز تخم کاهو خرزشت مغز هر یک یک توله زرشک دو باشد کافور سده شیره عرقان یک توله  
 کوفته بخت بدهانه **قرص مازن** سده شسته از آن ساییده در شربت کافور شربت بلیسد **اقوال حکما** صاحب قیاس گوید که بیخ تبریزی انفعال است که این  
 حرارت نیست و آن بستیور نمایان کرده و طبع غلبه آن بر کوه لیک در بیجا در تبرید مایل نمایند و آنچنان باشد وقت صبح با طبع و حال از خواب بیدار



















































































































[illegible]



در ابتدا سخن اجتماع نامیده تا مورت سرگرم نشود موجب مالک گردد که از این امر بیاد دای نواب ملوک جهان که در این بین تب بعد چهار ماه از اجابت  
 فرض گل سده شد در شربت بنفشه که طبعی مانند دالای آن کما کلک فی ذوق کاسنی و عرق مکوه و گلبار بر یک دوه تولد کرده در جوی امانت بطور  
 ریحی بیکانه در وقت مرتبه که از این دجه در ظرفی قلعی دار که بر آتش آتشگوب کما سرخ کرده باشد انداخته نصف نموده همین به روی و تودر ازل کرد  
 بنوشته اند در خلاصه التجارب نوشته که در وقت این دوا بسی مفیدست تا بخوابد و گفته که تولد شب در آب شیرین نیسانه هیچ صفت نوده یک سال از آن  
 بعسل شیرین کرده به چند دوا می که حکیم بقا لید خان از نجوای خود نوشته اند از دوا غفلت که دوه و قفل دوه و عرق کاسنی و مکوه هر یک یکینم نوشته شده  
 هیچ برست بالیده قند که تولد افزوده صاف کرده دهند و هر روز قند نیم تولد و دیگر از این دستور غیر نمایند تا چاره در در پس هر روز بخوبی از دوا ضارده شد بیکانه  
 تا بر یک بوزن روز اول بر سده بعد بیکانه از دوا چون شربت ماه بگذرد و هر روز پنج اطراف پدید آید این دوا دهنده ص شربه مکوه خشک شیره گلوی بهر یک بیکانه  
 و اصل بقول شریف است ماشه و قند کشوت سده باشد و عرق مکوه و شامه بهر دوا با دوا در دهنه و شل کوکان رفت نوبت بیکانه شربت بزری حار  
 و شربت کشوت و الکل و بیکانه بر یک دوه تولد داخل کرده و بهفت عدد دیاره سفال آب ناده و داتش سرخ کرده بهفت کت از دست ناگه گرفته در آن انداخته  
 صاف نموده بهر دوه و لیکن با یک دوا در قرض است این سده باشد و در شربت کشوت دوه تولد میسند و بالای طعام مصطفی سده باشد و دوا الکل که آنخته بهر دوه  
 صبح و شام تا یکم که کفظم الازهر است و سالی تا مدت نه ماهه نقد دیشتم و در چند تنقید و اقدیات بکرات و مرات یکبار دوه مسودی یکد که حکیم علیخان قاضی  
 احوال و قاروره و بنض فرموده فی الغر از غرضه سیم نموده و این دوا دانه شیره و قفاح از دوا بهفت ماشه شیره کشوت سده باشد و عرق مکوه و شربت  
 بر یک بهفت تولد بهر دوا با یک دوا در دهنه و داتش سرخ کرده بهفت مرتبه دوا دوه شربت قطره ریون نوب علیخان دوه تولد داخل کرده خاشک  
 و تخم بادرنجیویه بر یک سده باشد که زده بنوشته تا دوه بهفت استحقاق این فرمود در مدت یک بهفت از این ترسیب صحت یابستم

حمیات که اکثر از قسم طبعیات بود

و گاهی بعضی نیز باشد در اقسام سودا البته باشد و بر یک از آن مخصوص با سوا و احکام است و آن شش قسمت اول الفیایوس که از آن فایوس  
 و انفا یوس نیز گویند و در سرفوی فرسوسون مانند و آن قبی باشد که در آن اندرون بدن برودت محسوس شود ویران آن حرارت باشد و معدن شایسته  
 این طبع غرض حاجی بعد که در باطن قهر یوس حاصل شود و آن نوع را بسبب بر دوه و گر وانه پس از بخار از آن عرق شود از آن بخار گرم در ظاهر بدن منتشر شود  
 گردد و در ظاهر بسبب آرد و آنچه منتفی نشود در باطن هر دوی آرد و برودت او قبل از زمان نوبت بر آن ظاهر شود که در وقتیکه آن ساسک باشد و عرق  
 او اندر آنست از آن الفت گردد و سردی او منتفی نشود و چون حرکت کند وقت نوبت و ملاقی گردد بعضی از اعضا یا باطنی مجاری آن عضو که  
 مألوف او نیست از آن متغیر گردد و سردی او احساس نماید و بهرگاه بخفوت در آن آغاز کند حرکت نماید و اندک متفرق گردد و بسبب غلط و از وقت خود  
 در تمام بدن عام گردد تا در ظاهر بدن نیز سردی از آن حادث گردد و این تب تا ویر میماند و بخیر یا استسقای می کشیده مملکت میسرساند و پیران از این تب  
 کمتر نجات می یابند و هم لیسوی را که اکثر القوی را نیز گویند و آن قبی است که از آن در باطن بدن حرارت بسیار محسوس شود و در ظاهر بدن برودت و این تب  
 در اکثر غنچه بود و گاهی صفراوی حار است و صفرا و عرق میسبب غلیظ و آن از بطن جان عارض شود و بطن چون منتقل شود و بطن گردان وضع را  
 گرم گرداند و بر اکثر چیزهای ظاهر بدن را گرم کند بسبب غلط و شدت بر او بسیار تحمل نشود پس ظاهر بدن با شش را که بسیار گرم گردد و در وقت  
 غرض در وقت بسوی نیز از دست کند که باطن بدن در شربت متوجه شود پس ظاهر بدن از حرارت خالی شود و اگر در چنانچه دروشی و خصوصاً بهرگاه در ظاهر بدن  
 بلغم خام مزاجی با بر دایر آن حالت برودت ظاهر بدن کند و انصاف بر آن بسیار باشد که از آن بلغم که در باطن بدن است بخار قلیل منعیق الحار است محل گردد  
 و بسوی ظاهر بدن معدن کند و آن بسبب حرارت متغیر گردد و اندک مدت حرارت همراه آن باشد بعد که آن حرارت از آن بخار از ازل شود مثل بیک از بخار گرم  
 از ازل میگردد پس هرگاه آن ازل شده بخار بلغم حاصل قبل از عفوشت شدید البر دوه بر سردی آن عود کند و ظاهر بدن را سرد سازد و این دوه را که اکثر نیز































سودای رموی گویند و رنج که از تعفن آن افتد رنج رموی نامند و آنچنانکه از احتراق مسفر است و نه شود و سودای صفراوی گویند و رنج که از عفونت آن افتد رنج صفراوی خوانند و آنچنانکه احتراق بلغمی باشد و سودای بلغمی خوانند و رنج که از تعفن آن افتد رنج بلغمی گویند و آنچنانکه احتراق سودای طبعی است و گویند سودای سودای که از عفونت آن عارض شود رنج سودای گویند و تعفن طبعی گمان کرده اند که رنج سودای طبعی است و نه شود و نیز که آن تعفن نمی شود و بسبب بی هوش نمود و عدم طریقت و شل این قول بنا بر اینست که از ایشان هر طریقت با بعضی است که تعفن پذیرد و اگر چه در استقامت و عفونت تفاوت باشد زیرا که آنچنانیاس بالقوه باشد بعد الاستعداد و برای عفونت از طب بالقوه بود و اکثر رنج عصب اطراف جمیات مختلفه و عصب جمیات متعلقه بسبب اختلاف اخلاط و کولکها و انما و از عفونت آن اخلاط حادث گردد زیرا که هرگاه مدت طول کشد اخلاطها که نشویند و عصب جمیات از تیریدار کند و مستغرق نگردد و بسبب عصبیان آنها و سودا اکثر پذیرد پس و قتی که آن عفن شود رنج عارض گردد و بسیار باشد که رنج عصب ریش طحال پیدا شود و بعد که آن در اکثر از وجع باصلابت طحال غالی شود و سالتر رنج آنست که از مردم طحال باغیان حادث شود و دنیاوی دوم طحال بود زیرا که رنج که از مردم طحال پیدا شود بیشتر استسقامتی زنی و قلیه ای مژدی که در رنج سلمی از عارض رنج سودا و پیش از اینها و صرع و سکنه و نهایج و نفس مدولی و اوجاع مختلفه و جذام و جرب اسود و جرب و سرطان و مانند آن خلاص میگردد و اندر آن زمان از رنج شنج طب است زیرا که در رنج عصبیاس است و آن در اکثر ریش سلمی که خط بود و جکلات هم صفراوی و اگر در علاج آن خطا یفتد مدت و از آن پس که مال بود و نشود و اگر از رنج عصبیاس مالوده نجات عطا بدست خام باشد تا دوازده سال از مردم نماید و فوق آن و تعفن اطبا گفته اند که رموی کسل بایزین تب تا بیست سال از مردم نمود و از آن گویند شخصی را که بعد از سال تب رنج عارض شد و الطایفه میگویند که اقل مدت این تب آنست که در نیم سال ختم گردد و از دماغش کثرت و چرخ و زلال شده و در دهان پدید می آید و متعلق گردد و در دهان گاهی بعد از موت شدن سودا در دهان خود و در رنج طویل اکثر استسقامتی آنجا در رنج مصفی و از آن تعبیر است بود و در رنج طویل باشد که شنج الرکس گفته اند که فصل خلیف ثمن صاحب حمی رنج است و از علامات حمی رنج و آنست که او را اسهال و زره اندک شروع کند بعد از سه روز و تب سراسی او بقیه یازده روزان نزویشمی اندک که نشود و بعد از آن تب بدین کمر گردد و باغچه و ریشی و چون که مالد و غلظت و سرد باشد و گرم گرم کرد و در حرارتش بر تمام بدن باشد که در اینجا حرارت باشد و گرم بود و این تب مژدی ابعثت بعد از موت و لیکن نزویشمی را کسل کرد و در وقت رنج تب چهار ساعت الحاح باشد که مالد آن سودای طبعی صرف بود و اگر از احتراق خون با صفرا یا بلغم باشد مدت نوبت او از آن کم گردد و بسیار باشد که حمی غیث فصل تابستان افتد و تب رنج در زمستان باز گردد و اگر شنجیست مختلفه المواجیست مختلفه که نوبتهای آن از اطباء مذکور مژدی گردد و بسبب اختلاف بقایای اخلاط باقی بعد جمیات پس بگاه آن بقایا است و بر تیریدار و در رنج استقامت زدن و در رنج مایل باصلابت بود و بسبب بی هوش طحال آن نمرات بلغمی و اهل میگویند که اگر کشتن بعضی بر باشد و غلظت و مایل است و او را و چون که خط سودای متحرک نشود و هرگاه حرکت کند نبض مختلفه بسیار گردد و بسبب غلظت و دلفات و نزویش خطا بدین شود و دلالت تمام رنج است و اکثر طحال اتفاق افتد اما طایفه مستوی او انقباض شدید سرعت بر خلاف آنکه در تب بود و نبض رنج استقامت نبض بلغمی و در صفرا و تیریدار و لیکن شل و در رنج بود و قبل در رنج از جمیع اوقات مرض در عدم نبض نبض نبض و بسبب بی هوش و غلظت آن که در نزویشمی جدید لیکن احوال او در وقت غلظت و صفای کورت و الوان او مختلفه باشد زیرا که سودا از اخلاط متولد میشود و از علامات نبض مالد رنج کلی سردا و زره است و غلظت و سبای قاروره و لیت نبض و تیریدار چون حدوث این مرض ابتدا آن سودای طبعی بنایست که می باشد و در اکثر بعد از تبهای غشی و اگر کسیب احتراق آن غلظت حادث شد نمی یاس علامات خطی که از احتراق آن سودا حاصل شده باشد و در ابتدا ظاهر بود و سلطان علامات که نشویند و بیست و یک روز و نیم از خط اول علامات سودا که خاص رجوع نماید











پہلے سے استفعا فی نائیدہ کرانے پر توجہ دینا اور نوبت و تقلیل اناہہ مرض میکند عقلاً نفی بلوغ حاصل میشود و قسمی در شرح جانوزیہ فرمشتہ کہ حاجت و علما  
عمی راجع بر طریقیہ باشد و فائدہ بیشتر است از آنچه در جمع حیات مای باشد اگر حاجت تب و دق و این برکت است کہ ماہو آن شدہ البتہ است و اما حاجت  
تبرکہ کہ در کتب و مواہب حاصل ہے پتہ بختان تغذیہ کثیر الوبت انتفاع مایہ و حاجت درین پتہ باضجاع ماہوہ از ترانہ اگر حاجت است زیرا کہ تفریق ماہوہ یسار بعضی  
و شکار است از تفریق غلط طریقیہ است لہذا انتفاع آن در وقت و از ترانہ میشود و اول قوی بہاست کہ خارج بر قوت ماہوہ کند و علیہ این بکار و پس اقدام بر آن بنیاد و غرض  
انتفاع تمام بہر یکدیگر ہے چہ انتفاع بایسار پس آنکہ اگر این لمعا و طریقیہ آن و اولاد و غرض پس در و درین پتہ منع از آب سرد و بیشتر از نوبت کہ در پتہ  
صفراوی و دمی و کثرت بلوغ و منہ آن و در وقت نوبت اولی است و این برکت کہ حرارت نوبت مضرت مروت آنرا از یک تدارک سے مناسب

## علاج ربع و موی

[illegible]







































لطیف و مستعمل نماید که قوت را ضعیف کند علقه ای که در قعر غذا سازند تا حفظ قوت بوقت منتهای مرض کنند و از غلظت او اندک اندک کم نمایند  
سبب هرگاه به مبتلای خود سردان بکام تطبیف غذا بیاورند تا قوت به طاعت مرض مشغول گردد و همچنین سبب اراض در هر روز بکفایت  
و همچنین متواتر اقتصار نمایند و روز نوبت تب از غذا منع کنند تا طبیعت به قوامت مرض مشغول گردد و حمام درین تب البته استعمال نمایند  
مگر بعد منتهای آن در غلظت استعمال نشود و البته درین وقت به مقدار اعتدال سردا است تا مسامک بشاید و ماهه نیز در دو دو و مثل آن  
درین تب تا غلظت امارات نفع استعمال نمایند و هرگاه آن را نفع ظاهر گردد و بیهوشی سودا مثل این بطریق استعمال کنند **صفت آن** بلیه یک  
و سیاه هر واحد درم بلیه کدو اصل السوسن قشر هر یک پنج درم آبی بخار است عدد و یونانی است درم سنا و چرم فستقین درم یک برگ بادرنجبویه  
بسیاق یک کوفته گز و زبان کل سرخ هر یک چهار درم اسطوخودوس سه درم هر چه را در چهار طلب آب بخورسانند تا یک رطل آب بهفت درم اقیقون انداخته  
و آتش فرو آورده ساعتی بپزد که اقیقون را غلب بماند و آبش نهاده و قه صاف کرده غار لقون که مثقال میرقو طوی در شکم فطری هر واحد درم در  
دو و لک بار یک سوده ران انداخته بکام نباشد و سوسن در روز دوم از نوبت استعمال کنند و بعد قرض غافلت و دشواری باد و اوقیه و همچنین  
مزموج آب بپزند و از نوبت بکفایت که در آن تب کرده باشد آب گرم بطریق مثبت استعمال نمایند و قی او بکند و باید که صاحب این تب بعد از  
نفع در هر هفته یکبار این دروا استعمال نماید **صفت آن** بلیه هندی و کالی هر واحد هفت درم بسیاق اقیقون هر واحد سه درم هر یک از  
سایده سه درم از آن باطل او شکر سلسانی بخورند و بالاش آب گرم نباشد و این دروا روز دیگر از نوبت بخورند هرگاه زمانه این تب تمام شود  
و مدت او طول کند و فصل برآمدن لایق گردد و آن را نفع ظاهر گردد و باید که در آن تب مضیحات معجون حار مثل معجون اقلیت یا حبصیت در هر سه روز یک مثقال  
نمایند که استعمال کنند و با قدری از معجون غلظتی بخورند و بخورند آن در علاج معیونی در قول الطایق مسطور شد و این چون دیگر نیز حار و راجع به  
سود و در معجون طلیت نوع دیگر است که در قول مسطور ذکر شد لیکن در اینجا وزن آن نخواهد بود و هر واحد هشت درم است باقی بپزد  
و اقتصار در هفت معجون سرد و طیوس با تریاق کبیر و واحد قه حاجت و مقدار استعمال طبیعت مرضین بپزند تا تطبیف غلظت نماید و باید که از این مختصات  
قبل از نفع ماده مرض صدر نمایند که از آن حضرت بسیار معلی شود و باید که از آنجا حرکت اصحاب را نه حار و درین شب فصل تابستان و اگر  
این کسان را ضرورت خود را آنجا درمی گردانند که از آنجا ماحیطا استعمال کنند و در کار در مثل این حال اقتصار نمایند و قرض غافلت بکفایت  
یا گفته و بهر حال قی در روز نوبت و بر تداول بکفایت با یک در آن پودینه نری و اقیقون خوشا نیده باشد و ما هرگاه فصل زمستان و در  
مرضین شنجق و مزاج او با در طب بود و غلظت ابتدا به نفع کرده باشد پس بادرین مختصات حار باکی نیست در نوبت مرض از غلظت بیا پس  
و نمک سودا و غلظت الجبره نمایند و باید که صاحب این تب را شراب بعد نفع ماده مرض دهن و لیکن شراب کتنباش و در نوبت مزاج باید که آب باشد  
و چون این تب به منتهای خود رسد تدبیر غزای صاحب او بتدبیر طبیعت کنند مانند توبه و حیمه مرض و در وقت منتهی یا با زدی بطور گردان آنجا  
و اما این تا قوت به قوامت مرض مشغول گردد و ماده ای که پاک شود و گرم و سکون و قوت حرکت اختیار نمایند تا طبیعت مرض مشغول گردد و حرکت  
از قوامت عانی نشود و باید که عسایت بکام احوال درین شب صرف و دار و عسایت با پس روز تا ضعیف نشوند و باید در آن دروا بعد از غلظت  
نشود و این بطور نمایند که صاحب او را قرض رشک یا قرض غافلت بکفایت در وسط مرض و آخر او بعد نفع ماده مرض در آنجا است و این مختصات  
که استعمال کنند از این الیاس گوید که اگر از غلظت سودا باشد بهر چه جلاب از گفته دره درم و نیم کاسنی سه درم و پوست پنج کاسنی پنج درم نباشد  
و غدا مزه بنامش نخورد و غرض قلم بپزند و هرگاه اثر نفع ظاهر شود اسهال سودا بکوب مسل سودا که در معی معی در مکرش یا بطریق اقلیت و آب  
آن نمایند و با طبع طبیعت بمعون تلخ و مسنا و نیم شنبه و بادرنجبویه و گاه در آن کنند و باید که درین تب اسهال متواتر نمایند و باید که در  
خوشا درین تب ببلک و ادرار و لغز نمایند و متادل شود با می خورس و بهر با نخورد و بسیاق چای در آب قلعی گفته شد ایشان را نافع است

ملک بروج سرداری  
جلد اول در معجزات  
۱۹۴  
ملک بروج سرداری











































































































[illegible]



























































































































































































تنگی که پیش از مرخصی غرض از فوتی و بعد تب باشد که در دراماتی و قوت قوی و علامات جید باشد و اسهال اگر باز نمود و بول کم شود و لکنت  
بجوان غری کند و اگر نبض عظیم و شایق با صلب سینه و انتفاخ عروق و خارش بینی و سرخی رنگ چهره و چشم و بوی بد و تعدد و جانب مجرای طی  
بفرج و دیدن رشتای سرخ و تبارین پیش چشم سیلان اشک دفعه و شدت اشتعال سر و صداع ضربانی و در گردان و متورم و طینج و صم و سرد و  
باشد دلالت بحران عانی نماید و اگر انتفاخ طینج را منتفاض آن و سفیدی قاروره و نقل و درد شانه و تنگی و انتفاخ قصبه و حرقت علی و احسا  
براز و خلط عروق و صلابت ظاهر بیدان باشد بحران درازی دلالت کند و اگر ناریت بول و اختلاج لب زیرین و خشای خلط و غشاوه چشم را برآورد  
و غمی دین و در غم معده یا سیلان احاطه خفقان معده و صداع معده لرزه و سردی شکم و قصبه النفس سقوط رنگ زردی چهره باشد بحران غمی است  
ناید و اگر نبض ضعیف غمی قوت و عدم صلابت آن و منقب و ترقا و شکم و نقل و شرا سیف و تعدد دران و درد پشت و اختلاج و عضلات شکم و خلط بول  
و عرق و گرانی و سفل شکم و انتفاخ دران و کثرت گلبنی برآز رساب و آمدن او زیاد و ترا حاد و بلندی و تنگی شکم باشد دلالت بحران اسهالی کند  
و اگر اسهالات دال بر بحرانات دیگر نماند و گرانی در رجه و در تنگی و در اعضا و درد و تعدد درانجا و اختلاج در رجه و کشتان و فرج و مدفوع آمدن آن در تن  
حکم نمایند که بحران غمی خواهد بود و اگر نبض عظیم با قوت و فقلان سائر دلالت توجه باده بطرف دیگر و عادت سیلان خون از مقعد و نقل و اختلاج  
در نواح مقعد و درد در مکرگان و ضربان در حوالی بزرگ پشت و زنا و اعضا شکمی باشد بحران از کشتان عروق مقعد و خون بایس باشد

### علامات بحران انتقالی

و آن قوت تب مع ثبات و جرم وضعی از بدن و احتباس استقراغات از بول و براز و عروق مفلو و قوت و سفیدی بول و تا بفرج یا عدم او و صحت  
قوت و جدت نبض و اسهال و امراض سلیقه طبیعی عدم النفع باشد بقدره و ج و انتفاخ عروق و در شل نبض کچنگان پس گوش و شدت التهاب و جوی  
که دران عضو ضعیف است یا وجع مفاصل یا وجع متعب بر جفت انتقال داده دلالت کند تبس عسر بول و گرانی و شل سیم و سبات و عرض و غمی النفس  
دفعه و علامات دال بر نقل باده میسوی عالی باشد و نقل و درد در رجه و اسفل مع التهاب و انتفاخ در رجه یا در زانو و در مرقع و انس تنس دران جز  
علامت انتقال باده با نقل باشد و چون قوت و صحت و علامات جید باشد بول را نماند و از دام سیران مندرج بود و جبین و جبهه و بطن صحت  
بفرج بحران ظاهر بیده و دران صدقین شدید الانساک و الاثر بالان و تنگ و پرخنده و نفس تنگ و گاهی سرخ و خشک و لیل و عرض و تجرع در غامض است  
و فصل زمستان و سن کم و دلالت قوی بحران جبراست بلکه از اسباب اوست و از دلالت قوی بحران خراجی و بحرانات دیگر از اوقات انکس  
و دران مرض حار زیاد از تب است و زوایضا با جود تا خران بحرانات نام باشد و فراغات و درامراض منکس و تظا و اکثر در اعضا سفل باشد  
در مرض حاد در اعضا علی و علی و در متوسط در بر دو جانب زیر و بالا

### علامات دال بر بحران جید

بهترین علامات بحران فاضل آنست که نبض تمام شده باشد بعد از روزی از انبیا بحران محمود که منکس مثل مفتوم چهارده و واقع شود و آزار و زی کتاب  
از انبیا علامت نبود و به استقرا باشد یا انتقال به بخرنج که استقرا و از خلط فاعل مرض در جت مناسب باشد و به ارجاع الی اسهولت و حال  
و حال نبض که در اوقات علامات مصع قوی بین باشد و خصوصاً چون در دور قوت از نیا و نمایان و اختلاج نبض کم شود و مستوی گردد و ایضا اگر عروق  
مکروه در مرض راحت نبضت یابد و اعراض که بحرانات نقصان پذیر و حرارت ساکن گردد و رنگ بیاد کم شود و نبض قوی گردد و در نجات بحران جید باشد  
علامات دال بر بحران ردی

اسهول بر آنست که مخالف علامات جیده مذکوره باشد و این آنست که حرارت بحران قبل منتهای مرض دفع بود و اگر در دفع باختری باشد و تنگ  
بادی نبض در سفر و سقوط اخذ کند و به نفع از نفع خلط صحت مرض بود و بخا نکند علامت بحران مع احوال متوسط سیلان احوال بحران جید و احوال بحران

علامات بحران جید  
و اگر نبض در رجه و اسفل مع التهاب و انتفاخ در رجه یا در زانو و در مرقع و انس تنس دران جز  
علامت انتقال باده با نقل باشد و چون قوت و صحت و علامات جید باشد بول را نماند و از دام سیران مندرج بود و جبین و جبهه و بطن صحت  
بفرج بحران ظاهر بیده و دران صدقین شدید الانساک و الاثر بالان و تنگ و پرخنده و نفس تنگ و گاهی سرخ و خشک و لیل و عرض و تجرع در غامض است  
و فصل زمستان و سن کم و دلالت قوی بحران جبراست بلکه از اسباب اوست و از دلالت قوی بحران خراجی و بحرانات دیگر از اوقات انکس  
و دران مرض حار زیاد از تب است و زوایضا با جود تا خران بحرانات نام باشد و فراغات و درامراض منکس و تظا و اکثر در اعضا سفل باشد  
در مرض حاد در اعضا علی و علی و در متوسط در بر دو جانب زیر و بالا







ماده از انزوان و مضایب است که بعد از آنکه برای انزال در مضایب و مقابل عضو مؤنث باید کرد و کمال از اعضا و طایفه ای است که مستحق  
ماده تقیه از انزال عضو باید کرد که درین هنگام مال را و سیافیه است بسبب سکون حرکت آن

**اورام و شهورا برهمن**

بدانکه اورام جمع در سمت یمنی آن اس و آن را باقی غیر طبیعی است که در عضوی حادث شود از آنکه فضا یا معده بهنجیک موجب ضرر گردد و در آنکه مس کردن او  
و این نیز و مساوی که از آن اورام بسیار است و شش سمت یعنی غلاط و اربعه و ایت و ریح و بر ورم یا حار باشد یا خنجر و درم حار یا انزوان باشد یا غلاط  
و نیز شیخ رئیس ورم حار عام تر از آنست که حادث شود از انزوان یا از صفرا فقط یک یا زهر ماده که حادث شود خود باشد چون خون و صفرا و یا حار یا بعضی بود  
که از احوال و حرارت بغیرت عارض گردد چون بلغم که بغیرت گرم شود و سودا حراقی حار یا حراقی که در ماده حاصل شود و در آن باقی انداز حرارت چنانکه از آن  
مدخل در او است پس باید که درم اگر خون باشد لغوی گویند و اگر صفرا باشد حمزه نامند و اگر سرد باشد و کرم باشد و خون غالب بود غالب را  
مقدم میدانند و لغوی حمزه گویند و اگر صفرا غالب باشد حمزه لغوی گویند و آنرا ورم غیر حار یا زاده بلغمی باشد یا سوداوی یا مایت یا ریح یا سودا  
بلغمی و در وقت است اگر ماده آن مخاط و داخل جوهر عضو و غیره بود و درم رغو گویند و اگر خارج از آن متمیز در غلاف باشد مسلط گویند و اکثر اورام  
زستان بلغمی باشد حتی که حار از آن سفید رنگ بود و اورام بلغمی مختلف بود بحسب غلط بلغم و حرارت و رقت او حتی که شبیه ماده سودا و ریحی ماده  
ریحی گردد و در اورام حادث از ماده سوداوی سه قسم است اگر سودا داخل عضو و درم بود و سلطان گویند و اگر سکن نادی باشد صلاست گویند و اکثر این برهمن  
بود و اگر خارج بود و درم نباشد از اقسام غد بود که از آن جمله خنجر و مسلط است و آنرا اورام مایه که عام بود است و اگر خاص بود قاتی که در ورم حادث در  
قعر از نایت و مانند آنست و آنرا اورام ریحی و در وقت است اگر ریح مخاط عضو و مایه بود و ریح گویند و اگر جمیع و صلب بود و نفخه گویند

**و بجز**

جمع برهمن است و آن از جنس ورم بود زیرا که شهورا ورم صفاست چنانچه اورام متورک است و متورنر نامند و اورام بعضی دمی باشد مانند صبری و شکاری و  
و بعضی صفراوی مثل شری صفراوی و خنجر و جوارسید و جمعه و فاعاری و غلط مانند حصه و غلط متلا و مسایه و بر و فاعلیه و غیره و بعضی بی نامند و شری  
و بعضی سوداوی مانند ریحی و بعضی مائی مثل فطالت و بعضی ریحی مانند فطالت و بعضی شیخ و شریخ و شریخ قانون نویسنده که اورام  
و متورنر که از انزوان باشد یا از دم محمود بود یا از دم دمی غدهم و هر واحد از این هر دو و غلط یا ریحی باشد پس اقسام ورم دمی چهار بود یکی ممکن از انزوان حمزه  
غلط و این مختص با غم لغوی مطلق است و این هم و جلد در در اخذ میکند و با ضربان میباشد و ورم کان از انزوان محمود رقیق و آن لغوی نیست که جلد را  
تنها و مایه و در آن شوک و شری و مسیت و با ضربان نبض است بسبب غلط یا بر جلد از شریخ ورم ورم حادث از انزوان روی غلط و از این نوع حرارت رده  
حادث شود پس اگر در اوت و حراقی و مانند آنست یا حمزه حادث گردد و حراقی و خشک باشد یا کرم و در آن از انزوان یا دماغی است چهارم حاصل از انزوان  
روی رقیق است و این لغوی یا حمزه و در اوت و حراقی اگر رقیق تر باشد حمزه لغوی می باشد و اگر در اوت از ماده تر بود حمزه و این لغوی فطالت  
و فطالت و حراقی و خشک باشد حادث شود و چون ماده ورم حار باشد ورم بسیار بزرگ گردد و آن را جلد و اورام حار و غلط فاعلیه بود و این اقسام را  
رویه و مانند آن در سال و یا کمتر مینمایند و دردی از اورام حار است که بسوی مخاط را تا به اونی و کوچکی که بسیار متشنج شود و در بسیاری جمع بود که یک  
بسوی فسا و عضو موی گردد و متشنج گردد و فسا و عضو گاهی از فسا واده و گاهی بسبب عظم آن ورم و در آنجا از عظم ورم و در آنجا نماند  
بلکه گاهی از حرق باشد و در آنکه از اورام حار از ماده مفروض است باشد که اکثر آنها که بزرگتر از ماده و در آنجا که ورم درم و در آنجا که ورم دمی و در آنجا که ورم دمی  
ریخته کنند صاحب کامل گویند که ورم غلط و اشتقاق است که در عضو حادث شود از فضل یا در که تدرید و مایه آن نامید و ماده یا انصباب یا مایه یا انصباب یا مایه  
آن را عضو دیگر که از او قلعند و از غرض خود پاک نماید و یا در همان عضو متولد شود و انصباب ماده از عضو دیگر که بسبب اجتماع او در آن سبب است و در آنجا

و بعضی سوداوی مانند ریحی و بعضی مائی مثل فطالت و بعضی ریحی مانند فطالت و بعضی شیخ و شریخ و شریخ قانون نویسنده که اورام  
و متورنر که از انزوان باشد یا از دم محمود بود یا از دم دمی غدهم و هر واحد از این هر دو و غلط یا ریحی باشد پس اقسام ورم دمی چهار بود یکی ممکن از انزوان حمزه  
غلط و این مختص با غم لغوی مطلق است و این هم و جلد در در اخذ میکند و با ضربان میباشد و ورم کان از انزوان محمود رقیق و آن لغوی نیست که جلد را  
تنها و مایه و در آن شوک و شری و مسیت و با ضربان نبض است بسبب غلط یا بر جلد از شریخ ورم ورم حادث از انزوان روی غلط و از این نوع حرارت رده  
حادث شود پس اگر در اوت و حراقی و مانند آنست یا حمزه حادث گردد و حراقی و خشک باشد یا کرم و در آن از انزوان یا دماغی است چهارم حاصل از انزوان  
روی رقیق است و این لغوی یا حمزه و در اوت و حراقی اگر رقیق تر باشد حمزه لغوی می باشد و اگر در اوت از ماده تر بود حمزه و این لغوی فطالت  
و فطالت و حراقی و خشک باشد حادث شود و چون ماده ورم حار باشد ورم بسیار بزرگ گردد و آن را جلد و اورام حار و غلط فاعلیه بود و این اقسام را  
رویه و مانند آن در سال و یا کمتر مینمایند و دردی از اورام حار است که بسوی مخاط را تا به اونی و کوچکی که بسیار متشنج شود و در بسیاری جمع بود که یک  
بسوی فسا و عضو موی گردد و متشنج گردد و فسا و عضو گاهی از فسا واده و گاهی بسبب عظم آن ورم و در آنجا از عظم ورم و در آنجا نماند  
بلکه گاهی از حرق باشد و در آنکه از اورام حار از ماده مفروض است باشد که اکثر آنها که بزرگتر از ماده و در آنجا که ورم درم و در آنجا که ورم دمی و در آنجا که ورم دمی  
ریخته کنند صاحب کامل گویند که ورم غلط و اشتقاق است که در عضو حادث شود از فضل یا در که تدرید و مایه آن نامید و ماده یا انصباب یا مایه یا انصباب یا مایه  
آن را عضو دیگر که از او قلعند و از غرض خود پاک نماید و یا در همان عضو متولد شود و انصباب ماده از عضو دیگر که بسبب اجتماع او در آن سبب است و در آنجا



























































































































































سفیدہ از رنگ گل زمینی آب کا جو بر وزن نیت اس سفیدہ طلا نمایند تا محال غلت از تنقیر نماید و اگر متفرج کر دود سفیدہ از زیر تو سبای خنول بر وزن گل طلا سازد تا انزال بآید و گویند که اگر سنگ نیست جمیع سوخته بر وزن گل و طلا نمایند سرطان متفرج را موجب و تبدیل است و در بیاض استادی و حوی مسطور است و روغنی سیاه را بغیر جوش در دود کرکده استخوان پشت سنگ پشت تازه باشد یا خشک کوفته در روغن انداخته حل سازند چون غلیظ شود طلا نمایند کہ سرطان و جمیع فروغ را نفع است و اسرب سوخته نیز جبر و نوشتہ اند و بعضی الطبای ہند می نویسند کہ برای سرطان کہ از انقباض گونیدہ اند اسحق مشب در بول مادہ کا نامزایدہ کر کنند و صبیح ساییدہ طلا نمایند و بالایش بر گنیم سنگرم کردہ بر بندند و گویند کہ گویا کہندہ پوچ کہ بظرف میوات میوات نماید اگر از انزبول کا و نامزایدہ بسیارند و بر سرطان طلا کنند و از ازل سنگند و اگر پنج سرخ مقدار چهار درم در روغ کا و خوب پزند تا مثل مرہم گردد و بر موضع سرطان بندند پس نسخ کہ از انزبول و از انزبول و از تنقیر بعد از ان و تنقیرہ نامہ ان متفرج نماید بہترین ادویہ استخوان گریت کہ آب بلیڈ و بلیڈ و الکلیہ زدہ طلا نمایند و حکیم علوشان کہ کردار الہ سرطان متفرج از جویاست پوست اندام شش قرمز غلو ہر واد حکیت کہ کوفتہ بچیتہ از شش تولد قند سیاہ کمنہ سارال و اگر زیادہ از نرسال باشد بہر سارال و حکیم سبخت بکار بند و از خواص این ادوا کنند کہ در درجہ سادی و آفتی باشد تمام دوا بر جہ میانہ و چون دوا بقدر کچھ نیز تجا نمایند پس بہ اندک قرصہ صحت نامہ و کا و دق و جوشیدہ را ہر نامت و در بیاض حکیم حل خان مسطور است کہ ادویہ رابع قند مسادی گرفتہ بآب سخی کردہ استعمال نمایند لیکن باید کہ گردہ سرطان شش حلقہ ضما نمایند و بالائی سرطان از دوا پنج نامہ کہ لی این نفع نمی بخشد **مرہم سرطان** معمول و جوب حکیم قاضی ان شکفتہ حلقہ سیاہ کا سفیدہ زرد و جوب ہر یک یک درم پہلہ سدوم ہر یک یک ششک شدہ افتادہ باشد یک درم جدا جدا کوفتہ سیاہ بموم سفیدہ ہر یک یک درم روغن کا و بعد راجحت دوم بروغن گدازہ جلد یکجا حل کردہ مرہم سازند و بر سرطان و دل بر پارچہ طلا کردہ بچسباند و اگر گردہ سرطان دوطرفہ اسرب را آب کستور نیز سرب و مرکب ہام ساییدہ طلا نمایند **او ایضا** کہ در درشتانہ و راجحت را با صلاح آرد و صندل سفیدہ یک درم بوش در بنی آفاقا ہر یک دو درم شیاہ انیشا موم سفیدہ ہر یک یک چادرہ سرطان سونکندہ و روغن گل قدر راجحت بہرستو مقرر مرہم سازند و عمل آرد **ایضا** برای سرطان دق و جوب ان ان بیاض ہر بنی مقول زبان سنگندہ یکدہ و رسکپو رنگ راجحت تنزی خطائی و از پهل انزروت ہر یک دو شاکہ نو بہیم بنی شکرت رومی صندل ہر یک سہ ماہہ فلفل گردست و یکدہ و روغن گاودام **اقوال صادق** شیخ صغیر فریادہ نامہ توقع در علاج او باید داشت آنست کہ چون ایندک اندک پس کا بی ممکن بود کہ شش تنزی کہی کہ راجل خود باقی ماند زیادہ نشود و حفاظت نمایند تا متفرج نگردد و کا بی در بعض احیان اتفاق افتد کہ سرطان مبتدی بہ شود و اما مستحکم نہ نشود و آب یا باشد کہ در ان سرطان خفی عارض شود و در صلاح شش ان باشد کہ بقراط گفتہ کہ حرکت نہ ہند پس اگر حرکت دہند بسیارست کہ نمودی بملکت کرد و اگر ترک نمایند و محال نکند پس کا بی مدت طول کہ منع سلامت و خصوصاً چون اصلاح اخذ نہ کنند و غذا نیکو تر و تربط نماید وادو ساکن سالامی ان مثلہ الہش و ہا رضاضی در زدہ جینہ نمیشد و مانند ان اختیار نمایند و اگر دوا خجی حرارت باشد و نج کا دازہ مسک صاف کردہ بہ بند و بقول طبیبی کہ کہ و جواز است و کا بی سرطان کہ کج محل قطع باشد و اگر ممکن بود کہ بچہری باطل گرد پس انکا آنست کہ باطل شود بقطع شدہ الاستیصال متعدی بطا لنگ قطع از محیط و مرہم ان جمیع عروق ساقی آن دوشی کہ از ان چیزی باقی ماندہ و بعد از ان خون بسیار از ان سال کرد و و مقدمہ تنقیہ بدن از بارہ و بارہ نماید و فصدہ کند بعدہ خطا و ببقای او باغیر جہرہ در کسیت کہ کیفیت و لغویت عضو دفع نمایند و جودہ کا قطع او در اکثر اوقات شدہ و افزا و کا بی فصدہ قطع مانع راجحت افتد و کا بی دواغ خط عظیم بود چون سرطان غریب اعضائی کشیدہ و نفیسہ باشد و بعضی قرا کا کت کرد و اندک طبیبی قطع پستان سرطان نیز جہ و انود پس در پستان دیگر سرطان پیدا شدہ کہ ممکن است کہ پستان ثانی در طریق سرطان کردن باشد و این حالت را موافقی افتادہ باشد و ممکن است کہ بر پستان انتقال مادہ باشد و ان ظاہر ترست و فکر ادویہ موضعیہ برای سرطان کہ بہ ان ارادہ چہیز من کردہ میباشی

ابطل سرطان اصلا و این دشوار است و منع از ان دوا فی و منع از تنقیر و علاج متفرج پیش آید بہ ان ارادہ ابطل سرطان کردہ شود در شش دوا فی **ایضا** کہ شدہ شود کہ در وی تحلیل باشد برای انکا از ادویہ کرمی حاصل شدہ و دفع باشد برای انکا مستعد برای حصول بود و عضوان و در شدہ العوہ و التمرین































در آنچه در آن باشد که فخر خارج نمکند بگرد چند روز و دفعات بیرون آرند پس اگر آنچه از آن خارج شود شیمی باشد از آب یا بنفشه که نمکند یا بنفشه که اگر غسل باشد با نمک  
و سرکه پس سلفه و اگر فلفل یا صندل سیاه باشد یا بنفشه و سرکه و نمک پس چند روز و آنرا بنفشه یا نمک از آب پاک کند و بعد از آن را در نظر کند و در یافتن نمکند که اگر او  
بهمجا رسیده است یا پس اگر رسیده باشد از آن باز و چند روز و نمکند در انداختن غذا و آب و بستن بر اشکال که بریم بسوی خارج بیرون آید و در شکل و طعم و بوی که بریم  
از آن سیلان کند و نمکند نشود و در هر یک از اینها که مناسب بر یک استعمال نماید و اگر کسی که رسیده باشد و امیدوار تر و در مسالمت و در علائش بریم مثبت و طعم و بوی که  
و موضع و طعم و بوی که از آن باز و چند روز و نمکند در انداختن غذا و آب و بستن بر اشکال که بریم بسوی خارج بیرون آید و در شکل و طعم و بوی که بریم  
مرومیکه در آن کند و در امتیاز و طعم و بوی که از آن باز و چند روز و نمکند در انداختن غذا و آب و بستن بر اشکال که بریم بسوی خارج بیرون آید و در شکل و طعم و بوی که بریم  
و کل سرخ و در وقت کند و مر باشد استعمال کند که این بنفشه را صلب کند و از آن انتفاض منع نماید و در یافتن نمکند و اگر شکافند بسوی خون از آن بیرون نماید  
جنس و بدست و در دیلات نوعی است معروف بر سبب که نمکند و در اکثر احوال قابل بود و البته نمکند و اگر شکافند بسوی خون از آن بیرون نماید  
و چون شکافند است با سخنان رسیده است و اگر در کور شد ظاهر شود چه غایب بود و گاهی غشی بود موضع و بوی که از آن باز و چند روز و نمکند در انداختن غذا و آب و بستن  
و نمکند بر آن نامند که بر آن از آن بریم رسیده بسوی خارج او بیرون نماید که کشاید و علائش همان طبع است که نمکند و اگر شکافند بسوی خون از آن بیرون نماید  
بعلاج و بهر شیوه زوال بود و اگر در سبب غایب بود و اگر آنچه از آن است که از آن است و در مضر نیست که حوالی و بدست و در وقت کند و مر باشد استعمال کند که این بنفشه را صلب  
گرد و متعفن نشود و در وقت که میان بدید و میان دمایل و خواص است بسیار است بعضی از آن است که در کور شد و بعضی از آن است که در کور شد و بعضی از آن است که در کور شد  
و در بدید و عا کسب یافته شود و در کور شد و در کور شد و در کور شد و در کور شد و در کور شد و در کور شد و در کور شد و در کور شد و در کور شد و در کور شد و در کور شد  
استغنی بود و در کسب دیگر استیاضی غریب باشد که در کور شد و در کور شد و در کور شد و در کور شد و در کور شد و در کور شد و در کور شد و در کور شد و در کور شد و در کور شد  
نمک علاج آن که در آن صواب او در وقت و صحت نبیند و حسن قبول بای معالج و باید در وقت و صحت نبیند و حسن قبول بای معالج و باید در وقت و صحت نبیند و حسن قبول بای معالج  
شخص بر بدید نمکند اگر بر مرض از آن نشی و در وقت و صحت نبیند و حسن قبول بای معالج و باید در وقت و صحت نبیند و حسن قبول بای معالج و باید در وقت و صحت نبیند و حسن قبول بای معالج  
آنست که اگر موضع خارج بود که در آن در بدید بر موضع سیلان از آن باشد و تا بهر حال دیلات تبلیط و تقطیل می نمود و نمکند و در کور شد و در کور شد و در کور شد و در کور شد و در کور شد

خراج

عبارت است از درم حاکم بر احم بالعم و حسن بان که در آخر نمکند و دریم است و بعضی فرق میان خراج و دریم آنست که در خراج ماده پاک  
بود و در دریم و بسیار باشد و شیخ الرئیس و غیره می نویسند که خراج از جمله دیلات است آنچه از درام حاکم بریم کند و اسم و بدید و واقع میشود و بر درم و کوبان و  
موضعی خارج باشد که بسوی آن ماده بریزند پس هر ماده که باشد در آن باشد و خراج آنست که از جمله این حاد باشد پس بریم جمع شود و گاهی دریم حاد باشد و دریم حاد  
و تفرق اتصال باطن و کوبان است و آنکه در کوبان با بای درام حاد صحیح که اوقات در آن تبخیر نمودن در طبع بعد از آن در وقت و صحت نبیند و حسن قبول بای معالج  
بریم یا بهر حال و در حاد و حاد و غیر آن و در حاد و حاد و غیر آن و در حاد و حاد و غیر آن و در حاد و حاد و غیر آن و در حاد و حاد و غیر آن و در حاد و حاد و غیر آن و در حاد و حاد و غیر آن  
این نوع ماده غلیظه بود که طبیعت آنرا بسوی عضوی دفع نمکند پس ممکن است که در حاد و حاد و غیر آن و در حاد و حاد و غیر آن و در حاد و حاد و غیر آن و در حاد و حاد و غیر آن و در حاد و حاد و غیر آن  
که در بل پذیرد و چنانچه در استقامت اتصال عضو متعفن گرداند سبب غلیظه خود تبخیر و در حاد و حاد و غیر آن و در حاد و حاد و غیر آن و در حاد و حاد و غیر آن و در حاد و حاد و غیر آن و در حاد و حاد و غیر آن  
و خصه صا که ماده حاد باشد پس آن خراج آغاز نمکند و حوالی خود را بسبب حدت و عفت خود رسیده سازد حتی که بریم جمع شود پس آن کم  
نفعی یا بهر شیوه گردد و با صا و طبعی که در است و اکل آن و گاهی استیاضی شود و تقویت در اتصال و انفجار منضجی و منجمی و گاهی حاجت آن نمکند  
و هر قدر که خراج از انتفاع شدید تر و سرازیر تر و در کور شد و در کور شد و در کور شد و در کور شد و در کور شد و در کور شد و در کور شد و در کور شد و در کور شد و در کور شد  
باشد و در صورتی که شکل و دل بزرگ و در اختلاف این معنی بین و در وقت کم سرخ بود و آن غلیظه ماده دری با بسوی باطن قلیل الودع و قلیل الحار باشد







والاستحکاف و بهت و اضطراب و دلان باشد مرفعات بیرون کرده اگر داده بسیار باشد بعد از این شکسته بایک گندم و یک گرم مد مرکه شش فیه شش و یک گرم کوفته  
و کلان در ده روز و دو روز بعد از این غرض از این است که در وقت بران طبع از این  
از برون یک باقی استعمال شود شش و یک گرم کوفته و در وقت بران طبع از این  
نماند دست چوب طبع از این است که در وقت بران طبع از این  
بعد از این صفا و یک گرم از چوب طبع از این است که در وقت بران طبع از این  
بیشتر باشد مثل زردخانه و یک گرم از چوب طبع از این است که در وقت بران طبع از این  
مسکین و شش فیه شش و یک گرم از چوب طبع از این است که در وقت بران طبع از این  
و چون یک گرم از چوب طبع از این است که در وقت بران طبع از این  
حار باشد یک گرم از چوب طبع از این است که در وقت بران طبع از این  
بدان طبع از این است که در وقت بران طبع از این  
شش فیه شش و یک گرم از چوب طبع از این است که در وقت بران طبع از این  
آتش که در وقت بران طبع از این است که در وقت بران طبع از این  
قوت و حفظ از این است که در وقت بران طبع از این  
و او است که در وقت بران طبع از این است که در وقت بران طبع از این  
و اگر تریه از این است که در وقت بران طبع از این است که در وقت بران طبع از این  
خطر است و بهینگی که در وقت بران طبع از این است که در وقت بران طبع از این  
نماند که در وقت بران طبع از این است که در وقت بران طبع از این  
آزاد باشد که در وقت بران طبع از این است که در وقت بران طبع از این  
امانت نماند پس در وقت بران طبع از این است که در وقت بران طبع از این  
شکاف و شش فیه شش و یک گرم از چوب طبع از این است که در وقت بران طبع از این  
و اگر تریه از این است که در وقت بران طبع از این است که در وقت بران طبع از این  
مخصوصه شش فیه شش و یک گرم از چوب طبع از این است که در وقت بران طبع از این  
یا که در وقت بران طبع از این است که در وقت بران طبع از این  
و یک گرم از این است که در وقت بران طبع از این است که در وقت بران طبع از این

تدبیر الضایع خراجات طماری

واجب است که در وقت بران طبع از این است که در وقت بران طبع از این  
درین بزم است و طبع از این است که در وقت بران طبع از این  
و خصوصاً چون دران زین و صفتی و داخل کنند از وقت بران طبع از این  
حرف با عکس لطیف است و او در یک روز و دو روز از این است که در وقت بران طبع از این

تدبیر الضایع خراجات طماری



























































































































































اینکه گوش را  
ببیند

اینکه گوش را  
ببیند

بقول شیخ بهر آنست که مری جو را که شنید و می شنید و گاهی بدان ساق و کافور داخل میکنند و خصوصاً در اول و در نظر مری متعین تر از آنکه در گوش  
سرسه باشد شنید و باین ساق و مده در آن کافور داخل کرده در چشم کشیدن و اینها آب شحم انار و شکر است و خصوصاً در ابتدا و اما چون به مری ظاهر شود سر  
جکاب و کافور مرقی تر باشد و اینها گویند که کمال لطف سفید بسیار نیست و زمان در بر ملا بعد صوری و حدوث آفت در چشم و در مری به استخوان کشند  
اگر غشای استخوان از قطع اند و اصلاح چشم نماید و بهنگام ظهور شوشان آب می کشند و صفا می کنند و گویند که عینیت با حقیقت است و باید که در اول و  
ظاهر شود پس آب کشند و نزد آب زاج شامی و دار اندر چشم بچکانند و بهرگاه در آن شیره ظاهر گردد که لعل اصغری را در آن آب کشند و در آنجا که  
در آن ساق تر کرده باشند در چشم بچکانند قبل از آنکه شیره در آن ظاهر شود و بگری گویند که برای حفظ عین مرید باشند و این قطره بچکانند که در گوش  
و آب عسل را در دود و جوشان پس صاف کرده که شل و زدی باین آب خوب عمل کنند و در آن اندک کافور باین داخل نمایند یعنی دارم در چشم و این  
بچکانند تا حفظ مزاج چشم کنند و از فروغ شیره منع نماید و پس این عمل را ترکیب دارم و بهر که در دم و ندیدم که هر که در آن در وقت جدی و کمال نمود  
چشم او شیره برآمده باشد و بهر که چشمی بگری که لعل اصغری را در چشم شستند و در وقت که در آنجا که باینک ساییده باین عسل و آب عسل اگر  
و آب کشند و ترید فاعل تسفید دهند و خشک کرده بسانند تا شل و زدی بچکانند و در چشم بچکانند و باینکه قطره اسرب صاف نمود و بهر  
سانند تا آنکه دست سیاه شود و حرکت آن جمع گردد پس آن حرکت را از کار در و از رانده اند تا آنکه کار و از دست را بچکانند و تر کرده صاف نمایند و آنکه کار در آن جل کرده  
آنکه کار در بر آن آینه در چشم کشند و در جوانی گویند که چون نشان آید بر بدن پدید آید ساق را در گلاب تر کرده صاف نمایند و آنکه کار در آن جل کرده  
شاید در چند نوبت در چشم بچکانند و باینکه تر از آن که در چشم بچکانند و باینکه تر از آنکه در چشم بچکانند و باینکه تر از آنکه در چشم بچکانند  
چشم بچکانند و صبر و شیان ایستاد و افاقا هر یک یک یک در مری و عفران نیم دانه بچکانند و بهرگاه که اندر سیاه چشم آید بزرگ کرده باشد سر را اصغری را در گوش بچکانند  
و اگر سر بچکانند و باینکه تر از آنکه در چشم بچکانند و باینکه تر از آنکه در چشم بچکانند و باینکه تر از آنکه در چشم بچکانند  
برینده و بهرگاه که بیند که این تدبیر سود دارد و چشم تر باشد که شیشه را در چشم بچکانند و باینکه تر از آنکه در چشم بچکانند  
و سر که در روز قطع آن واجب بود و کمال احتمال سر و دخت برگ زبون بچکانند و باینکه تر از آنکه در چشم بچکانند و باینکه تر از آنکه در چشم بچکانند  
برگ برین تدبیر و ترید و تسویدی نوشته اند که خضاب اسفل قدم بخانه و تر آن تمام شب در سالم باندن چشم از آن صغری و بهر که بچکانند  
سر را باینکه تر از آنکه در چشم بچکانند و باینکه تر از آنکه در چشم بچکانند و باینکه تر از آنکه در چشم بچکانند  
و حکیم شریف خان می نویسد که در اول ظهور صیر باین خالص سوده در اول ظهور صیر باین خالص سوده در اول ظهور صیر باین خالص سوده  
بلکه هر کسی که قبل از ظهور صیری و صعب استعمال اگر چشم آن از مری سالر مانده نیست که بگری تر آب کشند و تر آب کشند و تر آب کشند و تر آب کشند  
ساییده در چشم بچکانند و کمال لطف سفید حکیم عابد سر بچکانند و بهر که بچکانند و باینکه تر از آنکه در چشم بچکانند و باینکه تر از آنکه در چشم بچکانند  
و این بیاض در ارجع بصیرت و امیران عوض ندهد و بهر که بچکانند و باینکه تر از آنکه در چشم بچکانند و باینکه تر از آنکه در چشم بچکانند  
عین حادث از صیری نماید و گویند که قطره آب نفوس باید و آنکه نافع است و بهرگاه که آید در چشم بچکانند و باینکه تر از آنکه در چشم بچکانند  
نامر ساییده که در چشم بچکانند و از بطن آن تازه تناید و سفید است و اگر بگری تر آب کشند و تر آب کشند و تر آب کشند و تر آب کشند

فصل گوش

مخفی گویند که گوش و شیان ایستاد و افاقا هر یک یک یک در مری و عفران نیم دانه بچکانند و بهرگاه که اندر سیاه چشم آید بزرگ کرده باشد سر را اصغری را در گوش بچکانند  
و اگر سر بچکانند و باینکه تر از آنکه در چشم بچکانند و باینکه تر از آنکه در چشم بچکانند و باینکه تر از آنکه در چشم بچکانند











بلان حقیق

و تخم ترب و تخم خرنه و تخم کنگره و تخم قاقا و تخم درنج و ترس سفال از دشتا سسته و تخم و لوسیا و لیشک گو سفید کنند و حب البان را با نصف طلا کنند و صفت  
 طلای دیگر که از باطله از تخم هر یک سه درم تخم ترنج و تخم درم و اسنگ سفید کرده و درم پنج فی خشک سدرم هر یک که بزرگ باشد و یک شاکب سرشت طلا کنند و درم  
 از خام هر دو را یک نیمه پوست خرنه و بنفشه و سوسن و تخم کنگره و حب البان یک شوشانه و درم یک یا شوشانه دیگر و از تان طلا کنند و صفت طلای دیگر  
 از باطله پنج درم تخم کنگره و درم نیم قسط شیرین و درم دو اسنگ سفید کرده و درم دو سستور سابق بکار بند و صفت طلای دیگر قتر سفید است و اسنگ  
 سفید ترس براده علاج هر یک سدرم پنج فی خشک از خود استخوان پوسیده از پنج غفر خرنه حب البان قشر قسط هر یک چهار درم هر یک که بزرگ  
 و لمعاب تخم کتان سرشته شب طلا کنند و بادام و بنفشه و بابونه و در آب جوشانده و روی بدان آب بشویند و بپوشی گوید که چون آب که شسته کرد و طلا کنند  
 که کسب سفید باندک نمک نمایند و با پنج ساعت بکارند پس با یک دران بود و آنچه جوشانیده باشند بشویند و بعد دو یا سه روز در کف نمایند بعد  
 انان با از پنج سفید و با درم اندک زعفران طلا کنند و یک شانه روز در بران دارند و صبح با یک دران بسوسن آنچه جوشانیده باشند بشویند و شش  
 و غیره میبوسند که از ترس غر با دام قطع قسط شیرین تخم ترنج و تخم جرجر هر دو و صید و سوسیه طلا سازند و با پنج فی خشک و از باطله و تخم خرنه  
 و درنج و نبات و غر با دام و از جوانه یک مقطری نرم سوده سفید و تخم مرغ طلا سازند و اگر آثار آینه بشویند و بشویند باشد بیست و دو درم از خلیج  
 ضا دانند و با درم اسنگ سفید از خود پنج فی خشک استخوان کنند قسط حب البان که در پنج تخم خرنه کوفته نیمه آب خرنه یا لای با جود و تخم کتان  
 سرشته طلا نمایند یا در اسنگ را سفید سازند و دروغن گل آینه طلا نمایند و بدانند که در اسنگ را سفید کرده بران درین ادویه داخل میکنند  
 که جلد را حل میسوزد و سفید نکرده سیاهی می آرد و ظرفی سفید کرد و ترش است که در اسنگ و نمک مسادی سوده و ظرفی که از این و بر سر او آینه  
 در آفتاب بند چون آب گرم شود از این بریزند و دیگر بران اندازند و همچنان تجدید آب بیکره باشند تا آنکه سفید گردد و طلا کنند گوید که اگر با آینه  
 جدی را از لاک که طلای صمدی حیدر سیر است و همچنین جوع سطر در آب کیم و کذا و لورق آب با قلا اطبسی میزند میبوسند که  
 برای از لاک نشان چپک آینه بلدی پنج سکه زهره مسوخته مسادی کوفته نیمه بشویند و شش بر طلا سازند و صبح متع  
 بسوسن بشویند و قبا استخوان آدمی یا با آینه بشویند سوده طلا کرده باشند و با خود کتان از ترش کوفته سوده باشند

خمیقا

بقا سرخی خاک و بادا و کواکبه و البلیج و آکاک و کویک گویند و بسندی پشما و در افغانی لا کلا کلا و در ملک لوه لکتره نامند و آن نوعی از صید  
 سلیم ترست که در اناسی ابو زکر سفید متعرق بود و زیاده از صیدان نیما باشد و از قلع عدد او ششامیستوان کرد و از خواص است کبی تب بود و جمیع  
 و عقل نفوس بعضی برقرار ماند و شیخ فرمود که خمیقا جز نیست میان جدی و حصه و این هر دو سالترست یعنی ناده او اکثر است مثل کثرت ماده  
 جدی نیست و در آن حدت و فساد است مثل حدت ماده حصه و گویند که در ابتدای ظهور که هنوز کوچک بود و آنرا آید بسیار باشد و ترنج مسدود  
 تمام بر آب بشویند و کمال بپزند و بعد از آن را با عطا و پرم گلی می آورند و تا سه چهار روز دیگر تمام خشک میشوند و آن را نیز از جمل امراض و سایر دوا  
 شمرده اند و بر شخصی از اعداء العکرم ترنج می آید و تا سه مرتبه نگرفته اند و صاحب خلاصه التجارب تا هفت مرتبه تغیر کرده بیشتر حدوشان نیست  
 و که اکثر است که اول خمیقا بر آب بعد از آن جدی و اعراض علامت آن قریب با اعراض جدی و حصیه است لیکن در جمیع وجوه اسلام اناناست  
 و درت کش این که و از برای خشک مولد حصیه لطفاً موطوب و کسان را که تا بر طوبت افراف از درن میوه و دانه ای در دانه زانند و دانه های  
 مولد آنکه لطفاً صفراوی و آنرا که تا بر خشکی از درازند باید بگویند که انوار کلی آن در نوع مشابهه درامه یکی آنکه در اناسی آن بتدریج ظهور میکند و  
 به واسطه کمال آب در بدن آن تب خفیف و عارض بدن و در مجرای نادره و در و بعد از آن در تخم صیفی می آرد و تمام دانه ای آن آب بریزند از  
 بلکه بعضی دانه سرخ یا نارنجی بر می آید و باز در جوشیند و تا آنکه دیگر و درم آنکه در دشت چنان قسم آید بر می آید و در دانه بر آب سسته شود

بلان حقیق







و سلاسی نفس هم آواز و قبض شکم اندیز مرض نشان خیر و جست کلمات سلاستی آکوت متعقل کمال قوت و صل مایه خارج و اختلاط کثور و نفای جان  
 نمیک نباشد جفت و دلاط بجز طبیعت و میل مایه باخود و واس در اکثر احوال منتهی به قیاس اسباب باشد یا بنشی خصوصاً که رنگ لثه نقش بود در هر گاه  
 تشنگی و در غلظت شود و ظاهر من سرگرد و رنگت حسیب سیاهی یا بنشی می گراید بکات نزدیک بود و بهوش می آید که از کافه کده اندرین مرض سخت بر باد و ستر  
 نمک زود منتقل شود و اسباب قبل از بروز و جلا بر وزن خاص هم یک نباشد اما بعد از بروز تمام و در وقت و بعد از یک که از آن بود که جرات باشد بهر صورت  
 و در عاف جراتی درین مرض نیکو که سلاست باشد و بهر گاه محسوب اما اسباب چون افتد حال بد باشد تخصیص مایه از یک نمک که از کافه گرفت بر مایه باشد  
 و اعراض بد دیگر نباشد و امتدای دومی بود باست بجز خلاصه باید خصوصاً در اول و در آنجا که خون ناب آید و در هلاک گردد و اگر از آنجایی مایه باقی ماند  
 و احتشاد و درم کند و هلاک گرداند و اگر اسباب خونی نباشد امید و از تر باشد که جلا بر خطر خالی نباشد و بعضی گویند که کافه از وی حسیب را جلا بر و طبعی را  
 و درین قیاس که از تشنگی و طعم درین تیغ و چشم سازد و نفس سرخ و بول ناری بسیار باشد و متعین انواع این تر است که با و نبض و نفس و شور و میل غدا  
 و آب برقرار باشد و بزودی و آسانی سرخ یکدیگر بزرگ گردد و در روز سوم از غلظت و جلا بر و زب و سایر اعراض که در روز و در وقت که از آن بگذرد و در وقت  
 صحت یابد و غلظت اینها بعد از آنکه باطری باشد و آنچه در ششم و هفتم روز گذرد و در شش روز رنگ باشد و بعد از آنکه از اعراض ناکل درم شود و در آنچه بهر صفت در گذشت  
 و بهر نوع از آنهایی که بروز نگردد باشد و اعراض آن بسیار باشد و در وقت که باطری باشد خصوصاً که سیاه و آید و سیاه و صلب و با غلظت بسیار و با  
 طبعی بظاهر و چون سرد بود و نفس و حواس برقرار نباشد و آنچه چهارده روز بجا و درنگت ممکن البر است علاج اینچ و در علاج جدی و سطور است حسب حاجت  
 بمو آید و علی این قریب علاج است بهر که حسیب جدی صفراوی بود و بعضی طایفه بعد و اسباب در ابتدا که این مرض بر سر کرده اند و اسباب بعد از ششم  
 از مرض چنانچه نشانه از قبیل این نایاس بر نخیزد می آید است که این بر و در حواس است بگویند که مایه این مرض صفراوی در غایت رذارت و فساد و بعد از آنکه  
 و صلاح یکدیگر بهر صواب درین است که تشنگی و غلظت و قلیظ آنها منع از آنها حرکت نمایند شرب شراب و عین آب صاف و جوش کرده و بهر یک  
 و بولان که ناشی باشد پسندیده چون بعد از شرب آب و در و سیب یا شرب آب از و قندیل و حواس بهر تقویت قلب نباشند و غذا را از شرب ادراس باشد و حق است  
 که این مرض خفای و طایفه و در معالجه و معجز می سازد که اگر باطری طبیعت بگذارد و استقراغ و تبیین طبیعت کند و خوف از عاف و بعضی مواد می و در غایت  
 سرما بود و اگر معالجه و یک و استقراغ که در شود مملکت آنجا بهر سببی که در گذشت باطری مایه اولاً اصلاح کند و نمیزند و از این طبیعت حذر کند خصوصاً بعد از آنکه  
 چاسمال در آن خطر نکند و صبح شرب آب و یا شرب ششاش نباشد و اگر باطری سرفه و در طبع و سینه باشد و از آن شرب کند و غذا را بهر سببی که در  
 و ازین معالجه و درنگت ناکل آب ساکن شود و متعین مایه و نمک است که در درین مرض از نوشیدن ترخیجین شربش حذر کند که اگر طبیعت بسیار و بعضی  
 که در آن بگام در را از شرب غلظت و ملو و عذاب و پستان اخل نمایند و با و در شرب بغض است درم و آب گرم نباشند و اگر طبیعت نرم باشد و از شرب کردن  
 حب الاس چنانچه باشد با نکی صنف عربی و کل از این نباشند و یا مثقال از قوی بسیار یا بعضی مایه در درم حب الاس بهر سببی و درم و یک صفت  
 قرض نکند و هر چه حاضر درم که صفت درم صنف عربی یا طایفه شرب و فاسد درم ششاش بریان درم و درم یا رنگ ساییده و بعد از این بعضی شربش اقرص است  
 و با هر یک یا رب اس هر که که حاضر باشد مقدار درم بخورند و غذا جاورس بریان یا مغز یا دام و جوش ششاش بریان و باید که ناشی مقدار یک در  
 فرش صاحب حسیب و چیزی بریدن او باشد و در مرض از تناول جزیه مرغ و مانند آن حذر کند تا آنکه آب و آب متعقی گردد و مانند سله در در وی بعضی  
 اگر گتستان باشد صندل و مورد و سوزند و اگر فصلی از پستان باشد طراف و شاش انگور و از آنجی و ازین حالچه لایق اقتصادی تمام مرض شجارد و درنگت از باطری  
 و جرحانی نمیزند که در آن مایه حسیب که در وقتا بهر سبب و در غلظت صفراوی سوخته و فساد و او و جلا بر و در شربش عاف و حسیب در زمانه و باطری  
 صفراوی سوخته بر آب کند و اصلاح خون نماید چون کشتاب و لایق بعضی و مانند آن و کشتاب و لعاب را باید خورده یا آب از ترش مانند آن که در وقت  
 که در مایه حسیب که آب سیاه است و درم که در آن از آن سیاه باشد و بعضی شده و حرارت آفتاب آنرا سوخته باشد و لطافت از وی بهر سبب شربش

و در علاج جدی و سطور است حسب حاجت  
 بمو آید و علی این قریب علاج است بهر که حسیب جدی صفراوی بود و بعضی طایفه بعد و اسباب در ابتدا که این مرض بر سر کرده اند و اسباب بعد از ششم  
 از مرض چنانچه نشانه از قبیل این نایاس بر نخیزد می آید است که این بر و در حواس است بگویند که مایه این مرض صفراوی در غایت رذارت و فساد و بعد از آنکه  
 و صلاح یکدیگر بهر صواب درین است که تشنگی و غلظت و قلیظ آنها منع از آنها حرکت نمایند شرب شراب و عین آب صاف و جوش کرده و بهر یک  
 و بولان که ناشی باشد پسندیده چون بعد از شرب آب و در و سیب یا شرب آب از و قندیل و حواس بهر تقویت قلب نباشند و غذا را از شرب ادراس باشد و حق است  
 که این مرض خفای و طایفه و در معالجه و معجز می سازد که اگر باطری طبیعت بگذارد و استقراغ و تبیین طبیعت کند و خوف از عاف و بعضی مواد می و در غایت  
 سرما بود و اگر معالجه و یک و استقراغ که در شود مملکت آنجا بهر سببی که در گذشت باطری مایه اولاً اصلاح کند و نمیزند و از این طبیعت حذر کند خصوصاً بعد از آنکه  
 چاسمال در آن خطر نکند و صبح شرب آب و یا شرب ششاش نباشد و اگر باطری سرفه و در طبع و سینه باشد و از آن شرب کند و غذا را بهر سببی که در  
 و ازین معالجه و درنگت ناکل آب ساکن شود و متعین مایه و نمک است که در درین مرض از نوشیدن ترخیجین شربش حذر کند که اگر طبیعت بسیار و بعضی  
 که در آن بگام در را از شرب غلظت و ملو و عذاب و پستان اخل نمایند و با و در شرب بغض است درم و آب گرم نباشند و اگر طبیعت نرم باشد و از شرب کردن  
 حب الاس چنانچه باشد با نکی صنف عربی و کل از این نباشند و یا مثقال از قوی بسیار یا بعضی مایه در درم حب الاس بهر سببی و درم و یک صفت  
 قرض نکند و هر چه حاضر درم که صفت درم صنف عربی یا طایفه شرب و فاسد درم ششاش بریان درم و درم یا رنگ ساییده و بعد از این بعضی شربش اقرص است  
 و با هر یک یا رب اس هر که که حاضر باشد مقدار درم بخورند و غذا جاورس بریان یا مغز یا دام و جوش ششاش بریان و باید که ناشی مقدار یک در  
 فرش صاحب حسیب و چیزی بریدن او باشد و در مرض از تناول جزیه مرغ و مانند آن حذر کند تا آنکه آب و آب متعقی گردد و مانند سله در در وی بعضی  
 اگر گتستان باشد صندل و مورد و سوزند و اگر فصلی از پستان باشد طراف و شاش انگور و از آنجی و ازین حالچه لایق اقتصادی تمام مرض شجارد و درنگت از باطری  
 و جرحانی نمیزند که در آن مایه حسیب که در وقتا بهر سبب و در غلظت صفراوی سوخته و فساد و او و جلا بر و در شربش عاف و حسیب در زمانه و باطری  
 صفراوی سوخته بر آب کند و اصلاح خون نماید چون کشتاب و لایق بعضی و مانند آن و کشتاب و لعاب را باید خورده یا آب از ترش مانند آن که در وقت  
 که در مایه حسیب که آب سیاه است و درم که در آن از آن سیاه باشد و بعضی شده و حرارت آفتاب آنرا سوخته باشد و لطافت از وی بهر سبب شربش

و در علاج جدی و سطور است حسب حاجت  
 بمو آید و علی این قریب علاج است بهر که حسیب جدی صفراوی بود و بعضی طایفه بعد و اسباب در ابتدا که این مرض بر سر کرده اند و اسباب بعد از ششم  
 از مرض چنانچه نشانه از قبیل این نایاس بر نخیزد می آید است که این بر و در حواس است بگویند که مایه این مرض صفراوی در غایت رذارت و فساد و بعد از آنکه  
 و صلاح یکدیگر بهر صواب درین است که تشنگی و غلظت و قلیظ آنها منع از آنها حرکت نمایند شرب شراب و عین آب صاف و جوش کرده و بهر یک  
 و بولان که ناشی باشد پسندیده چون بعد از شرب آب و در و سیب یا شرب آب از و قندیل و حواس بهر تقویت قلب نباشند و غذا را از شرب ادراس باشد و حق است  
 که این مرض خفای و طایفه و در معالجه و معجز می سازد که اگر باطری طبیعت بگذارد و استقراغ و تبیین طبیعت کند و خوف از عاف و بعضی مواد می و در غایت  
 سرما بود و اگر معالجه و یک و استقراغ که در شود مملکت آنجا بهر سببی که در گذشت باطری مایه اولاً اصلاح کند و نمیزند و از این طبیعت حذر کند خصوصاً بعد از آنکه  
 چاسمال در آن خطر نکند و صبح شرب آب و یا شرب ششاش نباشد و اگر باطری سرفه و در طبع و سینه باشد و از آن شرب کند و غذا را بهر سببی که در  
 و ازین معالجه و درنگت ناکل آب ساکن شود و متعین مایه و نمک است که در درین مرض از نوشیدن ترخیجین شربش حذر کند که اگر طبیعت بسیار و بعضی  
 که در آن بگام در را از شرب غلظت و ملو و عذاب و پستان اخل نمایند و با و در شرب بغض است درم و آب گرم نباشند و اگر طبیعت نرم باشد و از شرب کردن  
 حب الاس چنانچه باشد با نکی صنف عربی و کل از این نباشند و یا مثقال از قوی بسیار یا بعضی مایه در درم حب الاس بهر سببی و درم و یک صفت  
 قرض نکند و هر چه حاضر درم که صفت درم صنف عربی یا طایفه شرب و فاسد درم ششاش بریان درم و درم یا رنگ ساییده و بعد از این بعضی شربش اقرص است  
 و با هر یک یا رب اس هر که که حاضر باشد مقدار درم بخورند و غذا جاورس بریان یا مغز یا دام و جوش ششاش بریان و باید که ناشی مقدار یک در  
 فرش صاحب حسیب و چیزی بریدن او باشد و در مرض از تناول جزیه مرغ و مانند آن حذر کند تا آنکه آب و آب متعقی گردد و مانند سله در در وی بعضی  
 اگر گتستان باشد صندل و مورد و سوزند و اگر فصلی از پستان باشد طراف و شاش انگور و از آنجی و ازین حالچه لایق اقتصادی تمام مرض شجارد و درنگت از باطری  
 و جرحانی نمیزند که در آن مایه حسیب که در وقتا بهر سبب و در غلظت صفراوی سوخته و فساد و او و جلا بر و در شربش عاف و حسیب در زمانه و باطری  
 صفراوی سوخته بر آب کند و اصلاح خون نماید چون کشتاب و لایق بعضی و مانند آن و کشتاب و لعاب را باید خورده یا آب از ترش مانند آن که در وقت  
 که در مایه حسیب که آب سیاه است و درم که در آن از آن سیاه باشد و بعضی شده و حرارت آفتاب آنرا سوخته باشد و لطافت از وی بهر سبب شربش







و باین جهت اسباب باشد مزید بی ترش در میان و در میان کما در روز شک و عافیت بود قبل از قبولی سلاطین و در ترشی باشد که در حبس  
 و باین جهت است اگر آنی در زبان و در گوش پیدا کند و زبان مانند و آنجا که گاهی سرو صباغ و باین روشی و خفت بسیار شود و استیلا خون باشد قصد  
 نشسته و حبس نیز روز و در گذره که ممکن بود فقیل دم غیر از آن هیچ تدبیری مفید نیاید و اگر استیلا دم نباشد و یا قصد و او را دل شده باشد او را  
 از فلفل بازاید و داشت بخت و شیان و باین شنبه و باین کافور و فلفل و بار و ال بدین تیزاب بر کما می دست او و بعد از آن که نصفی شود و غذا  
 فو تر خراب چه مرغ باید از بخت با کما بکند و با قناری و اندری بی هوای و کله حبس شد و در اطفال و کودکان و چنان بود که سرخ زد و طبعه که در  
 و بعد از آن که در زیت مطبوعه قوی بریدی آمد و وقت شب بنگام سرفه شب بیشتر میشد و اکثر را که در گفته بود و روزی نیم حبس سرخ بر تمام بدن ظاهر میشد  
 و چنان خوب میشد که آنچیز جهت سرفه میاد و نافع بود و در زیت و حبس را نیز سرد و مسکرو و ترشها مفید بود و هم سرفه را و هم تب را و غذای نافع یعنی پخته و یا  
 برنج بود و گوشت کوسفند اندران پوشیده و طبیبان گوشت اندران پوشیده و بعضی را آش جوساده و بعضی را فوفان برنج و بعضی را آش کشک  
 و دیگر چه پود و ترشها و سردیها و شیرینها میزدند و بعضی که کودکان و معتاد میوه را از ارامشی اندکی میدادند و بدین نوع چندین صحت یافتند که در  
 بخت روز و در آن چه آن تمام بود چون مرض هوایی و ضعیف بود حاجت به تنقیه نمیشد و بیشتر احتیاج به تنقیه بود که کما در سخت و طوی  
 و در دم رسیده را باشد جهت قوت سبب تنقیص که تا باین کل و شرب ایشان بدیده باشد و حضرت استاد هیچ حبس را نیکند شسته که  
 جامه پاک پوشیده جهت آنکه ازین پیش برای روز حبس نیک باشد بعضی متاخرین میگویند که اگر صفر از کمال غلبه زیادتی در طبیعت نیز متعین باشد  
 بزودی طبع را از زمینهای سلیمان تا سبب دفع صفرا باشد و از شیرین را شربت الویا ترشندی یا آب اندرین حبس را شربت یا آب ترش و یا آب ترش و یا آب ترش  
 ترشندی و یا قوی که از کوی بخارا و در آن قوی ترش بر یک پانزده دانه سپستان عتاب بر یک سی دانه و در حق کاسنی یا آب مرق آن بقدر با سیر تراره  
 مالیده و در دوز که چهار توله شربت حل کرده بوشش یا مغز خیارشیر و ترشندی و آب کاسنی مرق یا عرق آن کل صاف نموده یا بخت  
 و در ضمن یا بجز در آن که در فلفل و اوایان یا فلفل حلوی برین عتاب سپستان بر یک است و از خوابی که موی مرق بر یک پانزده دانه و در حق نیز فلفل  
 یا کوه تراره یا چهار توله شربت بخورن یا مغز فلفل سپستان را در آب بنده و آن غلبه صاف کرده یا شربت و در ضمن یا بام و یا مغز فلفل  
 در عتاب بدنه و یا سیفول و یا شیشه خطی مالیده یا شربت و در ضمن یا بام و یا بخت پس بنگرند که اگر خون نیز کمال غلبه داشته باشد و آن را در لایحه  
 اکحل یا با سلین و غیره نماید بعد از آن غلیظیات و مسکنات صفرا و خون بدین مثل اشربه که سابق مذکور شد و شربت یا بام و یا ترش و یا بخت  
 و قوه و قوت و آلود و در شک و کسچین بر که اگر کاسنی یا آب مرق کاسنی یا آب برگ کاسنی و خاکش سنگ شود و یا سیفول یا شیشه  
 پس اگر غلیان و حدت داده قوی و دقیق باشد و موی به خط آن شود نیز مدت غلیظ بقدر که غلیان و حدت آن کرد و در بسیار از حدت شیره  
 تخم خیارین یا مغز تخم که و یا مغز تخم پند و یا شربت عتاب یا سیفول و یا کادی یا جمل و ازین همه برتر قرص کافور است یا آب ترش یا بخت  
 آن یا شربت بی ترش و مساق و مانند آن که سرفه نباشد و اما اگر غلیان و حدت چندان نباشد احتیاج به غلیظ نیست که آن بسیار  
 ضرر دارد بلکه ماده غلیظی داشت باشد ترش و آن نمایند و اوقات طبیعت بریزد و پیش آب برگ یا بام و یا برگ کاسنی و برگ عناب و شکر  
 خاکش سنگ شود و عرق کادی یا جمل و شربت آن کنند و اگر گمای مذکور نباشد شیشه تخم آمانا خاکش و شربت کادی و عرق گل گریچ  
 بدین و محافظت بعضی عصاره شریفه بتا بیک که در جدی گذشت باید کرد و از آن لیدن و درین بریدن به اعتبار نمایند آن همه تا بفرس  
 از بر ز حبس است اما بعد از روز غلیظات و میرات البته نباید و او را فلفل و حدت و در آن از آن دست ندین و معینات بریزد  
 می باید غلیظانی مثل آب باوان و غیره مسطره یا فلفل یا طبیب تخم آمانا یا صاف تخم کاسنی و صغ یا بام و یا گل سیفول بر یک یکدم تا یک شقال  
 یا یکی از شربت های مناسب و در هم خاکش سنگ شود که حبس و بر فلفل که در جدی گذشت باید کرد و از آن لیدن و درین بریدن به اعتبار نمایند آن همه تا بفرس

نسخه فلفل و آب ترش  
 نسخه فلفل و آب ترش



مطابق خضایه شایسته را تا که در اهنای عام بر دکنند و اگر اگر گشت کشید که از خط خضایه در جدری که مناسب دانسته میسر بدین را  
 گرم دارند و آنکه اندک آب گرم بخورند تا فی الجمله عرق پاک و لیکن با شکر لطیفه در جدری انجیل بودی نفس و حواس و غیره و اگر شکر و عرق  
 یا بنجانی عارض گردد و شیوه فخر در بنجی چکانند و یا بر بدن زرد زرد بر تارک سر و گنارند اگر انیمو تخفیف حاصل نشود و اگر شکر نیز بچکانند  
 در کف دست و آب جایی دیگر قطره آب در روغن یا سمن بمانند تا سفید گردد و همین نمایند و غذا بمرزوات می گوشت و روغن مثل  
 آش جو یا نذک نبات یا شکر ترش مناسب با بنی شیرینی و شربت و یا ماس معشر و گند و اسفناخ و خرفه و یا لیل و بدن معشر یا ماس معشر  
 و توری یا نذک نمک در روغن بادام حبه چاشنی و آب باب انار و سیب ترش و زرشک و آلو اگر سرد نباشد و الا با چاشنی با جلا و نان در  
 جمیع اوقات منافی و مناسب است و هرگاه نشسته شود آب سرد که به واسطه رسیده باشد نه برف و شوره بدینند و اسپغولی را می پاشند و اگر  
 سرد نباشد تسکین ساده با عرق کاسنی یا بید ساه یا بنیلوفر و بنیکوسکن عطرش است و اگر شکرکی بسیار غلبه کند و بیخ و عرق تسکین بسیار با سود  
 مقداری شیر خورند و فی نهایت که بسیار معین تسکین است و در مکان معتدل المود را می پاشند و در او خرفه و عرق خنک شکر می پاشند  
 مکان سرد بود و اگر نشسته و بدات مثل شیر خورده و خورجیمند و آنه و خورجیم که و او مثال آن و یا با اشعیر یا یکی از شیرهای مناسب و یا  
 اسپغولی با عرق و شربتی مناسب و تسکین و آب بید و آنه رسیده و خورجیم خابین و کسیر و یا دونه و گاو و مسکه که که بسیار ترش باشد  
 و یا میوه های بار ترش و چاشنی را در مثل لاد و دوت و آلو و ریاس اگر سرد نباشد و الا سرد شیرین مثل شفتالو و انار شیرین و کپسبان تازه  
 و مانند اینها مناسب است و آب سرد و کافور که در ده باشد بیک روز و در روز میان و بدانش که اگر اسهال در او از این مرض عارض بود  
 زود متوجه جسم آن گردد و بنده بیک در جدری که گرفت و می افکند قلب و در او و جگر و اعضا نفس درین مرض بسیار لازم شمرند  
 بنجوشای میوش مثل چهل بگلایه بود و بدینشک و کافور و بنیلوفر و مانند اینها و خورجیمند و در او و خورجیمند و خورجیمند و خورجیمند و خورجیمند و خورجیمند  
 عرق بید و شکر و بهار و بنیلوفر و کلاب و اشعیر و تسکین شربت معتدل ترش و سیب ترش و در اسب انار و نان و در او و یا بر جگر زرد زرد  
 و جگر و تارک سر بسیار مفید است و اگر در این اتفاق تبیین و اخراج خون نشده باشد بعد از روز متعذر آن نشود که بفرز و قدرت بسیار قوی را مسلول  
 قویه را حدائق الیها در بیج حال اندرین مرض خورجیمند و اندرین که در آن خطر از لطینات زیاد است و از خوردن گوشت و روغن  
 و چیزهای گرم و حرج و خورجیمند و بدین معفن و از مکان گرم متعفن و از کثرت تن اول غذا و سو و بیض و از  
 خلوصه و از شرب آب لقیل متعفن اجتناب باید کرد و در وقتی از اوقات که تبض بسیار عارض گردد و بسبب صعود  
 انجمه و مواد بدماغ خوف حدوث سرسام با احتیاط عاس و یا رسیدن بخار آن بقلب و حدوث غشی باشد یا چار و قیمن حکم لطینات  
 مذکوره و یا محققه کینه بارد کنند یا بچشم بعد از ظهور حصبه از مروت و لطینات احتراز واجب است اگر در او از طبع نرم شود و بنیشت  
 حب الاس و یا غیره و مع عرق و لعل انگلی و زمره خطای در قرص طباشیر قابض و رب بی و مانند آن باز دارند و اگر اسهال دموی بود  
 بشربت انجبار و مثل آن معالجه نمایند و اگر عاف افتد و خوف ضعف و سقوط قوت بود فی الجمله بکسر و کوشند که از فراطین خطر  
 در او داد و بیه حاسن آن در علاج عاف بتفصیل گفته شد و آنرا که خواب نیاید در آخر مرض شربت خشخاش می توان داد و سرشته شد بدین  
 بطوفا معتدل دفع باید کرد و همچنین هر مرض را با دویه مناسب آن تارک نمایند و الله تعالی به اول الشافی و فی الصواب هو الکافی

شرا

بنودین مایل بسرخ بود و با خارش و کرب باشد و دفعه حادث شود پس اگر دموی باشد سرخی تر گردد و بهر عرت ظاهر شود و در روز  
 شدت کند و اگر بطنی باشد سفید بود و در شب شدت کند و شیخ گفته که گاهی رطوبت از ان سیلان کند و در کثرت کرب او و کد در شب

شکر که در بنجی چکانند  
 و در او و بنیلوفر و کلاب  
 و اشعیر و تسکین شربت  
 معتدل ترش و سیب ترش  
 و در اسب انار و نان  
 و در او و یا بر جگر  
 زرد زرد و جگر و تارک  
 سر بسیار مفید است  
 و اگر در این اتفاق  
 تبیین و اخراج خون  
 نشده باشد بعد از روز  
 متعذر آن نشود که  
 بفرز و قدرت بسیار  
 قوی را مسلول



اشتهاء و نسامه و بیش بخارات حارست که یکبارگی در بدن نوزادان که و آن یا از خون صفراوی پیدا شود و یا از بلغم شور و چون ششها موضع فراخ در گیرند اگر فصد نکنند خوف حدوث تب غلب باشد و بطوری نوشته که شری مضیبت که جمال اطباء در آن تداون میکنند چنانکه در صداع خطبه تهاون نمایند و از تهاون در خطبه نرگام پیدا میشود و از تهاون در نرگام نزله تولد میکند و از تهاون در نرگام ذات الریه و ذات الحجاب و شش و حاد است میگردد و همچنین از تهاون در شری فساد مسام و طبله میشود و از فساد و اضعاف اعضا و از ضعف آن انصباب مواد بسوی آن و از انصباب مواد در جرب و دامیل و دیلات و بطور ریه و فساد لجم میگردد و گاهی بسقوط اعضا می افتد و شری یا از خون گرم حاد بود که در آن جراحت باشد و چیزی از رطوبت فاسده غلیظه باوی آید و از رطوبت رقیق فاسد باشد که بسبب ریه صحت یابد و بخار از رطوبت با لجه باوی آید و از سر نزول نماید و گاهی با رطوبت چیزی از اخلاط سوداوی فاسد الکلیفیه آید و در جرب سبب موجب نگر شری در صورت است و با شش پس از نوزادان خفین باشد که در حدت کثر از نوزادان بود که در جرب و خطبه میباشد صورت شری بطور صفرا سرخ رنگ بود و باوی کرب و خلق و حالت تشنگی می باشد و انچه از رطوبت فاسد باشد صورت او بزرگتر است و سفید بود و با آن نشان و تبخیر باشد و گاهی باوی ذوق رطوبت بود و گاهی با نوع اول ذوق صفرا باشد و دیگر او نوزادان دفاع خطا بسوی سطح بدن و تشنگی مسام و ضعف از اخراج آن بسبب کثرت او یا غلظ او یا پدید آمدن مسام تورم شود و حله متفشیه گردد و از انچه خطا بشود مثل نفوس بر گردد و با آن مکرر بوی برب سراف و ملوحت که در خطا است و تشنگی میگوید و آنست که هر دو نوع شری در شش کثرت نمایند و خارش آید لیکن در بلغم بیشتر بود و این مرض از فساد سودا که افتد بسبب قلت تغذیه یا بر بیست نماند

## علاج ششهای ریه

فصد هفت اندام کند و لعاب بدهد از شیر که عذاب شری و صندل در حراریات مادر بر آورده شربت نیلوفر داخل کرده بنوشند و اگر در ششهای ریه و ساید ریه بدن نماند و یا بسوس گندم و تخم خیزه ساید و مانند دروغن گل و سرکه و گلاب با لیدن نیل و مغیبت و آب نیم گرم بر بدن ریختن نافع و عدس متشرب با سرکه خوردن و یا بعد فصد عذاب پنج دانه شایسته شش باشد در حرقت شایسته ده نوزادان شایسته شیر تخم کاسنی شش باشد و همچنین در قول داخل کرده بنوشند و اگر و در شک سانه و بسوس ناخواه بر یک دو ماشه بر جلد بالند تا تعقیق مسام و تحلل بخارات کند و کمین غره با سکنجبین ساده خوردن و برگ بالش آب جوشانیده غسل کردن و سوس گندم و کشنیز خشک بالش انداختن و در آن بر تمام بدن رسانیدن از جویات و الد و جرم است و آب کاسنی در قی با سکنجبین و غاشکی نوشیدن و غاشکی و اسپنول بر یک در درم با جلاب خوردن و صبحی که در علاج باشد اگر گذشت استعمال کردن نیز نافع بود و اگر فائده نشود فصدی ماه از منصف بارد نموده فصدی مسهل مادر که در آن بلیجات نیز داخل کنند یا دیگر در استعمال قرض کا فربا یا تیرید که نیز فائده میکند و اگر که و در نافع این نوع شرب و ضماد عصاره بارنگ و گند عصاره کشنیز و بسوس اگر موسیقی یا زیت شنبه داخل کرده ضماد نمایند نافع باشد و گند آفسنتین و گند آتم کاهو و گند اجارغل نافع و شرب عرق بید ساسی درم بشکر و درن مرض در حام و طلای بدن او با تب بید در حام و گند اشرب کشنیز خشک و شک بر یک در درم هر روز که از راه آمیزش مثل جبار سوده که مسکن غلیظ خورست و گند افقوس تر سندی و گند آلب لیمو و گند انیل پندی نیم درم که مسکن جوش خورست و گند از خون اندک خوردن و ضماد پشنگ اگر سفتند یا زیش جبار سوده بر سر آینه و گند آن گندم یا کشنیز و گند اگر که جبار سوده که آینه و گند عصاره برگ آس یا جبار سوده یا بنابر بار دروغن گل پخته و گند اساق یا آب گند نارشته یا تخم گند مسامی او آویخته و گند آرد در دو تخم گند مسامی و گند مغه و بر سر یا تب گل کرده و گند آلب کاسنی دروغن گل و گند اگر که توبه یا بر یک سوده و حام و گند اصبر بر سر که و غبار آس یا بر سر که و گند لیمو و گند لیمو



آب حل کرده هر واحد نصف است و اگر دوع کا و نوشند و هم طلا نمایند بود و اگر برگ کنجور چوشانیده فصل نمایند برای با شتر به مفیدست  
ضماد و شری حار را بنامش اوستاد مغرور حب الشعلب کشیده کا کنج قدری آرد و با هم آمیخته طلا نمایند و لپس سرخ نطفا بچو سسند  
طلا حصف نازوی سبز صندل سفید زرد و چوب برادر کو فیه بخته لبیکر و گلاب طلا نمایند عرق صدر بر گل بلای شکر کا و اجارت  
دوسونش باشد بسیار مفید است گل صدر گر زرد یا آوار در آب پیچ کشیده و آوار شرب تر کرده صبح عرق کشند و دو تو صبح و شام بنوشند  
و اگر بقرص کا فورد و دهنه بستر است اقوال حکما ابو سسل گوید که شری اگر از خون باشد که مدت و سخت نپذیرد باید که فصد کنند بعد از کاهل و  
ترهنندی و اکوی بخار و طبله زرد و سفید بنوشند و آب انارین با ترهنندی میاشناسند و دیگر ندر طبله زرد و در دم ابارج پیچر انگیزد  
و بسکنجین سرشته بنوزد و تنیخ سیفر باید که اگر خون غالب باشد سادرت بقصد واجب است بعد از اسهال صفر آسانید اگر قوت  
متصل باشد مثل طبله و در دوج و ابارج کچور و شری سدر در سکنجین و تسکین او مثل ترهنندی و آب انارین و آب انار و جوش و فو قح و  
و اما لارائب و قرص طبله شری کا فوری آب آمانکند و نوشند آب گرم در روزی چند یا از نافع خشک و تلین طبیعت صاحب او کنند و فو قح  
ساق صاف کرده سدا و قیه نوشند تسکین تمام نماید و از آن قدر طفشیل و سرکه زیت بر وزن بادام و سرکه زیت آب خوره و دوع باشد  
چرخانی و الا قی میبایستند آنرا که علامات غنی ظایر بود و در کاهلک بدید آب خوره طلا کنند و شربت غوره و آب خوره آب سرد و دهنه  
تا ساکن شود و هر گاه که تسکین نشد فی الفور برگ زنند و جیاست کنند و اگر آب خوره حاضر نباشد سرکه و گلاب و آب کرخ در وزن یک گل طلا بیکرد  
و بنوع ترهنندی و دوع ترش تسکین دهند و اگر بعد از قصد نیز معاودت کند و قوت قوی باشد بگزیند طبله زرد و در دم ابارج پیچر انگیزد  
تیر انگیزد و آب کرخ چها ساخته دهند و اگر حرارت عظیم باشد آب انار و دوع و غیر آن بقرص کا فوری یا قرص طبله شری باید و اگر دوت  
در اگر دوق صبر آب کاسنی یا آب غلب دهند و اگر اثر غشیان بود در قی باری دهند تا جوی قی باشد این سیمه الله گوید  
که اگر شری حادث از خون صغرای باشد صفا بسلیق کنند و آب انار و آب ترهنندی بسکنجین بنوشانند و اگر طبیعت نرم باشد  
رب می یا آب بی یا شربت سیب بدینند اگر علامات صغرا ظاهر باشد آب انارین بشکر اسهال آورند اگر آب انار شوی و پیچر  
بسکنجین یا اسپغول بجلا بپوشانند و اگر ساکن نشود قرص کا فورد دهند و قذاسما قیه و حصیه سازند و بدن را با آب غلب الشعلب  
و آب کشنیز و کانج قدری آرد و سرکه طلا کنند و در آبیکه بنفشه و نیلوف دران چوشانیده باشند نشاند این الیاس گوید که اگر اسهال  
بقصد ننگه خوف غلب بران باشد و بعد رقت و فصل و هوا خون برآرد بعد متقیه بدن از صفر بطبع فو قح مقوی بسقمو نوا و یا  
بمطبوخ طبله زرد بغلوس خیار شرب و یا شیر خشک و ترنجبین هر واحد در دم نمایند و در صبح آب انارین بشکر آماند افشرد هر واحد  
بست در دم ترنجبین یا شیر خشک در دم بنوشانند و یا بر باد آب دهند و یا مار انخار یا سکنجین ساده یا مارا لارائب هر کدام باشد  
و در دم بشکر سفید در دم بدیند و قذافز در آب انار ترش یا آب خوره بمغز بادام و اسفناغ و کدو سازند و قرص کا فوک شغال یا مارا  
بست شغال ایشان نافع بود و طببری گوید که علاج فو قح و موی بقصد و اخراج خون بحسب قوت کنند و دار الشیر و سکنجین سا  
بنوشند و اقتصار بر فزرات معمول آب خوره و آب سبب ترش و سرکه و کاهو و کاسنی و اسفناغ و مانند آن نمایند و اگر زوال  
و شواگرد و قوت اطاعت که حل طبیعت این مطبوخ کنند بگزیند طبله زرد و سفید بست در دم اوسمی عدد غلب پیچاه عدد ترهنندی  
منقی لطیف و جب سسی در دم ترنجبین مثل او تخم کشوت تخم کاسنی بگل غلب الشعلب کشنیز خشک قوت سیاه خشک کرده هر دو  
پیچ در دم جدر چوشانیده صاف نموده یکصد در هر هفته هفت در دم غلوس خیار شرب و الیه یا در هر صاف کرده نیم در انگ انگلی سنی  
انراخته پیچر بنوشند و اگر از این تدبیر نازل نشود و فاداره حادث باشد سفوف کا فورد بخوراند نشود که بگزیند تخم کاسنی تخم کشوت



نعم خفته بر او احد سردم مغنم خفا و غنم باد رنگ بر او احد برنج درم نشاسته کثیر اصنع عربی هر واحد یک درم پنج لگان خشیده سفید رنگ است  
سردم با زوی سبز یک درم که فوسط مسوج کوبیده بیخته سفوف سازند و اگر قرص بزنند بهتر بود و هر روز سردم با دوا و قوی نجبین ساده  
بخورند و غذا که ذکر شد تا دوا نمایند پس هرگاه قاروره او بحالت طبعی بود کند و شری زائل نشود آب کاسنی و آب غلب الثعلب  
و آب کشنیر سبز و آب انار خوش گرفته پست بپویا آرد آن یک ششانه روز در آن ترک کرده بر هم زنند تا لزومیت در آن پیدا شود و بر هم  
بدن ضا و نهامند و هرگاه که خشک شود اعاده او کنند و یک شانه روز این عمل کنند بعد از آن در حمام داخل شوند و اگر باریک تر باشد از آن گذارد  
سکه بگلای در و غنم گل در حمام سالند که ازین ضرر زایل شود و از طلهای عجیب این نوع که بعد تنفید بعمل آرند اینست که در آب برگ منته  
و آب برگ بفتش قدری صندل و پوشش حل کرده بکار بزنند این فی الغلور یا دیگر دوا را از آن نمایند و گاهی درین نوع نفیج مذکور در علاج  
صداع حار و تشنه باشد و خضر منین سید که علاج جرش فصد و اسهال صفر ابرقی بمثل نفیج مسهل با آب انارین بملیده است و استعمال  
نفیج حلو و حامض و تخم بزره اماندانه و سماق و ملوخیه و خرفه فرماید و در طعام و نفیج غلات کشنیر خشک زیاده کنند و استاد این امر  
میگرد و بنوشیدن شیر و تخم خیار هر واحد سردم شش درم در آب برآورده شیرین کرده گیلانی گوید که غلب الثعلب تنها  
یا کشنیر بر آن نهند و یا موی یا تخم بزره یا دیگر دوا را با آن نهند و باید که از اخذ اشپای حریفه حاضیه و الحامه و از حمامات و آفتاب  
و گرمی آتش پرهیز کنند و بر بدن او نشاسته عصفری طلا نمایند و برگ زیتون یا سبب بخوشانند و سر کرده بر بدن طول سازند  
و اگر مریض را این دوا بخوراند نفیج مذکور بپزند و بپزی هر واحد دو درم طباشیر گل سرخ هر واحد نیم درم که فوری که ادا کنند  
آب اندر شرب یا آب خیار بپزند و گلاب و روغن گل بوضاره کرفش و کشنیر ترسانند و تسکین لبیب نفیج سماق یا تخم بزی یا شربت  
حصرم یا آب انار شرب یا دوف ترش نموده فصد کنند و چون مقدار معتدل بر آید و اگر مع ذلک مرض در زید باشد و قوت قوی بود  
فصد از دست و برگ بپزند و چون مقدار کثیر بر آید اگر قوت مساعدت کند و ما را الشیء یا آب انار یا شنی در آب بپزند و غذای مناسب  
وقت شام دهند و بگلای سر کرده و صندلین و آب کاسنی و کشنیر و آب خرفه و آب حلی العالم و آب کاجو و آب غلب الثعلب و کاکج  
همه با هم چارمینا حاضر باشد طلا کنند و تدبیر بر و مرطب لازم گیرند و شرب مال الشیء و غیره و حریره معول از آب سبوس گندم و سکر و روغن  
بادام و مانند آن دهند و نامین طبیعت مال الفلک و ترنجبین سماق و الشیء کنند و اگر بعد از فصد بخوردند و اگر بعد از فصد بخوردند و اگر بعد از فصد  
مرکب مالو یا شربت بفتنه یا مال الفلک ترنجبین نمایند اگر طبیعت قبض باشد و غذا در معده معمول از ترجمندی یا کالو یا زرد آلو و سماق و خور  
سازند و الطالی گوید که علاج دومی بعد فصد شرب مال الشیء و تخم بزی یا شربت انار و شربت و رو شربت بفتنه است و طلا با این  
واحد در علاج ناراضی بسیار و در خواص آنکه که صاحب شرا چون جوج احمر برین خود پاشد صحت یابد و کذا الباس جالیض کسیکه  
غسل کند یا بیکه آفتاب او را نهد باشد از شرا شفا یابد و چون سماق بخوشانند و بس آب کشنیر ترسانند و اگر از آن بر دمل و کولف آفتاب بخورند  
که در شرا از آنجا رطوبت حاد خوشی یا صفر اوی باشد اول فصد معتدل از کم کنند و مطفیات خون و مسملات صفر بکار بپزند بعد از آن جوج  
مصفی خون دهند برگ شاه هره نیم از غلب الثعلب براده ششیم گل سرخ براده آبنوس گل نیلوفر بر یک پا و آثار صندل سفید تخم کاسنی  
غلب کلان افیتون تخم بادنجوبه بر یک نیم پا و شرب در آب تر نموده صبح پنج شش شش عرق کشند شربتی از آن تولد نمایند پنج فوله  
و یکانه که درین صفت مسام و عرق آوردن بجمام بسیار مفید است و این چنان بود که از برگ شاه هره و برگ گزنه را که از آن فواید بزرگ دارند  
و از چاریدن لایچونند سوای رو و چنبرن بخوراشی و کذا بخور چوب گلاب یا چنبرن غسل کردن با یک در آن ناخواه و برگ شاه هره و گلاب  
که با سبوس گندم و نمک طعام هر یک یک شست خوشانیده باشند و باید که شستی سوده در روغن گل عظیمه مالند و موجب است و همچنین

این دوا را  
در آب بپزند  
و بپزی هر واحد  
دو درم طباشیر  
گل سرخ هر واحد  
نیم درم که فوری  
که ادا کنند

نخوردن صفت در آن



غسل با بیکه در آن سبوس کنند دو قبضه خاکشی یک قبضه و نسک طعام نیم قبضه خجسته باشند و مار الحش نفع کثیر دارد

علاج شرابی بلغمی

مکلفند و سکنجین بر دوزخ منورده همراه کلاب عرق جنب الثعلب خورند و در حمام روند و اگر دو تخم کرم سرکه سالند و با نمک و سبزه برین  
سالند و از شرک و اجابت بخیر کنند و تقویه ببلغم نمایند یا سکنجین ساده و دو تولد بقرق شاپسته و عرق جنب الثعلب عرق بادیان هر یک  
پنج تولد اصل کرده خاشکی شش باشد پاشیده بنوشند و عدد و غلب الثعلب هر یک دو باشد که شش خنک سبب باشد برافزاید گذشته  
دو دان برین گیرند و ناخواه دیگر و در سرکه سوده مالین نافع بود و گویند که مضاد بادام تلخ سوده و در شراب کشند آسینه و کذا فنبیل و کذا اهل  
و کذا انجیر خام سوده بمک و سرکه آسینه و کذا آب برگ انجیر و کذا آب گزنه و شش حصه آن نمک و کذا افادانیا و نصف صاع و سبزه سالن رسا و  
باب بادیان برشته و کذا اگرک سعه نازده و کذا زهر اسفنگ کبوتر و کذا نصف جز و بر سرکه و دروغ گل سوده و کذا اسیر و نمک و کذا فلفل نمک  
باب کرک برشته و کذا زرنج سرخ بر روغن گل مخلوط کرده و کذا اگرک در ساییده بزیت آسینه و در شراب کبابه صینی یکدم سوده باشد و در شرک و زرنج  
و مضاد و اشق باب کل کرده و کذا زرنج سرخ پنج درم و کذا اگرک و کذا اودری هر واحد نافعت و در ریاض است و در مردم هم قوم است که  
بیمگی و آب ساییده گرم کرده برین مالند و شرک و آب جوش خفیف داده خاشکی پاشیده بنوشند و آبل هیفت عدد باب یکدم خورند  
محبوبت و تخم شبت قریب است و طبیعت محبوبت و زهر سیاه سالم و کذا فلفل کوفته باب سفید و بخور زرد چوب نافع است و کذا انجیر  
تخم قطره و دو تولد آب ساییده خوردن و بعد از آب گرم غسل کردن و خوردن زائل میکند و جربوست لیکن غذا استلا تقویه ضرور و سبوسل جوین بیک  
ساییده و کذا زهر السند و کذا مالین نافع و مالش عاقر قرحای سوده و روغن کتخار آسینه و جرب و آبن حب از ریاض و الدار جاذبه و قول و سفید و کول  
گیر و زرنج سرخی زنجبیل نمک ساییده هر یک هیفت باشد بقدر کن و صحران حب بنهند بمشت عدد و کی بنهند از نه و از هیفت حب باقی بر دوزخ مال  
یکجای آب فرو برند و آبن مضاد نافعت مغز بادام تلخ پوره استی تخم کرم ترب ساییده بلعاب جلد آسینه بعد از تکیه باب گرم با بنده خروج از  
حمام طلائیند اقوال را کابر سیمی گوید که اگر از انجیر شور آب خورالسرو طب بقدر که در قول شیخ بیاید یا صبر بخورند و یا تخم کشت  
سه درم بلین حاضر خورند و یا گیرند و پودیند و در مردم طباشیر گل سرخ هر واحد نیم درم و آب انار شش بدینند و یا ساق را در آب ترکند و از آنکه او  
سه و فیکر گرفته در آن یکدم اهل سوده آسینه بنوشند و یا شست و در آب ترکند و آب اوصاف کرده مقدار چهار اوقیه از آن یکدم  
کباب سوده بنوشند شیخ الرکلیس مینویسد که اگر خلط بوقی باشد تقویه بدن کنند بمالیکه نصف وزن او ترب باشد شرقی سه درم  
و آب جزالسرو ترب اوقیه یکدم صبر بدیند و نصف ساییده بسرکه ترش بزنند و سه درم بدیند و آب مغره و یا شست و در آب تر کرده  
بنوشند ایلامی و جرجانی گویند از آنکه علامتهای بلغمی ظاهر بودیم و الا آنکه خون کف نمک بعد تقویه ببلغم یابین و دوا نمایند پوست بلیله  
و در مردم ترب سفید یک مثقال زنجبیل دودانگ سفونیا انیسون کثیرا بر واحد یکدانگ باب کرمش جهاسانند این یک شربت بود و میرح  
زه درم مکلفند عملی با ده درم سکنجین سده سرشته بدیند و اگر گلشنه باییم درم انیسون دهند و در آب و دوحام و عرق آوردن و دسمک شاد  
بر دوزخ و اسود دارد و سه درم تخم کشتک کوفته بخینه با سه اوقیه سرشاز به بدیند سحید گوید که اگر شری سفید باشد تخمین و سکنجین محله  
بخورند و اسهال بیاورند و یا دیگر کباب نیم مثقال دودانگ و اوقیه سکنجین خورند و غذا اسفنج برین مثل قلاب و مطبوعات سالند و بریند در حمام  
بنشینند این الیاس گوید که اگر حدوث شری از بلغم بوقی باشد هر صبح سکنجین عملی ده درم بدیند و یا گیرند بادیان و اصل اللوس  
بر واحد سه درم و یا سکه سفید ده درم شش داده بنوشند و تقویه بدن بطبخ غلیظ معوی ترب کنند و مالش بدن با سبزه و آب کرفس خنده  
طبری گوید که علاج نوع رطوبتی از شری حل طبیعت عرض است باین جب اگر فاداره اوسفید باشد یا دیگر زهر صعلی یکدم منبل الطیب



خار یقون ترکیب کلسوم سوس بر یک دودانگ شمع غفلت سد درم فستقین و دثک درم افیتون نیم درم هر را بیک ساییده و کچین شتر  
 جهما ساند شرابی از آن سد درم ثلث و دوشربت از آن خورد و شرب سکنجین بزوری امکنند اگر بده و فصل بلغ از آن نماند و او را بخواند  
 در هر روز و در متب و بخامید آن صطک و انداختن آب دین نماند و از انداختن بر روزات معمول بسکه و شکر اقتصاد روز و ناگراین طریق نماند شود  
 و قلع و سفید و قوت قوی باشد مطبوع افیتون بنوشاند و در شب وقت خواب دودانگ فستقین ایچ فقل از بخواند و اگر باین دوا نیز نماند گردد  
 این نفوق صبر پیشانند بگره بر سر قوطی سی درم گل سرخ ده درم صطک پنج درم بایران چینی سد درم هر را در ظرف چینی کرده و آن آب کاسنی  
 مرقق بمقدار یک کاز بپوشاند و در روز در آفتاب بپزد پس هر روز صد درم از آن با سد درم روغن بادام تلخ بنوشند و اگر مرض بلبله یا کوبه یا  
 درین نفوق قدری مقل داخل کنند و یکید مقعد او روغن گل بنورم کنند و این بخت روز بنوشند و غدا اذان ایام زورات شیرین باد و غدا  
 مغوط باشد اگر باین تدبیر نماند شود این سفوف کباب بدیند مشخه اگر باین بکند باده سد درم بایران چینی سد درم و بیج مذکور در دفع اول چهار درم  
 تخم بخره پنج درم گل سرخ سه درم راساییده سد درم برنمار بخورد و بالایش بست درم سکنجین بزوری بنوشند و استعمال بلبله درین علت  
 نافست پس اگر چندی از آن ماند در حیات کبریتی بنشانند و آب آن بنوشاند و آب ریجان کردان بادام تلخ و آرد ترس شیمی در یک آرد خشت  
 بخت باشد تا آنکه غلیظ گردد بر مواضیک باقی نماند باشد طلا نماند بعد از آن او بدخول حمام و دکل سبوس کند و تخم خربزه کوفته و مغز او اگر  
 فصل و باشد باید کرد و از جانب تجردین نوع کرد و بکوز را زلال مسکن تخم آرد درخت سوده طلا درخت و این مجربست در آن شایکند  
 نیست و دیدم اطباء می شام اگر بکشد باین دوا درین نوع امیکه کند و تخم بخره آن کرد و نیک با فتم و بخره ازین هر دو دفعی شوی ثالث مرکب گردان  
 رنگ و صورت او ظاهر شود و این هر دو علاج برای او علاج ترکیب و بند و در آن طلع نماند و دیدم شخصی را که شری دومی عارض شد و بیک  
 شبیه بقرع بود و از آن شرح میداد و راستم که آن از بقیه غلط محدث مرض سمث که اندک اندک منحل میشد پس طلعیت تدبیر او کرد و درم  
 حمام نمود و از آن پاک شد و دیدم که امر شری مجرب بودی گردید و دکل او طول کرد و فصل کردن و خشت کبریتی را نعل شد که گمانی  
 و دجوسی می نمود پس کسکینجین عملی دوا و قیة یا آلم نیم مشقال تا کیدم و یا با کباب نیم مشقال تا کیدم سوده و یا با کیتقال پودینه نرس  
 سوده بپزند و باب کرفس و سولن شعیر بریدن طلا کنند و آنچه تجربه کرده شد و در نوع موافق آمد نیست پودینه و درم طباشیر  
 و درم گل سرخ نیم درم کافور یک قراط آب اندر ترش بخوراند و یا ابل برنمار بپزند و اگر نماند نشود مطبوع بلبله و لغوا که بنوشاند و هر  
 و ایچ قوت و بندد و اگر لغف نکند یا کچین باین سفوف نمانند **صفت آن** بلبله کابلی بلبله سیاه هر دو اده پنج درم سد درم  
 بادان و خار یقون هر واحد و درم هر راساییده سد درم بانیم مل بالچین و ده درم شکر سفید بپزند و در تاج روز و روز راز را کچین  
 اندک اندک بنشیند تا سبک شود **الطی** که گوید که علاجش بکلفه عملی و سکنجین عملی و ترب و خار قنق و طلا آب کرفس و بوبرق  
 و کیترو و طبع سبوس و با بونه که گندم و کشند و کرب اکلا و طلا و آرد بخره بست و در دفعی تربیت و عمل کرد و گمانی دای عالم و آب قنص  
 طلا کنند **مصنعت خلاصه** و غیره می نویسند که سکنجین عملی بنوشند و غذا بغیر تنق و دیند و اندک که رسنی کشدن مناسب بود و الشفا  
 بالای طعام بسیار نافع آید و اگر با شرافتین بود آب گرم و غیره مد کنند تا قی تمام کرده شود و بعد طبع لازم باید داشت و در حوال احوال نماند  
 طبع اولی بود و دجوری با استعمال انصه که بغیبه بگره بقایای حیض را پیش از پاک شدن منع کرد و روز گرفت بعد یکد و ازین مرض بیداشت  
 اول روادع از خارج بدن کار بر دین سسل صفرا و ملغم خورد و اندک نفع کرد لیکن مرض باقی بود هرگاه سردی و ترشی خودی زیاد و ترشده می دوتا  
 سخت مغز کردی و دجورگاه طبع نرم گردیدی بهتر شدی یا نگاه پیش از غادت یا در حیض او کشود و با حق یافت و طبعی نماند و بچین  
 هم سودمند نشد و تا کمال انقباض حیض و شری میداشت و در هر روز و شب هفت هشت نوبت شراب بیداری حکیم باینه می مردم اول حاض

نکته

نکته















































































[illegible]























































































































































و این مرض را پنج طرف نامند و هر یک مستعد یک نوع غلبه است که گاهی شایسته بود و گاهی ناسازگار است و در بعضی اوقات شش و سوزناهی  
فرض شده که در بعضی اوقات شایسته و غیر متعین است و در بعضی اوقات آنست که باوی جلد بسیار خشک گردد و خون سیلان کند و غلظت از او کم و کسب سیلان و بلان  
و فصول بسیار خلعت بود و در آنچه گفته بر آن خود میکند و در همانا درین سینه که قیح که از کمال و کمال گویند نوعی از سفید بود بسیار باشد که پوست را خور و سوزانند  
و همچو کل و باغ نایب خفاقی بعضی کلان را واقع میشود و کسوف و کسوف سفید قریح بود و از شادمانی گویند و این بر روی دیگر اندامها میشود از آن افشرد که بر و شادمانی که پوست را  
خور و در آنجا هیچ غلبه غلظت از او کم و کسوف و کسوف سفید قریح بود و از شادمانی گویند و این بر روی دیگر اندامها میشود از آن افشرد که بر و شادمانی که پوست را  
قطعه متصل است که گاهی در قریح سر مقدار باشد که شست و کسوف بود و شادمانی که شست و کسوف بود و شادمانی که شست و کسوف بود و شادمانی که شست و کسوف بود  
بالا از آن قطعه واحد بود و در او شادمانی که شست و کسوف بود و شادمانی که شست و کسوف بود و شادمانی که شست و کسوف بود و شادمانی که شست و کسوف بود  
در یک کسوف و شش و باقی مانده فعل شلای که در او از موضع دیگر ظاهر شود و جایگزین گفت که اکثر دیده کم ملت با او و سیار دان با هر جایی غلبه شود و در کل  
ایا که در بعضی اوقات در ملت از اجزای ملت باطله از موضع دیگر ظاهر شود و جایگزین گفت که اکثر دیده کم ملت با او و سیار دان با هر جایی غلبه شود و در کل  
و چنانچه نیدن از نور در بعضی اوقات در ملت از موضع دیگر ظاهر شود و جایگزین گفت که اکثر دیده کم ملت با او و سیار دان با هر جایی غلبه شود و در کل  
باطلیه سفید طمانینه در ملت از موضع دیگر ظاهر شود و جایگزین گفت که اکثر دیده کم ملت با او و سیار دان با هر جایی غلبه شود و در کل  
آنچه ظاهر شد و در بعضی اوقات در ملت از موضع دیگر ظاهر شود و جایگزین گفت که اکثر دیده کم ملت با او و سیار دان با هر جایی غلبه شود و در کل  
دوامات شلای که در بعضی اوقات در ملت از موضع دیگر ظاهر شود و جایگزین گفت که اکثر دیده کم ملت با او و سیار دان با هر جایی غلبه شود و در کل  
نخواهند تا خون که در کسوف و کسوف سفید قریح بود و از شادمانی گویند و این بر روی دیگر اندامها میشود از آن افشرد که بر و شادمانی که پوست را  
مصرفه نافع سفید گردن نیز از درامد حاصل نمیدانند و کسوف سفید با شادمانی که شست و کسوف بود و شادمانی که شست و کسوف بود و شادمانی که شست و کسوف بود  
کل چرب نماید و در کسوف و کسوف سفید قریح بود و از شادمانی گویند و این بر روی دیگر اندامها میشود از آن افشرد که بر و شادمانی که پوست را  
و اگر خاکستری و سوزن در موضع از درامد حاصل نمیدانند و کسوف سفید با شادمانی که شست و کسوف بود و شادمانی که شست و کسوف بود و شادمانی که شست و کسوف بود  
خونی که از آن خارج شود بر سفید طمانینه با شادمانی که شست و کسوف بود و شادمانی که شست و کسوف بود و شادمانی که شست و کسوف بود و شادمانی که شست و کسوف بود  
مردم ایست و بعضی اوقات در ملت از موضع دیگر ظاهر شود و جایگزین گفت که اکثر دیده کم ملت با او و سیار دان با هر جایی غلبه شود و در کل  
در سفید را که بر بدن چرب نماید با شادمانی که شست و کسوف بود و شادمانی که شست و کسوف بود و شادمانی که شست و کسوف بود و شادمانی که شست و کسوف بود  
آنست که از این جهت است و در ملت از موضع دیگر ظاهر شود و جایگزین گفت که اکثر دیده کم ملت با او و سیار دان با هر جایی غلبه شود و در کل  
حل کرده و اگر با او یا قواما سوده بر کسوف و کسوف سفید قریح بود و از شادمانی گویند و این بر روی دیگر اندامها میشود از آن افشرد که بر و شادمانی که پوست را  
بمسوفه و کسوف و کسوف سفید قریح بود و از شادمانی گویند و این بر روی دیگر اندامها میشود از آن افشرد که بر و شادمانی که پوست را  
سرشت نماد و کسوف و کسوف سفید قریح بود و از شادمانی گویند و این بر روی دیگر اندامها میشود از آن افشرد که بر و شادمانی که پوست را  
هر را از این جهت است و در ملت از موضع دیگر ظاهر شود و جایگزین گفت که اکثر دیده کم ملت با او و سیار دان با هر جایی غلبه شود و در کل  
و با چرب پوشیده از درامد حاصل نمیدانند و کسوف سفید با شادمانی که شست و کسوف بود و شادمانی که شست و کسوف بود و شادمانی که شست و کسوف بود  
سفید یعنی کسوف و کسوف سفید قریح بود و از شادمانی گویند و این بر روی دیگر اندامها میشود از آن افشرد که بر و شادمانی که پوست را  
در کسوف و کسوف سفید قریح بود و از شادمانی گویند و این بر روی دیگر اندامها میشود از آن افشرد که بر و شادمانی که پوست را  
کسوف و کسوف سفید قریح بود و از شادمانی گویند و این بر روی دیگر اندامها میشود از آن افشرد که بر و شادمانی که پوست را



















































































[illegible]



علاج

سایه در روزها نماند و یک روز بچوب بقدر چای باشد و قلم ساق کاوه نماده و غیر گرفته و خاکستر که متورگد از آن تا خوب بخت شود بارورده و یک بار در روز سه بار بخورد  
 و بعد هرگز ای بسوس خود نشویند اقوال حکما طبری گویند که اگر استغفار از بدن مطهر اقیون نماند بعد بختیست بر استعمال این جنس بچوب صحت قالیاب  
 ایاج یا صبر بر طبعی عالم ازین جنس بی ترکیب و در حجب نامیض زیاد و حکم نماید و در تنقید این شرط و قوانین متفرع استعمال کند بعد از آن که در روز  
 باب گنم مع ایشان و بشک و تخم خربزه و بسوس کنند پس اگر بشو از دل شود و در حجب و دال پذیرد و این جنس را در تنقید این شرط و قوانین متفرع استعمال کند بعد از آن که در روز  
 آن هم سرگانه باشد بختیست بر استعمال این جنس بی ترکیب و در حجب نامیض زیاد و حکم نماید و در تنقید این شرط و قوانین متفرع استعمال کند بعد از آن که در روز  
 تنوع بچوب بختیست بر استعمال این جنس بی ترکیب و در حجب نامیض زیاد و حکم نماید و در تنقید این شرط و قوانین متفرع استعمال کند بعد از آن که در روز  
 و بعد هرگز ای بسوس خود نشویند اقوال حکما طبری گویند که اگر استغفار از بدن مطهر اقیون نماند بعد بختیست بر استعمال این جنس بچوب صحت قالیاب  
 ایاج یا صبر بر طبعی عالم ازین جنس بی ترکیب و در حجب نامیض زیاد و حکم نماید و در تنقید این شرط و قوانین متفرع استعمال کند بعد از آن که در روز  
 باب گنم مع ایشان و بشک و تخم خربزه و بسوس کنند پس اگر بشو از دل شود و در حجب و دال پذیرد و این جنس را در تنقید این شرط و قوانین متفرع استعمال کند بعد از آن که در روز  
 آن هم سرگانه باشد بختیست بر استعمال این جنس بی ترکیب و در حجب نامیض زیاد و حکم نماید و در تنقید این شرط و قوانین متفرع استعمال کند بعد از آن که در روز  
 تنوع بچوب بختیست بر استعمال این جنس بی ترکیب و در حجب نامیض زیاد و حکم نماید و در تنقید این شرط و قوانین متفرع استعمال کند بعد از آن که در روز

شکل

و آن تو بشکل شیل است که در خسار یا در جرمی ظاهر شود از غیبت ماده و در ارت خالی نمود از جملة امات اوست که چون لمس کنند صلب باشد و حراری را بحد قیام  
 شرح شود و اولی آنست که علی ایست و بعد از آنست که اگر بگذارد و در موضع تسایل نماید جری شود و جلد دردی و دیگر در گوشتی جلد رسا و قاطع شود و در آن ملکات عیاشی شده  
 و سبب آن خون حار و ریت نامک و کیفیت اکل است که از فوق باب یک خارج میشود برین موضع و نیزه و منقش نیست که این مرض در جمیع بدن حادث شود و نیزه  
 اکثر این در درو پیدا شود و این الیاس این را از جلد و غیره بختیست بر استعمال این جنس بی ترکیب و در حجب نامیض زیاد و حکم نماید و در تنقید این شرط و قوانین متفرع استعمال کند بعد از آن که در روز  
 شیل کوچک استیل سیاه بصورت شیل بود و از انحصار رخساره باشد پس اگر ترک نمایند در جمیع جنبه ها در دود و امات داخل شود و در این جهت در علاج واجب  
 کرده اند که شق نمایند و از آن خون متعجب بختیست بر استعمال این جنس بی ترکیب و در حجب نامیض زیاد و حکم نماید و در تنقید این شرط و قوانین متفرع استعمال کند بعد از آن که در روز  
 و از آن خون غلیظ سیاه ظاهر شد پس اگر از شق کرده و در اصل آن شیل از شقش نماند و در هنگام رفع او اتمام یافت و سبب و خون سودای است که حرارت غریبی از  
 منعقد ساخته علاج فصد بر کنند و استغفار از بدن مطهر اقیون نماند بعد بختیست بر استعمال این جنس بچوب صحت قالیاب  
 ایاج یا صبر بر طبعی عالم ازین جنس بی ترکیب و در حجب نامیض زیاد و حکم نماید و در تنقید این شرط و قوانین متفرع استعمال کند بعد از آن که در روز  
 باب گنم مع ایشان و بشک و تخم خربزه و بسوس کنند پس اگر بشو از دل شود و در حجب و دال پذیرد و این جنس را در تنقید این شرط و قوانین متفرع استعمال کند بعد از آن که در روز  
 آن هم سرگانه باشد بختیست بر استعمال این جنس بی ترکیب و در حجب نامیض زیاد و حکم نماید و در تنقید این شرط و قوانین متفرع استعمال کند بعد از آن که در روز











































































بادوم مثل عصبی اگر کهنه نباشد و درین قسمتی است که استخوان ایشان برات کرده باشند و لازم است که هر صبح بعد از دفع فضول از امعاء یا صحت کنند و در وقت آواز شنیدن  
 تکلیف است و چند و چند و کشتنی که در عصبه بالشیخی یا نیلیس هرگاه عرض کنند شفت آن نمایند و بعد از آن روغن بمانند روغنهای معتدل در هر دو طرف و در کف دست  
 مقوی در اول زرد که ایشان در ابتدا احتیاج به حرارت است و بعد از آنکه باطله و ایضا مازوس که گاهی برایشان میآید استعمال کرده میشود و بالشیخی و عرض مع شیر زن یا شیر خشک و در  
 که بران سوط غلامان چون بیست کشت نماید و هرگاه برایشان خفیان همان نماید فی الحال تندرست تر خواهد شد که هرگاه کنند بعد هاشن نمایند و چون حمام کنند پیش از آن  
 ایشان مثل رغن مورد و صمغی و روغن گندم و روغن زردا ششان در وقت قسط بر اطراف می بایزد بعد از آن در رغن بماند ساعت راحت داده و بعد در هر طرفی که آرد  
 بعد از آنکه استنشین نوبشان و گاهی چشیدن آفتاب هاشن ایشان در حمام بلطفات محمل که در آن نظرون و کبریت و حب الطار و سریش تخم انار و کبریا و صندل  
 و در آن غلظ و عاقر قرحا و میزج و صبر و پودنه آفتاب و صندل و بیدار ایشان بلکه گاهی احتیاج باشد از فیض آن آید و این نگاه باشد که ایشان در تکلیف استخوان  
 تحلیل فضول از تعریق و در وقت گاهی بالشیخی ایشان و بران قفط غلظت غلظت و گاهی احتیاج بالشیخی ایشان مثل این آید و بعد از آنکه با گرم آفتاب و در وقت شستن  
 او حمام نماید که در آن طبله و صابون و خوشبو بچینه باشند و در جبهه که بعد از آنجا با صابون و طبله و گاهی با آب که ایشان را بخوراند از فاضل آید و در وقت شستن  
 مرتب بخورم غامی است و در آنجا طبله و قفط غلظت و گاهی با آب که ایشان را بخوراند از فاضل آید و در وقت شستن  
 و ایضا از قفط غلظت و در آنجا طبله و قفط غلظت و گاهی با آب که ایشان را بخوراند از فاضل آید و در وقت شستن  
 تحلیل شفت و در هر دو رسیای از آن مضر است و در آنجا طبله و قفط غلظت و گاهی با آب که ایشان را بخوراند از فاضل آید و در وقت شستن  
 نماید و با صندل و صمغی که در آنجا طبله و قفط غلظت و گاهی با آب که ایشان را بخوراند از فاضل آید و در وقت شستن  
 و نیز چنانچه که در آنجا طبله و قفط غلظت و گاهی با آب که ایشان را بخوراند از فاضل آید و در وقت شستن  
 نوشانه که از آنجا طبله و قفط غلظت و گاهی با آب که ایشان را بخوراند از فاضل آید و در وقت شستن  
 با مشروبات غامی پس بکین نوعی که در وقت قفط غلظت و گاهی با آب که ایشان را بخوراند از فاضل آید و در وقت شستن  
 گوشت از آنجا طبله و قفط غلظت و گاهی با آب که ایشان را بخوراند از فاضل آید و در وقت شستن  
 و گاهی پیش از آنجا طبله و قفط غلظت و گاهی با آب که ایشان را بخوراند از فاضل آید و در وقت شستن  
 در انتفاع آنجا که بعد از آنجا طبله و قفط غلظت و گاهی با آب که ایشان را بخوراند از فاضل آید و در وقت شستن  
 و آنرا در وقت که بران مرض است و در آنجا طبله و قفط غلظت و گاهی با آب که ایشان را بخوراند از فاضل آید و در وقت شستن  
 هر روز که در وقت شستن و در آنجا طبله و قفط غلظت و گاهی با آب که ایشان را بخوراند از فاضل آید و در وقت شستن  
 کرده و هر که در وقت شستن و در آنجا طبله و قفط غلظت و گاهی با آب که ایشان را بخوراند از فاضل آید و در وقت شستن  
 بداند و بعد از آنجا طبله و قفط غلظت و گاهی با آب که ایشان را بخوراند از فاضل آید و در وقت شستن  
 بالشیخی و در وقت شستن و در آنجا طبله و قفط غلظت و گاهی با آب که ایشان را بخوراند از فاضل آید و در وقت شستن  
 و ایضا از قفط غلظت و در آنجا طبله و قفط غلظت و گاهی با آب که ایشان را بخوراند از فاضل آید و در وقت شستن  
 است و در وقت شستن و در آنجا طبله و قفط غلظت و گاهی با آب که ایشان را بخوراند از فاضل آید و در وقت شستن  
 اگر از وقت شستن و در آنجا طبله و قفط غلظت و گاهی با آب که ایشان را بخوراند از فاضل آید و در وقت شستن  
 حتی الامکان چیزی سوا می نان پاک و شیر و بای محرم حلالان و مانند آن که مضر نیست که در وقت شستن و در آنجا طبله و قفط غلظت و گاهی با آب که ایشان را بخوراند از فاضل آید و در وقت شستن  
 نماید. ابشایی بر حریفه تر شود و در آنجا طبله و قفط غلظت و گاهی با آب که ایشان را بخوراند از فاضل آید و در وقت شستن

زردا که ایشان را بخوراند از فاضل آید و در وقت شستن

با آب که ایشان را بخوراند از فاضل آید و در وقت شستن































































































































































































































































و میراث مثل نسیات و فوکارطه و سکه مستقر و استعمال کارطه کافور و گشتن استخار ششم شستن موی یکبار کردن غظل و خوشبو و مانند آن بخند باشند به قسم  
مالش بر دهنه کار کردن او و به حاره قاضیه باشند و طایف کار گیر که علامتش استعمال غلیمت خصوصاً باقی و خوردن عااجین گرم و برهنگار گرم مثل غلیمت  
و پنجوش و قلعیا بر زود افاده و بلغمی چو اسر و بشوین و کاش خوردن اسطوخودوس و انواع بلبلیله مالش بر دهن پسته و جوز و قطان و زیت کسب  
تداوی بسیار و شایب سودی بیفتد که خوردن صوف و آله بر زود کردا اسطوخودوس و سبک و زدن اسیرین خشک سود و یکدم بسیار روزها و کله و کچیل  
یکدم بلبلیله سیاه چهار روز یا خواه در دم مسلسل کردن گرفته و دوزن او در سرشته بر روز برفت و دم کردا بلبلیله کالی یکدم و بر روز زدن کالی کامل و آینه  
قطران در بر جلد زدن یکبار و در سر کله و پوست بلوط فرباش کنند و ده و کالی بدین شی و کله و ده و زدن در آب گرم و زیت اخلاص و پسته  
تا ممل شود و پس صاف کرده با بنیزن ز آب خانی شود و روغن سماجد بعد صاف کرده شش بار دیگر و بعد از آن بر بوسا کند و شستن و بلغمی چو اسر و سیر  
مانع و طبعی شایب شش شیخ یفر مایه کاشیا بی مطبی شایب و نوعی مست کبی تریا رب بسیار باطل و قدم تدبیر کنایه بغض شعر رسانده شود اما اول این  
خطای یعنی سر برفت و قصه صاف باقی طعام و ایضا بخند و راحت داده اعاده نمایند بعد از آن عااجین و او در پیشه کسب که در کله و کچیل استعمال کنند  
مع استعمال اغذیه صلیب الگوس با عده از الرضی الکران و محو و متین بسیار شود از زین قلعیا و طنبی و تکیبات و مشببات سوی شربا و به  
و چه کند تا بقدر باشد که از اصل مست چه بر گاه بهضم فاسد شود خون فساد پذیر و دو واجبست که چون زنج را بلبلیله رطب باشد از گرمش مثل غل  
و فلفل و توابل و کوب و مرغی و خصوصاً بنار و چغندر بخورد استعمال نمایند و شرب آب اگر که منقاص کنند و با جتنا بزنو که بوقل و طبریز  
و بر سر و عصبه و دوشیدن آب بسیار و فصدیه را و کندن موی و مسکه و جمل و کثیره پس کردن مثل کافور و گلاب و روغن یاسمن نیز و با جتنا بکارت  
استعمال آب شیرین به استقامت و از بوجل آنرا آرد و زدی و خشک کنند با ناکست شش روزی جان فو قوت است پس اگر اسقام شش روزی غظل  
و خوشبو و بوقر و زدن و زنگار بلوط و غل استعمال کنند و اما معاجیر و عاقر که قطع نباشد و بلبلیله و طایف شایب مثل فایدن بلبلیله کالی  
بر زدن و بعد و بلع آن که این گاهی خود شایب است آخر که در معجزات لطیفات معجزه و بهر چون نبش الیه می برساند آن گشت که در این بسیار  
و ازین قبیل است که بگزیند بلبلیله سیاه و آله و به واحد بجز و غسل با دوازده بار در دره نیم جز و بار روغن گادیا بنیزد و مسلسل معجون سازند و استعمال کنند  
و این بسیار قویست و واجبست که آنکه اندک بقدر که کثرتی پیدا کند استعمال کنند و آنرا در و اشرو و طوس و زریاق بر واحد قویست و دوحه  
حافظ شایب و قوتست چون عادت خوردن آن کرده شود صفت معجون چهل یک بگزیند بلبلیله سیاه و برنگ کالی و دار فلفل و آله و کالی بل  
و در فلفل خرب الیه می کنند و شک و ازین طریق با سوز دوازده مرتب است که بگزیند زنجبیل و بلبلیله کالی و دار فلفل مساوی استعمال کنند و با جتنا  
بگزیند بلبلیله کالی ببت در دم فست الیه می دوازده بار فلفل چون هیچ در دم زنجبیل و دار فلفل و فلفل بر واحد سرد در مسلسل برشته استعمال کنند و ازین  
کاین شایب کمال کالی تا ناول نمایند و بهر که صاحب شایب مثل این عااجین بخورد تا نیمه در زدن چه کله بعد غذا ناول نماید و طوفات  
مانع از شایب جمع و رهنمای گرم بخوری و بهر سیالات که مشابه این طبعی باشد حافظ و فاعل شمع حرارت غریزی است باقی آنرا بخند از آن ناکند  
منکح گردد و آن مثل قطران است چون بلان طاکا کنند و چهار ساعت بپزند بعد در حمام داخل شوند و ایضا کاین علاج برای صاحب سر و ازین جهت  
زفت رطیب کالی دقیق و کله و روغن قسط که بسیار قویست و روغن بان و روغن خوشبو نیز در زدن از همه قویست و روغن زنجبیل و زنجبیل  
خردا در روغن جید قوی نیست که بگزیند و روغن غل در روغن خوشبو نیز بسیار که در آن خوشبو نیز در زدن غل خالص نیز بعد از آن با همرا آن از زیت ازین  
برای برادره چون اداست مالش بر آن بر زدن کنند مغ شایب نماید و روغن جید زیت اتفاق قسط سنبلی کیم و اوقیه لطیف الطیب تمام و فلفل  
نیم اوقیه و او بر آید در روغن بنیزن تا سوم حصه بماند و با داب آله کالی قوت ادخوب اندک بعد زیت در آن آب بنیزن تا آنگاه بر دوشو  
در وقت غنمت که بعد از زیت کم نمایند و یکدم قسط اقتصدار کنند بعد از آن بگزیند و فاقا یک اوقیه در آب کافه خوب بسیار و مخلوطه



















بسیار در سینه آب ترس و آب چقدر در دماغ و در بوق و آب فلفل و زهر کنگا و کشته و با صبر در آب شور و سوده ساقی در حمام بران طلائع اندیش بشوینم  
 و در آنم بر عرضی آس و در غریبه شکایت سابق نگرش باشد و با آب چقدر و طبعی که در آن اندک خورل سوده انداخته باشند بشوینم صفت رخی که  
 آب برگ آس تر یا خشک جوش داده در تربت و با یک طبل روغن کبچ و یک طبل شراب ریجانی و نیم اوقیه لادن کبش بجا بردن پس آتش نرم ز درخت  
 مضاعف بپزند و در آن آب برود روغن باقی ماند روغن و دیگر که تقویت موی و تقویت آن نماید لکل لادن و دیگر که مو و در پرسیاوشان و سبب  
 و سوده و فلفل چقدر روغن کفس و لادن یک یک شست و در سر طبل آب بپزند تا نیم طبل بماند پس صاف کرده یک طبل روغن خیری بماند و فلفل تا نعلک آب برود  
 و در آن با قاقیا و خاکستر پوست درخت صنوبر بر و احد یک اوقیه بپزند و در روز چهارم انداخته بر آن ریخته و با کوبیده لادن که در آن میز از روغن مصلط  
 در نیم بهر روز در روغن مصلط که در آن لادن سوده باشد برای تساقط شعر بماند و اگر کشته بداند تساقط باشد روغن مصلط که در روغن آس در آن کشته  
 در روغن ناریون در سر و کشته لادن و لادن و اطباء کوی لادن و کشته و فلفل در کس که از زردی سرعت عارض شود که در آن گاهی برای عظیم پدید آید  
 این الیاس که در کف و تقویت شعر و در غنای قابض روغن آس بود و در آن با روغن که در آن قوت جذب قبض معانی شل  
 کل سرخ و آس و لادن و در پرسیاوشان و دیگر که در آن درخت و در روغن موی لادن غلاف نمایند و روغنیکه لادن حراری و قبض باشد مثل روغن نعین  
 تقویت و تقویت شعر نماید بعضی ستاخرن میناید که این در روغن و تقویت و شایان او چوب است بگیند آملد و دیگر که در آن درخت و دیگر که  
 هر یک پنج ستاخرن سده ستاخرن بپزند در روغن کبچ صاف یک طبل انداخته در آفتاب یا زردی که شش میفکند و در آن در شب و در روز پنج بماند و وجه  
 یک هفته بشویند و سه هفته باز دارد تا عمل نماید تا موی را آب کشته بماند بعد دیگر که در آن درخت و در پرسیاوشان و مو و لادن و لکل لادن و ساق  
 آب فلفل صلا کرده بر آن غلاف کنند و گویند که در آن باب شستن موی متوجه برگ درخت کبچ یا عظیم الاثر است و کذا اگر پنبه یاخی و کذا اگر کبچ و کذا  
 ظمی و کذا اگر چقدر بعد روغن که در آن لادن و لادن و لادن و در پرسیاوشان و در روز چهارم انداخته بر آن ریخته و با کوبیده لادن که در آن میز از روغن مصلط  
 در آنم بر عرضی آس و در غریبه شکایت سابق نگرش باشد و با آب چقدر و طبعی که در آن اندک خورل سوده انداخته باشند بشوینم صفت رخی که

انبات شعر

یعنی رویانین موی چون رویدن و لکل که در چنانچریش و دروت که بر بر باد و موی بارو که خفیف باشد قشری منبسطه که موی از بخار دانه  
 از چوبید میشود و چون در سام معتدل و در یکی و فوای را بر آب پس قلمت شعر و در او و قصر و یا کسب قلمت بخار دانه خانی باشد بحیث نقصان و در  
 و لعل از این زمان و خواج سرایان می روید و یا بسبب کثرت رطوبت که در خانیات کم شود و یا در صیسان و یا بسبب فوطنگی مسام یا بخت برود  
 و یا بسبب کثرت مسام که در موی جرم شعر و وسعت کند و یا بسبب کثرت فوای مسام بحیث حرارت میماند یا بطوبت مسخف پس را در شعر شود  
 و یا بسبب قلمت خون که آن مثل ادمت برای بخار دانه خانی چنانچه قلمین را عارض میشود و یا بسبب باغی از فوای مثل خاطر و موی در مسام چنانچه  
 در او لایحه و در الشعلة طریقی تشخیص این سباب بمانست که در انداخته شعر و سطور و کذا علاج هر سبب ایضا گاهی ایتیان افتد بقدر موی از فوای  
 چنانچه کثرت حمله که در سبب کثافت مسام باشد و تشخیص آن مثل تطیل آیت در که سبب خفیف مفرد و وسعت مسام باشد و اصلاح آن فوای و فوای  
 فوای در موی و اگر مسام از سوزنند یا مسخف یا فوای فوای شده باشد و علاج نیز در آن بجمعه اودیه مذکوره و در انقلابات شعر میکند و این در فوای  
 در رویانین موی معمول است بپزند و در آب جوشانیده زردی لادن که در آن کشته در آواید پس با س لادن انداخته بر آن نشاند که فوای سوزن برسد و فوای را بر سر  
 با لکل دانه و از موی بپشاند پس را در علاج و موی لکل را در آن روغن سوده بهر جا که موی زردی طلائع اندیش و گویند که کاسه سنگ شست و فوای چنانچه  
 یا در موی لکل که بپزند طلائع را در موی چوب است و متعقدین را عفا داشت که در آن لادن یا در روغن بپزند طلائع در موی اعضا موی را در موی که در آن دست و گویند  
 که معما و مغز روید باغی صحت عیال لکل است و لکل لکل که با انبات شعر بهر صحت نماید طلائع بپزند و عکبوت و خاکستر شیخ و قیصر و فوای  
 و در روغن قنار و لعل و در روغن قنار و در روغن بادام و صابون و گویند که صفا را در کس که بر سر شست انبات شعر صحت میکند و در موی چنانچه

نسخه در روغن مصلط























و بزرگ شفا دارین خاصیت عجیب است و بزرگ انکسور و بزرگ شامسفرم سوده و حشا و جیر و عصفور گل سرخ و سعد و سوسن الطیب و اوز و فو مانند آن فرد و جیر و  
 بکار بزرگ گسلانی منسوب که از خاص صیرت که از انکسور و بزرگ شامسفرم سوده و حشا و جیر و عصفور گل سرخ و سعد و سوسن الطیب و اوز و فو مانند آن فرد و جیر و  
 ازین آنست که طبایب در آن گروه اند و عادت طبایب آنست که در آن زنج پنج حصار از آن یک می کنند و از طریق خلق مشهوره بقول مجوسی اینست که بگزینند  
 آن یک سفید تر از بقیه زرد را یک سوده و سفید تر و مانا خاکستر خوب انکسور و واحد و اوقیه گل خطمی نیم اوقیه و بار یک ساییده با آب گرم مل کنند و در آن  
 بروغن کبرج کنند پس باین طلا کنند و عمل کردن آن باین صبر نمایند بعد از بشویند و بروغن گل خالص سالن پس بر آن سرخ سوده طلا کنند پس اگر نوزده  
 و یا بافتند سر و دفعات بریدن زنده و بار عدد سرخ بروغن گل و طلا بر چم زده طلا کنند و اگر وقت شدید باشد با شامسفرم گل بر آن علق حرق آن می کنند  
 علق بر باد رو و یا قطع بوی نوره کنند اینست که موضع را با بندل و سبک بریان گل سرخ و حشا و مانند آن طلا کنند صفت نوره ملکوتی معتدل مانع از جفت شدن  
 و پیشست و کبود و سرفه فصل و استرس و کسل طاری از طبوبات بگزیند و در طل بر شش بسیارند و در طل بر شش نیز چند تا سوده حصار بماند و بگزینند  
 آن یک سفید تر از بقیه نادره و طل و زرد و سوسن الطیب و سوزنجان و عاق و قضا و قز و نانا و افسون بر و ادرک اوقیه و صیر و چندین سر و واحد یک طل زنج  
 زرد و قز نانا و اوقیه با یک ساییده تا مثل غبار گردد بعد بر آن انکسور و در آن پنج حصار از آن یک می کنند و در آن سرشته شود بریزند و زردی مل کنند و باین سفیدی در آن  
 دو مفضل انداخته و سرخ و طلا سازند و برین طلا کنند و ساعتی بگذرد بعد که جلی شکر کنند و دو سه بار تجرید آن کنند پس هرگاه موی بریزد یک بشویند  
 بعد از آن یک در آن خطمی سرخ گل خوشه نمایند و این بهترین جیر نیست که درین باب استعمال نمایند صفت روغن گل خالص شامسفرم و حشا و جیر و عصفور گل سرخ و  
 و جیر و زنج زرد و جیر و ادرک و طلا سازند و در آن طلا کنند و در آن سرشته شود بریزند و زردی مل کنند و باین سفیدی در آن  
 بسیار استعمال نمایند و ساعتی بر آن بگذرد بعد از آن یک می کنند و در آن سرشته شود بریزند و زردی مل کنند و باین سفیدی در آن  
 باب در صلیب بسیارند و دو ساعت بگذرد بعد از آن طلا کنند و در آن طلا کنند و در آن سرشته شود بریزند و زردی مل کنند و باین سفیدی در آن  
 به سرخت خلق نماید که در آن نوقی و در آن شش حصار از آن یک می کنند و در آن سرشته شود بریزند و زردی مل کنند و باین سفیدی در آن  
 بعد در آن آب سوده حصار زنج زرد و حشا و جیر و عصفور گل سرخ و سعد و سوسن الطیب و اوز و فو مانند آن فرد و جیر و  
 روغن گل سالن و اگر نوزده حصار از آن یک می کنند و در آن سرشته شود بریزند و زردی مل کنند و باین سفیدی در آن  
 یا بروغن سوسن آمیخته سالن که نفع عجیب نماید و برین هر یک قطع بوی نوره که صیرت خواها از آن بهره بکار سازند و یا با آب سرد برین طلا کنند و از آن نفع است  
 که هرگاه از آن قطع بوی نوره نیست ته یا قیتم آنرا با یک بار علق حشا و جیر و عصفور گل سرخ و سعد و سوسن الطیب و اوز و فو مانند آن فرد و جیر و

تجذیب شعر

از آنکه اندک موی جوشد زرد یا رنگ ده درم باز و اندک و بزرگ سر و و کر و مانج و در طل بر یک پنج درم بسیارند و با آب سوده طلا کنند با آب حشا و جیر و عصفور گل سرخ و سعد و سوسن الطیب و اوز و فو مانند آن فرد و جیر و  
 مقتضی است مثل او در طل و روغن و درم و درم و بزرگ و در طل بر یک پنج درم بسیارند و با آب سوده طلا کنند با آب حشا و جیر و عصفور گل سرخ و سعد و سوسن الطیب و اوز و فو مانند آن فرد و جیر و  
 در آن زردی با روغن او داخل میکنند و گاهی پنج تنها استعمال می نمایند و با یک آنکه سیسوز و در آن از آن در حصار داخل کنند صفا چون برانی  
 ثمت او سر سدر شربک باشد و هر دو آب و در بیشتر و در چندین کف نمک تلخی موی را بسیار و محمد سازد و این مجید نیست که بگزیند باز و کر و مانج و در طل بر یک پنج درم بسیارند و با آب سوده طلا کنند با آب حشا و جیر و عصفور گل سرخ و سعد و سوسن الطیب و اوز و فو مانند آن فرد و جیر و  
 و بزرگ سر و حشا و جیر و عصفور گل سرخ و سعد و سوسن الطیب و اوز و فو مانند آن فرد و جیر و  
 مجوسی گویند هرگاه از آن تجذیب شود که باید که در آن یک سر و در طل بر یک پنج درم بسیارند و با آب سوده طلا کنند با آب حشا و جیر و عصفور گل سرخ و سعد و سوسن الطیب و اوز و فو مانند آن فرد و جیر و  
 و فصل فصل از آن برشته شود و برینند و از قبل و طلا کنند و سرش با نوزده حصار از آن یک می کنند و در آن سرشته شود بریزند و زردی مل کنند و باین سفیدی در آن  
 و جیر و عصفور گل سرخ و سعد و سوسن الطیب و اوز و فو مانند آن فرد و جیر و

در طل بر یک پنج درم بسیارند و با آب سوده طلا کنند با آب حشا و جیر و عصفور گل سرخ و سعد و سوسن الطیب و اوز و فو مانند آن فرد و جیر و

و بزرگ سر و حشا و جیر و عصفور گل سرخ و سعد و سوسن الطیب و اوز و فو مانند آن فرد و جیر و







































[illegible]

تَشَقُّوْهُ اِلْفَارِوْثُفَسَّرَ اَنْ

یعنی هنگامی که ناخته‌ها پس از آنکه از شش و قاع در طول انحراف سر می‌ایستد و در آن انحراف از اجزای تیز تر سر براید و بگوشت بجلد و یا سرازند آنرا از اندام  
و انسان الفا زانند و سبب این امر اضعاف غلبه یوست بریدن و اضعاف غلط سودا و است علاج مثل غلام الفا علاج کتد و ایضا اگر از  
خوردن گل و غیره مسدودات بجا نماند از این هم باید شنید که در غم کاسی که سرخ شاست و بهر یک شش باشد و یوسفی در دهانه چنانچه در صفت  
لموده شیوه مغز یادام مقرر شدیم که در غم شش و خوارین بر یک جابجا شدنیات کینند و در داخل کرده بپزند و مالیدن حرام مغز بر روی کجی باز  
عجیب است و کلاما سندر در سوده بروغن بادام راشش قوام نموده و از جابجا بپاست و یا یکدک نیمه در روغن بنجد و صیغه جو شاسته دوران قدری بنشیند  
انداخته بکوبند و چون مثل سر شود ملا نموده باشد شیخ صیغه باید که درین انداخته بدان با مستغرق غلط سوداوی اگر غلب باشد جلد نیست داده  
موضعی نیست که در شش بنگ طعام دوری در کرمها انداخته و یا بپازر غصص بریان مخصوصه و یا روغن کیمیا طمانند یا زردکان در حوض بسل ضمنا  
کنند و برینند و حوض و نمک برود و سودا را از قطع انداخته و داخل بر آب یک و نیم و مالیدن و یا بر شش سرکه یا بر شش قند و در دهی شراب بلا سلاسه درین روغن بپزند  
نافع بود و همچنین صمغی بنگ بر شش لایحه طبری که یکدک علاج شش و قاع در عرض طریب بدن با غنیه و طریقه و نوشیدن امراض با آب کهن  
و از هم آید و معلوم و منع از این جامع با کل طعام با شش و قاع در عرض طریب بدن با غنیه و طریقه و نوشیدن امراض با آب کهن  
که مغز بادام بکرم صمغی بود و یا بپزند و در غل که در حوض انداخته تا آنکه شش و قاع در عرض طریب بدن با غنیه و طریقه و نوشیدن امراض با آب کهن



باستان انقباض است و این انقباض موافقت بهای آن و پس استولی بر نغزای آن بود و علامتش تشنه یی بجلد انقباض است و قلع و قمع و انقباض و او را طریب بدان آن و خراشیدن لب و دندان که هر روز تا آنکه از آن شقاق زایل شود بعد از لزوم و حب الحبل بنفشه و اکسیرین و مغزین و پاز سود و لجام اسپغول گل کرده و قند یا دوا هر روز دوا در علاج این و علاج شقاق قند که عرض بود و او صحت و با جلد دانستن این امر واجب که شقاق ناخنها و استیلائی قلعش بر آن نمیشد مگر از بیس خون و غرض طبیب در علاج او اصلاح مزاج و تبدیل آن و لزوم مصلحت برین مدام و تنقیه با دوی خارج سودا و رطوبت فاسده اگر بدن مریض محتلی باشد و بعد تنقیه بدن حقه در وقت خواب و آب کلایا که مریض در وقت خوابات بسیار نیکوست این نوع گوید که علاجش اسهال سودا و رطوبت مزاج است و ناخن را بنیک جوش و مصلحتی بایست که ضما کنند و با قند یا شکر و بنیک کنند و خاصه وقت قطع کردن آن و با شحم و عصاره و موم ضما کنند این الکیاس گوید که تنقیه بدن از اخلاط سوداوی و مصلحتی بایست که وقت قطع کردن مزاج بدن بعد تنقیه بسیار با این مع سنگین ساده نمایند و غذا در روزهای و نخورد و مغز یا دام و اسفناخ و کچم و کایان و بزغال و حلالان دهن بعد بچربی بدهد و خواب بدهد و لجام اسپغول بر زبان ضما کنند و با شکر و بنیک کنند ضما نمایند و با گلیز در روی هر که ز رفت و میعه سائل و بدان ضما کنند

### قلع الحفا و قمع آن

بیمه بر کند شدن ناخن و قشر آن اگر سبب زیادتی رطوبت مستخرجه و سبب استرخای رنگستان باشد و بواسطه آن ناخن را بزجاج خود جدا کرد و با تنقیص شود حسب زیادتی استرخای آن که علامتش آنست که باوی در دنا شد اگر سبب حدت خون باشد که بجای ناخن باقی است که چنانچه در داخل میشود علامتش اینست که با آن غلش و در دبا یا قلع بود و خجندی گوید که این را اگر از اسباب خارجی مثل ضرب و سقط یا خنجر عارض شود و اطالی گوید که سبب قلعش استرخای ناخن استیلائی ماده زناختی است پس قلب شود با مسخری و گاهی متعلق گردد و علاج آنخیز استرخا بود و علامتش آنست که علاج استرخای طلق و ناخن کنند و تنقیه بدن از بلغم و حران و او این علاج استرخا زایل کند و بخار حدت خون باشد و علاج با جلد داخل کنند و بعد با سابق و حجامت ساق و مسکات حدت خون عمل آرند طریبی گوید که یک سبب سودا و رطوبت باشد تنقیه بایست که چون کتفه ایان و قیر افشنتین هر یک نیم درم غار لیون ترب سفید هر واحد دو دانگ گل سرخ رلیسوس هر واحد یک دانگ کوفتیخته سه طسوج سفوفیای رسوب آمیخته بعلل بر شند و بعد بر سینه آب بکوبد و خورد و بعد از آن باقی با آب طبیب شربت و ترب عسل خمین در روز متواتر نمایند و چون با شاماک گردد موم روغن آنرا بر کنند و اگر از حدت خون باشد علاجش فصد هر دو صاف و نهادن حجامت بر سابقین و لزوم شربت خوارق الالیت و تسکین حدت خون با کسنی و سرکه که بود و جدی و دای مار یا تازه روغن بادام بر آن کرده و مانند آن باید کرد و اگر با قلع اطفا دوسی آنرا در پها باشد آن نند بر بجماد بود و اگر این بگردید مایه با موم دیگر باشد علاجش همانست که در باب سودا مایه با موم الیاس و خجندی گوید که اگر با آن نرم در و در باشد فصد با سلیق کنند و از حدت خون بعد قوت و واجب نمایند و برگ مورد و گلکان با ربیک ساییده و زناختی ضما کنند و با آن کنند موم روغن زیتون سرشته ضما سازند یا گلیز که در روز و با نغز ساق کلا و پیسه بزوان ساییده و زناختی ضما کنند و آن طلا زناختی فصد است که در کتفه کبریت در نیم جوی با جریل بساییده ضما کنند و اطالی گوید که علاجش تنقیه فصد هر دو است و بوضعیت مصلح اطراف مثل موم زفت و صمغ و مارو

### احتقان م و موت آن تحت طفر

یعنی نند شدن خون در موم و مگر گردیدن آن زینا خن سببش کشادن شعله رگی زناختی است بسبب ضرب یا کثرت خون و مانند آن پس بر آن با بیرون آمدن زناختی متعین و مگر در علاج هر روز چند مرتبه بر آن ناخن را از بدن بکنند و با دوا و طلا و سرطان نری و زناختی ضما نمایند و با طلا و کیمیا و ضما کنند و شمع میزاید که علاج با جریل و با نغز ساق کلا و پیسه بزوان ساییده و زناختی ضما کنند و آن طلا زناختی فصد است که در کتفه کبریت در نیم جوی با جریل بساییده ضما کنند و اطالی گوید که علاجش تنقیه فصد هر دو است و بوضعیت مصلح اطراف مثل موم زفت و صمغ و مارو







[illegible]

امراض منفرد

و از آن جهت که شربت عرق و از آن چه نیست یکی بسیار اسباب خارجی مثل حرکت و ریاضت و لطافت گرمی و هوا خفا و تازش و خزان و دفع طبیعت ماده و سردی  
سرمه سنگی بدن لطفاً در آن حاجت چه در اسلای بدن از اخلاط جمیع سرد و ضعف قوت ماسک و اسلای عسل و شربت شش و این اسباب را باید که کند اگر در عرضی بود  
بجای آن شود و پیش از دفع طبیعت باشد ماده مرض اولاً و حال تقدم شربت حرکت و ریاضت و ملاطفت هوا که کم و در کس و خوردن دمای گرم هر چند که سببی ازین سنگی  
بوده باشد پیش از آن شیوه اگر با صحت بود پیش اسلای شربت اگر شربت تناول غذای فوق طاقت باشد بعد از آن عرق در پی نگیرد بود پیش اسلای است لاس بدن  
از طعام باشد و اگر با وجود خلط شکم و قلت اکس عرق بسیار آید پیش اسلای بدن از اخلاط باشد و اگر ازین آن پنج شربت و فو قوت و ضعف بدن و در  
بروز و روز و سقوط اشتها و تحقن و غشی هر چه بود آید پیش ضعف قوت ماسک و کشادن مسام باشد و طالع که گوید که عرق فساد و دفع از حرکت  
و قلت و اعتدال و واقع شود پس از آن فزاد و آن وقت را اساط و ضعف قوت ماسک و حرکت عقیقه و بخر و قسا و حده از غذا بسبب غلیظ و از شربت  
خصوصاً اگر در خواب اشتها زنیاید و گاهی بسبب ضعف ماسک و قوت و دفع با بسبب غلیظ حرارت بود پس ماده رقیق شود و عرق و مسام کشان  
و علامت اول و دوم بسبب در با عرق رنگ خلط فاسد باشد و این برین است که گوید که واجب است دانستن این امر که اسباب را بداری و محسوس  
بسیار است با لطافت ماده بود چون حال در زون یا شربت این چون حال در سر که با خلط فاسد است چون در جاع جاری میشود و از اخلاط جمیع  
شود و از نهادهای گرم دمای مجاز باشد یا منضم قوت مثل عرق در تب حاد و عقب شربت آب سرد و بسبب ضعف قوت ماسک چنانچه در اسطلاح  
باصحاب غشی ماضی شود و آنچه محقق میشود بسبب اخلاط و این اسباب مذکور محقق گردد و گویند که هرگاه عرق در حضوری که شربت نماید از خلط متلی  
یا ضعیف باشد علاج آن تدریجاً از عرق بمقل شربت و این هم اسباب و در جمیع اینها عرض حمایت ماده مسطوره باشد و باید که اگر در وجودی که







بسیار

بالای شکم میسازند چنانکه صل شود و در ظرفی نگاهدارند و بالنده اگر عود غرق در آنند صندل چهار کاه کرده با گلاب سرشته بر بدن بالنده نافع است اگر  
 بر سر این ارباب نهند و خشک کرده پوشند نه فایده در دانسان عجیب نافع است و اگر برگ مو در گل سرخ صندل گلاب بنفشه شاد و جمل بر آن بکشد  
 میوشند نیز صبر صحت کند و کولف اقتباس نشسته اگر از استرهای قوت اسکه باشد علاتش ضعیف از اعضا الجرا استرهای مطلق نهانند با  
 تقویت معده و بعد از حصول تنقیه بدن این مارالعم و منند گوشت بچه رسد تا با جوهر مرغ چا عدد گنجشک نر خجانه عدد لوده پازره عدد و جرج  
 و سفید شفا قمل و درین قاعطن پوست پروان بسته پوست ترنج بر یک پیچ نوار سعد حب الاس در زرب سنبل الطیب گل کا زبان اندر جوین  
 هر یک سه توله نازق که با خندان جویان چو چینی بر یک چهارم توله شادستر و در بنجوبه شونیز بسیار جزو او قفل هر یک بهشت توله عرق کله نیم  
 مشک غبار شیب هر یک سه شانهات کلیمه انار عرق صندل و غیره کا و زبان هر واحد یک شیشه گلاب پنج شیشه اربشم خام یک کا و زبان  
 هر یک یک پیچ با شیب غیساند صمغ برگ ریحان و زنج و لغتاه هر سه بر یک است قبضه اضافی شود و چهار شیشه عرق شتر شیری از چار توله نازد توله او  
 لوبوی علویان بهشت باشد و هند بسیار نافع است و همچنین عرق زرد کلمی علویان با تخم شتر شیری غصه و نشسته گندم در سفیدی دوزی بر سفید  
 سنگ پشت آینه شده اندرون باغ عرق صحت اطباء میهند مینویسند که این حبش گندم بر این سیت بیوی عرق آرد دست و پا نیت  
 شکاف و مغز تخم پزیر یعنی پشته بر یک یک در خرمره زرد سوخته سه درم فلفل درونج درم کوفته پنجه درم درم یک ترش آینه جبهه فلفل سازند  
 و کوب صمغ و یک شام خرنه و الاغنا بر یک صبر عرق کف دست و پا شکلی باب حل کرده و یا آرد موگ بر آن و اگر بول خشک و اگر بکند آرد  
 بهمان و یا کلتی بر آن و خرمره زرد سوخته جدا با یک ساخته بر دست و پا بالنده و یا جوهر صفا نمودن و دیگر موی ساید و کف دست و پا  
 مالیدن نیز نافع است و یا بادخا نازک کولن کوفته و آب جوش داده بان عضو از کرده بالنده و یا صفا تخم مینو سه ساید سوخته ساید  
 بقدر یک کاه شده تا دود برشته خورد و یا پوست دخت نیل باب درو یک پوشانده فود آورده بخار آن رسانند هرگاه دیگر شود از آن بنشیند  
 تا کلیمه و همچنین پنج اوشت کاه زده در ساید خشک ساخته بسیارند و نیم توله بشه بخورند بهشت روز

احتباس عرق

سبب آن یا کثافت ساقم بود یا قلت رطوبات یا غلط و لزوم و یا ضعف قوت دفع و تشخیص این اسباب چنان باشد که اگر غلبه  
 مقام در بوی سخت سرد یا غسل باب سرد یا آبهای قاضیه کرده باشد سببش کثافت ساقم باشد و اگر بدن او لاغر بود و تقدم ملاقات ساقم  
 یعنی بوی بسیار گرم و خشک اتفاق افتد سببش قلت رطوبات باشد و اگر با هم در فاست و نقل و استلا بود سببش غلظت اخلاط باشد و اگر  
 افراط خروج فضل معتاده بوده باشد سببش ضعف قوت دفع بود و بعد از علاج اگر سبب کثافت جلد باشد آرد که در آن شبت و با بوی کثافت  
 و مقصوم بخفته بر بدن ریزند و درگاه جلد تر گردد دست و پا بریده خشن خوب بالنده و دروغن بابونه باندگی فلفل سوده یا دروغن شبت  
 یا دروغن غار بالنده و در بعضی از سکان در مواضع بارده و از مقام در سکانیکه هوای او سرد باشد و منکند و اگر سبب قلت رطوبات در بدن  
 باشد ترطیب مزاج را شامیدن با الشیر و دروغن با دام و حریره بشک و شورابی کوم فریه و شراب مزج باب کنند و بر بدن آن یک گرم شیرین بریزند  
 و دروغن کدو و سیوف و بنفشه بالنده و اگر سبب غلظت اخلاط باشد بعد از ضعیف بن بدن بسمل بلغر و جوب سه سمل غلظت غلیظ مثل جلا بیج  
 و صب قوفا کنند و از ترغیل غذا نمایند و دروغن شبت و بابونه و دارمان محله خط فلفل دروغن زینتی و فیری بالنده و یا لوره ارنی بود  
 بر دروغن غار یا آب قافلی آینه شده بر بدن بالنده پس اگر در خروج عرق تا خر نماید یا در بعضی و شونیز و قصب الزره بر بدن طلا نمایند و در آن  
 بالنده الطالکی گوید که قلت عرق تغین و متن و استلا و عسجیات واجب میکنند و آن یا سبب غلظت اخلاط و غذا باشد و علامتش استلا  
 و ثقل ست و یا سبب کج جایش مثل سردی بود و علامتش حصول آن شست و علاج آن تنقیه و استعمال مفتحات و حمام و تنقیه چرک بود

بسیار







و کنگبین و منند و انداخته و سبب شل بچم مرغ و تپو با سکه بچم خوراند و از آشیای مذکوره در ریاضت و تعب و جماع احتراز نمایند و بدین  
 و فعل از آب بنجر کم بشویند و شب بانی و برگ سوسن و سنبل الطیب و صندل و دم داسنگ ساییده بماند و با مر و سنگ بل سبب کافور  
 و گلاب ساییده طلا نمایند و در اوست حمام کنند و اگر این مواضع متعرج شود اول بسرکه و گلاب بشویند بعد آن دوی مذکور طلا کنند  
 و اگر او بوی یونانی و منند سکه بوی بد را قطع کند و مر مخلوط شنب بانی و زرد و در کافور آب فضاخ بستانی است و بنشیند و صندل بدان کند  
 بادیان مکدرم خوشتر درم سوده و شرباب ریحانی سرشته خشک نمایند و با نر ساییده بدان کمبوس سازند و کافور کل حشمت مطبوخ و بلغم و گلاب  
 استغفات ابل هر روز یکبار و کافور سسک و کافور درن با دجنان بگوشت فربه و کافور اطلاق برگ تمام و کافور چرب که فربه و کافور  
 شفا و الحاشی خشک کرده و کافور تخم مرل سوده و کافور شنب بستانی سوخته و کافور پست بچ قوت و کافور مقل الیهود و هر واحد قطع بوی فعل کند  
 و اگر بید که اگر سنگ بصری بگلاب سوده کافور سفال بماند و عود را بر هم سوخته آن کافور را برنج عود بگذارد و کافور بماند و بعد از آن  
 تو شرباب فعل بماند کافور فعل برود و دیگر برای بدوی عرق ریزند خطائی مکدرم جو کوب شود شب در بچ ادم برگ کرده و شرباب بماند و صبح  
 صاف نموده بنشیند و متصل آن نان کند م بر بوشن چرب کرده تناول نمایند طلا نافع صندان شنب بانی بچ و دم داسنگ چهار جزو  
 نرم ساییده باب برگ شفا لوانیخته و فعل بماند و بقول الهیای بند برگ کافور ساییده و فعل بماند بعد باب گرم بشویند و شرباب فعل  
 باب مطبوخ بپوست دخت جاسن و برگ آن نرم نموده بود و دیگر کافور سوخته و همچنین پوست بچ او شکسته و ساییده و فعل بالیدن  
 نافع و بالیدن جمیع عطرها و عرق را خوشبو میکنند و دیگر که موجب نوشته چون که بایان بخورند قدری از این گلاب سرشته و فعل بماند البته  
 که بدن را جلا دهد و نرم کند و بوی عرق در روز صندل و عطران اگر نگردد و شرباب را یک ساخته البته سازند و او اکل اینها شگفته  
 یعنی مکرر کوفته و بنشیند و در حد از این با کافور بسیار سوخته نگاه دارند و صبح و شام یک یک با کم در نازده بخورند از اعضا عرق بوی خوش آید  
 اگر در پیغمبر در اوست نمایند ایضا سفید قلعی باز و مسادی سوده در روغن گل است و بنشیند و بالیدن و از آب جوشیده با دجنان ملن سازند  
 و اگر کوفته تخم سویه چروچی ساییده بالیدن با بوی عرق است اقوال حکما شنب میفرماید که علاج فساد و کافور جلد عالم نیست که  
 اصلاح خلط با ستفراغ و اصلاح مزاج به تبدیل کند و آنچه بهضم او کیفیت و کمیت جید باشد تناول نمایند و در جماع و غیره بدان ادا  
 کنند و زیاده شنب بانی عرق را خوشبو کنند و با نر و فانی و ایضا کافور و حشمت و ملیون و هر درو ملن متقی خون از عفونت بخورند  
 بعضی آن مثل ملیون بول را بدو گزارد و آنچه از نافع است شرباب فو قشمتش خوشبوست و خوردن نفس شمش و در بدن چون آب کس  
 هائیکه در آن شنب بانی گذاشته باشند و میسوس و مطبوخ تمام و دفع و بودینه و مرزنجوش و برگ سیب و برگ بید بماند و ایضا آس  
 بماند و ایضا صندل خاصه و سعد و فقاخ و زهره و سر و گل سرخ خاصه و مرزنجوش و شامسفرم و شنب و کافور  
 و پوست او و برگ سیب و برگ سوسن بسیار نافع است و ایضا قرص گل سرخ لبیک و ایضا آنچه تسدید مسام و منع عرق که در سنگ  
 و توتیا و خاکستر برگ سوسن و شب و دانند آن دم و صبر و روغن مورد و روغن گل است و اما علاج صندان واجب است که علاج کرده  
 در آن بعد تقیه اگر احتیاج آن افتد توتیا و برگ داسنگ مری و تعلیمین و نجاسته آس و بایک در آن شنب حل کرده باشند و گاهی این را  
 صندل میکنند و کافور مخلوط میسازند قرص جید گیز صندل و بلغم و سسک و سنبل الطیب و شب و دم داسنگ و گل سرخ هر دو  
 بچ و توتیا و داسنگ سفید کرده هر واحد سرخ و کافور نیم جزو و گلاب قرص ساخته استعمال نمایند بعد خشک کردن ایضا گیز گل سرخ  
 یکطل بیداری و سسک و سنبل و سعد و مر و شب هر واحد دم و گلاب قرص سازند و استعمال کنند و در کوبی بدن را خوش بگردان  
 و از باب آخری حاره را دفع کند بکینه سعد و سافج و فقاخ و زهره و سسک هر واحد دم و گل سرخ خشک و برگ مورد و هر واحد بپست درم







و در و این ادویه است که انگلی از منی و مرکب و گلزار و توتیا و خضاب و خفته و پوست اند و سادی کوفته بخفته در مخان بپاشند و با گلبان و زنگ مسون  
و شنبلیلی سادی و بنفیان و میسان حاصلی قدم بپاشند و اگر مواضع متفرج گردد و هر روز بسرکه و آب آکنند سر بشویند و در این سرخ و خنک  
کنند و دیگر بنفشه سیانی و گلاب و باریک و کوفته بنفشه آب و سرخ و شسته طلا کنند و گاه باشد که بدبوی در جلد عارض شود و اگر شدت این در مشام  
و اطفال سبب اکثر رطوبات و ضعفان اعصاب ایشان میباشد و علاجهش تنقیه بدن از اخلاط طبعی یک ایاج و حسب بنفشه است و غلام و زهر  
نمود و متفرج و بزرگ مسون و توتیا و در سنگ و جوارس و سوخته و دقاق کند و اگر سادی و کوفته بنفشه آب اسس طلا کنند و بخندنی  
گوید که اگر فساد بدوی عرق سبب فساد و فشرش و رابع عرق و عضوی میباشد و گاهی از تأخیر غسل جنابت و حیض بود و از چیزهای دیگر بدوی عرق  
بدو را قطع کنند و در سنگ سفید کرده و توتیا و خنک و در گلاب و توتیا و بنفشه و کافور و تخم و بعضی آن بعضی دیگر است  
هر کدام که در حاضر باشد و اگر فساد بدوی بر از سبب فساد عارض شد و فشرش اول یعنی معده میباشد و گاهی سبب خلط از دایره عارضه در بدن بود  
یا از خنک و انشیانیک از خاصیت طبعی او بر باشد و علاجهش اینست که بر جودت بهضم صبر کنند و طعم نموزنه آنگاه از فساد تام فشرش شود و در سنگ  
غالب گردد و در شراب و قند المقدار قند بر از بر و لیکن چون کثرت آن نمایان بدبوی از دایره کند و آب سبب تنقیر بول در اگر سرخ و فشرشانی نمی کبیر  
میباشد و گاهی قروح کلید بود و آنچه بدبوی بول را با خاصیت بهر کند و در مکنج و مضطرب و بعضی صمغ و طرخشست و علاج صنان شرب  
اشرب حاضیه مثل شربت تهرندی و شنبلیلی ساده و شربت اندر و خوره و مانند آن بر جودت سر کرده است و تبیین طبعیت آب انارین شوشین  
بنفشه شربت و شربت و زعفران و شمشکه که در آن رویند و گل سرخ باشد و بعد تنقیه عسولات و در و در تن عرق استعمال کنند و در آن و کله از دفع  
کنند و در سنگ بری گلاب در آن و توتیا سادی ساییده و اندکی کافور اضافه کرده در اصل بقوت با ناله قرشی گوید که صنان را با لیس بول صند  
و در گ مسون و بنفشه آب و اس سوخته و توتیا و مرکب و شنب و صند و دفع کند از دایره گلاب و شنب و کافور اگر آب آن حرارت نقطه  
باشد خوشبو سازند و همچنین شنب و منبل و گل سرخ و در گ سبب مفرد و مجموع اسس بهضم المعد گوید که این دایره بدبوی بدن را خوش کند و سبب  
و سانج بهندی و دفع از دایره و گل سرخ و شنب هر واحد و در جودت و صند سفید مسود و کوفته بنفشه گلاب و کافور و سرشته خشک کنند و در آب  
ساییده بر بدن بپاشند و با یک در آن گل سرخ و مورد و در بنفشه و بنفشه باشد و بنفشه و بنفشه برای عرق بدو از نوشیدن شراب  
و خور و بنفشه و در شربت نیست و از آنچه قطع بدوی عرق کند و در سنگ مسونی و توتیا و صند و گلاب بنفشه و انطی که گوید که در  
تغیر بدوی تنقیه غلط بقصد یا غیر آن نمایند بعد از آن که شش و جلد بسرکه و مالش و منبل و زهر و گلزار و کافور و جوارس و در و در سنگ مرکب گلاب  
و شنب و در آب بود که بنفشه طبعی گوید بدو بسرکه در حرارت شود و بنفشه جودت از غفرت خلط دسم بود که در جلد حاصل شود و با بخارات بسبب  
آن تنقیه گردد پس اگر فساد و در گ می خارج شود و باقی خلط لعرق بکشد و از آن بدبوی گردد و اگر از آن در اطفال سبب کثرت خلط  
و قلت در ماضی و در مشام سبب فساد و رطوبات و قلت حرارت حادث شود و علاج این بعد استقراض موافق استعمال این طلاست که در گلاب  
یک درم در سنگ یک انگ و توتیا و کافور و آب گلاب پوست شنبه صند و در و در گلاب جوارس و سوخته یک انگ و دقاق کند و در آب هر را ساییده شراب مختل  
کرده بر سر طلا نمایند و در ای و طلای دیگر است و نیز از این طبع قلع بدبوی آن را که کند بگرد مسود که در و در مساق یک درم و در مساق  
و بنفشه یا دیگر روغنی اگر در محل کرده بر طلا کنند و این بنفشه و در آن استعمال کنند با طبیبین این ادویه است که بنفشه و گلزار  
و پوست اند و زهر و سبب و در گ علق و بنفشه و در گ بر و در گ حاد و آب بنفشه و در آن استعمال کنند و در این هلاکت دیده ام ایضا و گوید که گاهی بعضی درم و در جلد  
اندک نوشاد در حل کرده باشد استعمال کنند و این الطیف چه نیست که استعمال و در این هلاکت دیده ام ایضا و گوید که گاهی بعضی درم و در جلد  
و عرق ایشان بدو گردد و این اگر شربت لعل و زهر یا با بود چون عرق کنند و این بدبوی را با نوع مختلف بود و در واحد از این نشانه طبع بدو



















بیخ درم خورند و میرفت و فرگرداند اگر در شک و تخم کاسنی کوفته بر واحد بر جرم درم کوفته درم سدر و ادراک که درم ششانه درم زرن کنند و صبح صاف گردانند  
شکر عراق چیل درم و زعفران پودنه درم و انجربان ابن است و کار اصل را در آب بزنند و در آن یک گندم تر نشاندند و آن گندم را با یکان انجربان  
و بعد فلفل گندم یکان انجربان کافور درم و زعفران پودنه درم و انجربان ابن است و کار اصل را در آب بزنند و در آن یک گندم تر نشاندند و آن گندم را با یکان انجربان  
شوند و چیل و صوف کرم خورند و جرم مرغان با در سرشته یکان انجربان حریز سمن بدن خود سفید و شیر تر کنند تا شیر را جذب کنند پس  
خشک سازند و بست درم و درم از آن یکم درم برنج و خشک جو گندم هر یک درم و درم و آن سید خشک درم و درم همه را کوفته بخت درم و شیر تر خورند  
و بعد شیر تر کرده میل نمایند در چند روز دفع کنند و و انیکه برای تسهیل انجربان است و درم صوم مغز را درم ششانه درم ششانه درم ششانه درم ششانه  
بخت نقد کیتو و بخت زعفران و شیر کافور درم از آن غلبه صری و با چیل جو ششانه باشند و بخت انجربان است و درم ششانه درم ششانه درم ششانه درم ششانه  
بکوبند و قند سید را بر بر درم و از آن قدری در کینه را بزنند و زاده درم و درم از آن یکم درم برنج و خشک جو گندم هر یک درم و درم و آن سید خشک درم و درم  
میخیزند و در سمن تا بلیف یکم محمد الدین محمود بیخ بخت درم و درم از آن یکم درم برنج و خشک جو گندم هر یک درم و درم و آن سید خشک درم و درم  
مغز انجربان مغز بنده هر یک جاد درم مغز خنجر و مغز انجربان مغز خنجر و مغز انجربان مغز خنجر و مغز انجربان مغز خنجر و مغز انجربان مغز خنجر و مغز انجربان مغز خنجر  
روغن دمنه تازه صوم درم علی الرزم مرتب سازند و بعد رغن درم و درم از آن یکم درم برنج و خشک جو گندم هر یک درم و درم و آن سید خشک درم و درم  
بارج پنبه پوشیده از اند سفوف سمن انگیز صولی سیاه و صولی سفید هر سمسای دره چند شکر کافور بزنند و چون شیر جذب شود خشک کنند  
سفوف سازند و شکر را بخت بخت درم و درم از آن یکم درم برنج و خشک جو گندم هر یک درم و درم و آن سید خشک درم و درم  
حب الحبه خنجر و قود و این چنین شفا قل هر یک سدر و درم از آن یکم درم برنج و خشک جو گندم هر یک درم و درم و آن سید خشک درم و درم  
فندق مغز گردان مغز خنجر و هر یک بخت درم و درم از آن یکم درم برنج و خشک جو گندم هر یک درم و درم و آن سید خشک درم و درم  
و این درم و انجربان سمن عجب الفلفل است و این فلفل که یکم درم از آن یکم درم برنج و خشک جو گندم هر یک درم و درم و آن سید خشک درم و درم  
و گای و چون یکم جزو ششانه درم و درم از آن یکم درم برنج و خشک جو گندم هر یک درم و درم و آن سید خشک درم و درم  
بعد زده درم یکم و زیاده حسب نیاز کافور یکم و درم از آن یکم درم برنج و خشک جو گندم هر یک درم و درم و آن سید خشک درم و درم  
این بهر از ازل است و بسبب و فیر گردان و از آن درم و درم از آن یکم درم برنج و خشک جو گندم هر یک درم و درم و آن سید خشک درم و درم  
که درم و زعفران مغز را درم و درم از آن یکم درم برنج و خشک جو گندم هر یک درم و درم و آن سید خشک درم و درم  
فرمایند و بخت ششانه تا بخت حلا شود پس گلاب بران باشند و بخت درم و درم از آن یکم درم برنج و خشک جو گندم هر یک درم و درم و آن سید خشک درم و درم  
روغن را جدا کنند و صوم آن را میخیزند و احوال کافور است و بخت درم و درم از آن یکم درم برنج و خشک جو گندم هر یک درم و درم و آن سید خشک درم و درم  
پس علاج و از آن درم و درم از آن یکم درم برنج و خشک جو گندم هر یک درم و درم و آن سید خشک درم و درم  
چگای بقیق سر لعل شکل پیدا شود و اگر قوت جاذبه در اعضا کسلان باشد تحریک و تقویت او نماید و گاه بسوزد و گاه بکشد اگر باشد تب و از آن نمایند  
و اش بدن بعد بیل از غروب از ششانه قوت جاذبه است و گاهی احتیاج به غذا از جانب دیگر و جاذبه او بجان حوازل افتد چون هر دو جانب  
مختلف باشند مثل آنکه یکم درم از غروب و دیگر درم از صبح است و بخت درم و درم از آن یکم درم برنج و خشک جو گندم هر یک درم و درم و آن سید خشک درم و درم  
و غذا از آن غروب منع نماید و موضع شست و بجم کند و بجانب دیگر جذب شود و جاذبه بالش بنیاید و دهن و حوازل و غرض مثل نیست با ذلک و درم و درم  
بدلک و غیره و بخت درم و درم از آن یکم درم برنج و خشک جو گندم هر یک درم و درم و آن سید خشک درم و درم  
و بود و نسبت به سبب منسب باشد بر طریب لرزای آن نمایند و اسحاق بن یحیی از امتنا و آلات و حرکات بدن و نفسانی گفتند اگر درم و درم







و اقبال او بر سر بدن یا بعضی کسکه لعل آید و بر سزافات ایامین وقت بر دستش لطیف و در جود دست لیس قریب است که قوت احاطه از او بچون گزافانده  
نیست که از خارج بگریزند چنانکه طول کند دفاعه و نشود بلکه لازم است که او را لیت بران نماید بجز قوت و بختش آب که بر لیس درک از دست لیس وقت بگذا  
احتیاج جذب خون بدهد و یک با و در همه مثل عاقر قرحا و کبریت و مثل نامفایا افتد از اعضا بعضی اعضا نیست که در تنه او آنگاه احتیاج بخواب  
تراز و قضا و قدر نیز که بیشتر از تعداد آن جمیل رود و آن محتاج برای سمن بسوی فضل باقی باشد لایسا که درک تحلیک کند و الکتون دارد و یکسکه اودیه  
تشنه دارد و بر تنه او اما اودیه تشنه و لیس عرض از آن از قوای اودیه منقسم و در سمن غذا در سمنه و در اسعا اندک بقوت ماسکه است و تشنه دارد و در وقت  
و بسوی جهات کبد و این فعل سرورات معتدله کنند و خصوصاً چون در طعام و بعد آن بحدت اندک از آب نوشند از بعد از آن احتیاج شود باجماد و در عضو  
و این فعل اودیه برده و مختصره کنند مثل سنج و دانه آن اودیه با جماعت و آن اصل قویست و از آنجهل برای معتدل از اجازان نیست که بگریزند  
بمغز با و دم و فندق نقشه و حبه الحظیفه و شملیج و حبه الصنوبر که بر او سبیل سخته بنا و قد بقدر جوز سازند و بر روز از آن پنج حبه را تا ده حبه  
و ابالایش شراب بنوشند که این سمن و تخمین اوان و تقویت بانه که الاضیادای جمید سمن و محسن این که بکند یک ملک آرد سید و پنج  
از زوت و در سمن گاه در دالت کنند و از آن اقسام ساخته صبح و وقت خواب بخورند و اگر بکند با و دم و فندق و حبه الحظیفه و حبه الصنوبر و حبه الصنوبر  
کسیا نصف یکجوز و فانیه نیز چون حبه صبح و وقت خواب است درم بطریق سفوف بخورند الاضیادای که بکند یکجوز و حبه الصنوبر و حبه الصنوبر و حبه الصنوبر  
و بران و در طول شیر تازه انداخته بآرد کند و بقدر حاجت بشیرند و از آن اقسام طولانی یا مثل قرص ناگ شیف درج که یکجوز و حبه الصنوبر و حبه الصنوبر  
بسا زهر قرص بقدر اوقیه یا نصف تنان بریزند و خشک کنند و بر روز در قرص سوده بخورند و در سمن چوب برای بزال حادث بسبب خوردن گل و سدر  
نواحی بگردد و روی یک بگردد و نیز چوب دران چاروزن آن آب سازند و نیز چوب تا ضعف رسد و بر سمنه روز و نوبت حبث الهی بید یک کف تا خوا  
یک کف کف و یک کف صحت اندازند و چون در و سدر و نیز چوب آید صحت کنند و با ناسته امقراض مثل از آن بنوشند و بعد ساعت  
نان بکاخ که بگردد و ناخن زده بالای آن نیز قوی بقدر یک کف مثل چوب دران چاروزن چوب هفت ساعت بران کند و در وقت خواب بخورند و نیز چوب دران  
رطل یا سانه که این در قوی و از آن اقسام حبه صبح و وقت خواب است درم بطریق سفوف بخورند الاضیادای که بکند یکجوز و حبه الصنوبر و حبه الصنوبر  
و صفات بر و صا در سمن و نیم و کوفته در قوی گاه بران کنند و بوزن دوسه است کنند بران از آن بکند و بر روز از آن حبه صبح و وقت خواب  
و شکریا سخته بنوشند و بعد آن ستم ضعیف نمایند و اگر بکند و در غایت بخواهد درم و غریب است درم و کثیر از چوب درم و در سمنه روز و نوبت حبث الهی بید یک کف  
شلت بهر آن سید و نیز مثل شلت آن با دم نقشه و الاضیادای مثل شلت آن شکریا سخته و از آن بر روز از آن است درم و در سمنه روز و نوبت حبث الهی بید یک کف  
بگریزند و از آن حبه صبح و وقت خواب است درم بطریق سفوف بخورند الاضیادای که بکند یکجوز و حبه الصنوبر و حبه الصنوبر و حبه الصنوبر  
بلنگند و در سمنه لیس این در معده نادر میماند و صفات زینا و سمنه و حبه صبح و وقت خواب است درم بطریق سفوف بخورند الاضیادای که بکند یکجوز و حبه الصنوبر  
است که بکسک عمل و خشک کرده بسایند و از آن زمان بسوی آینه بنوشند و از این قبیل برای مجورین از تریب حبه صحت است که بگریزند و در غایت  
شیرین که حمواد بدست ناست و در شش بود و در سمنه است اود و در کشته تا نماند و در ضعیف تر گردد پس موزل آن را بر طبل بنوشند و بران سده ساعت و وقت  
تا آن حشر که در دانه از آن هموزن اودیه و دیگر بنوشند و تا عشاء طعام نخورد و غذای او بچوب ماکیان خربزه باشد و اگر سخته شراب سینه و سینه  
و اگر قبل عشاء شراب ستم نماید و قدح سینه و قیص صفت بنوشند بعد از آن خارج شود و طعام بخورد و بهتر باشد و دیگر بنوشند و در سمنه روز و نوبت حبث الهی بید یک کف  
بخیسند و اگر بکند بران کنند و از آن زمان بران بهر روز جانز بود و دیگر بنوشند و در سمنه روز و نوبت حبث الهی بید یک کف  
فوان سده خشک و شکریا سخته و واحدی درم با دم نقشه و بخواهد درم و سمنه روز و نوبت حبث الهی بید یک کف  
و بعد از آن در آن بقدر تحمل آن ستم نماید و اگر بکند بر طبل شیر تازه و دیگر طاب و یکسکه بنوشند تا آب برود و بران یک کف فانیه و یک کف

نسخه چوب دران







































بینه سنبیل زرش سازند و چند مرتبه در روزی از پهلوی به پهلوی برداشته تا بزود سبے برگردد

### فساد اطراف از شدت برد

گاه باشد که دست و پا از شدت سرمای سبگرد و متعفن و سیاه شود و بزره هر گاه که سرمای اعضا رسد جلگتفت شود و ساسم بنگردد و سبب حرارت و خون و اجزای عارضه بسوی آن متوجه شود و دل آن تجارت تحقق گردد و عضو را بسوزد و سیر اند و متعفن باز در اطراف گویند گاهی باز در اطراف و فساد آن حقان داده در اطراف دست و پا عارض شود پس جس که در دوامه رنگ میفرشود و امر متعفن و سقوط تدریج نماید و ایضا در نوزاد که سینه بسبب سردی گاه با هوا و پس کایت خشک گردد و سبب بر آن اودر اعضا و گاهی با سسکول آن بود پس کایت نیارد و کایا بر بدن را و آن تکلیف اندازد و پس اگر مزاج بارد باشد کایت بهجت آید و الا اولی که دم بعد هر روز و سبب لخلال حرارت غریزی چنانچه واقع میشود کسی را که شل فیلان تناوب کند و درین نوع صاحب و بجای طبعی عود کند و بماند که بر در رنگ را متغیر کند و بشهره را شلج سازد و تمامی از آن شوت راستا که سبب الغلغلی حرارت و محمود خون کند و موی را شل نماید یا معین کند و امر از آن بسیار شل نشیند و عدده دفعات شلج وجود علاج بر گاه سردی کسی را کرده باشد جلغور و ایضا که میوشاند و زود پختن آنش زود بکشد تدریج در دست و پا حرکت دهد و بباله و بر غشای گرم مانند زیت و سوسن و یا سمین چرب کند خصوصا بر گاه که لخلال و عاقر تر ج و فیلون و چند سیرت خلطیت در آن آید که باشد و ضما و قنده و سیر عاقل از فساد دست و درین باب سبب از فساد و فانی نیست و سیر و جزو خزان غرض از شایای حاره خرد و دروغی که او بسیار خوبت خصوصا و فیکه بر آن شرب صرف بخورد و خلطیت با شرب نیز فایده است و چای را با نباتا پشمی پیچیده بپزند و فوکن و دهنه چنان باید کرد که در آن ای توان جنبانیدن و اگر دست و پا بسیار سبب سردی را در کتب شلج و کرب و آخیز و با بون در آن شایای اطراف در آن همان نافع بود و گفته اند بهترین علاج آنست که اطراف را از درخت گینه نر تاسر اوزان بر وزن آید و اگر سبب سردی را که اطراف بگردد و سیاه شود و شود باید که شلج در اطراف را در آب گرم نهند تا آن تمام رود و خود بخورند و پس اگر کسی در کتب در کتب جل که در اطراف نهند و بعد از آن شرب بیک گرم را در آب و سرکه کشیده و در کتب در اطراف متعفن شلج نشان بداشد چرا که گاه که جاده باشد تا معصوم خفیه و طبعی گرمی که بر گاه سردی و سبب از بدیم سبب بیک شلج را بچشمانه تا مگر در پس خود آورده و چنانکه گرم باشد دست و پا در آن نهند تا آنکه آب سرد شود و عاده این بدفحات متوالی کنند تا دج را زایل گردد و بعد دروغ خلوق و فعاله بادرش طمس آن طلاء نمایند و مگر نیز دروغن یا سمین در آن آنکه جنبه نیز بچشمانه و دروغ طلاء کنند و آنچه درین اجهای خراسان را که میکنند آنست که گینه ملان فاجیه و راب خوب گرم کرده و بر صایع نوز حضرت میپوشند و فی الحال الزام نعل میشود و این همه باریب و پستی که عضو متعفن محرق نشود و بر گاه متعفن و محرق سازد پس تلپین او مسکه و دروغن گاه و کنند و بر گاه ندم شود و آنچه باطل شده باشد با همین گرم کنند و آنچه که متعفن شده باشد حاجت است و بر امر و فاعده علاج چنانچه در آنچه اهل کوبستان بیان میکنند آنست که بر گاه و ای ایشان از برف میسوزد و از شراب طلائی غلیظ مستوا تر میکنند پس درم سالن میشود و افتخار درم را نعل میکند و موضع احتراق را نرم نمایند تا آنکه حسن طایر گردد و بعد مسکه و دروغن ضما و دیکنه تا آنکه نرم بعد از آن بچشمانه و اما علاج اطباء طبرستان بر بعضی مردم و بر بعضی که فو نیست که تسکینه او سفیدی بپوش کرده باشد تا آنکه گرم شود و در حوض طلاء شود پس آنکه گینه در علاج اعضا و شلج و کف و کف و آنچه بر آن خوب گرم است که با هم است که با هم با درون رنگ و با خون و زنبه بنگار و فاعل آنست که این کمال و هیچ تلپین مواضع صلیقه میزدند و در علت محرم است این الیاس که گینه که سکه در ساق کنند و اما وای و در طلاء و در بسیاریت باشد و او می باید که شربت غلیظ به حفظ اطراف از سردی نماید باین طریقه باید که با لایق گفت مرتبه نهم مرغی و خربزه باید و باید را خوب بپوشاند و لایسما که در زرشالی بار شالی در د و با غلیظ کرد آن سردی و از بسیار باشد در مصالح گرم شل فاعل در خفیل و در تغیر کند و دستا و با با دروغن و فانی نیز فایده است و دروغن غلیظ تا درین گرم کند و بر گاه هواد شود و دروغن نیز فو شالی بپوشد و دست را در دستا فرو قلع یا سنجاب و فاقم داخل کند و بر گاه سردی رسد و اندک با دروغن و در حوض طلاء حفظ نماید بپوشد و با شلج قریب نشود و در حمام داخل شود و جامه را در خانه او وسط بپوشد و چون از حمام بیرون آید در سینه شربت تسکین بخورد







نسخه

که درین باب بنظر است و آن هر چه مال نیز نافع است کافوقه صوری ال که سفید هر یک چارده شغال گفته بخته مجموع بار و رغن کا و تانه که اسکن  
همه باشد در ظرف آینه که گداخته اول رال را ریخته و در سه جوش و پنج لیس که تار با دستور لیس کا فو بریزند و یک جوش داده و آتش فرو آورد و در یک کار  
که برای رغن و اندک گوشت حاصل و دفع گوشت فاسد و برای جراحت کند و زخم شکست و ناصه و نیز نافع است و چون رال را در رغن کخی در دستور  
داده و آتش سر و غریب شسته و نیز نافع بود و آینه را در پلهای گل برشو و کذا گل بنیز و کذا گل بنیز و کذا گل بنیز و کذا گل بنیز و کذا گل بنیز و کذا گل بنیز  
و اگر بسیار بسوزد و فو را چون تازه که گوسفند طایفه آب انارین بقدر زردی باشد که سر و کلو و یک بنجیر سیب لیموین ملو بنجان در گلاب عرق بید شست و  
و خدا استوریای زغال را و چوب مرغ که در آن ترشی انده باز شک با نازا داده افتاده باشد یا نان با برنج بپزند و کرا و و نیمه لیغامیه بپزند و در آن  
زیت خوشبو و نمک باریک سوده رسوخنگی آتش نهاده و در شکلی الی و آینه که برنج بپزند و کرا و آب برگ بارشک کذا آب برگ بپزند و کرا و آردان کذا  
اندر و سامن که آن مان اندازست آب برگ که نازا داده و آردان و در گ شک او سوده و پاشیدن و کذا آریسا شل غبار سوده و در رغن گل آینه که گداخته است  
تازه به ساقی که گداخته و آن گام باشد و کذا آرد و براده آبنوس و کذا پوست غزال سوخته خاکستر آب پاشیدن و کذا برگ نبات شل غبار سوده زرد  
کردن و کذا سنگ کوبه و زرد قز که آن هر چه است آتش سوختن و خاکستر او در رغن گل و صا و آردان و در واحد محراب است و آشت و در و فوس  
و غیره و مینو لیس که خدا استوریای فرد و کذا سنگین کا و کذا نمک و آرد و غسل و کذا ملا و مصری آب یا سر که کرده و کذا اطر فایر و رغن گل کذا کما  
تر سوده و کذا اطر فایر ششم تازه آینه که گداخته است و کذا پوست بچ آن بیکر که کذا برگ آن بیکر که کذا سرشیم یا بیکر که حل کرده و در گ سوس گفته بخته و کذا آب  
حمی العالم و سولین و کذا آب مورد و زیت و موم و کذا حب الاس و در رغن گل و کذا برگ آن سوخته و در رغن گل آینه که گداخته است و کذا شمع بقر یا بنزاده آینه که  
اقاقیه و سفید و بیضه و کذا اطر فایر و سوخته بر رغن گل و کذا سرخ بوم و در رغن گل آینه که گداخته است و کذا برگ توت شیرین سوده زیت خوشبو آینه که گداخته است  
بسفیدی بیضه و کذا خاکستر جفت پای کشته بر رغن گل و کذا گل قبولیا و آب براده که در و در رغن گل و کذا حب الاس و در رغن گل و کذا حب الاس و در رغن گل  
باریک سوده و کذا برگ خرد بخته کوفته یا عصا بر رغن گل آن و کذا سفید اب بر رغن گل آینه که گداخته است و کذا سرخ بوم و در رغن گل آینه که گداخته است  
یا سوخته بیکر که سرشته و کذا اطر فایر حله یا عا سنان یا آردان بر رغن گل و کذا اعصاره یا مسنا و کذا گل حله یا صغری و سفیدی بیضه و کذا برگ  
توت شامی بر رغن گل آینه که گداخته است و کذا پوست با قلعی ستر بارگ او و کذا آرسنیک الشهاب سفید اب و کذا مغر و عرق بیکر که کرده و کذا اطر فایر  
آینه که برگ الی که گفته بر زیت مخلوط کرده و یا عا سنان بر رغن گل و کذا اطر فایر کشته بر زیت و کذا اموی انسان سوخته بر رغن گل و کذا آستوخان  
بیکر که سرشته و کذا کدی و شک سوخته بر رغن کا و آینه که گداخته است و کذا اطر فایر بیکر که کرده و در رغن گل و کذا اطر فایر بیکر که کرده و در رغن گل  
و موم و کذا آب قوط یا طنج شک آن مخلوط بسفیدی بیضه و کذا اطر فایر بیکر که کرده و در رغن گل و کذا اطر فایر بیکر که کرده و در رغن گل و کذا اطر فایر بیکر که کرده و در رغن گل  
و صغری بخته بر رغن گل آینه که گداخته است و کذا آرد و جوشول آب باده و کذا آب کالج بسفید اب و کذا اسرق و موم و در رغن گل و کذا اطر فایر  
مغسول هفت مرتبه بسفیدی بیضه آینه که گداخته است و کذا قطن و در و زخم کاست بیکر که سر و کذا اسرق و کذا برگ کمر و در رغن گل و کذا اطر فایر بیکر که کرده و در رغن گل  
جلد که سوخته و کذا و در کذا کمر با کذا شامی سفید شک و کذا پوست بر صندوب که با کذا اسرق و کذا مغر و کذا اطر فایر بیکر که کرده و در رغن گل و کذا اطر فایر بیکر که کرده و در رغن گل  
و کذا پوست جو و ساق باریک سوده و کذا آرد و کذا پوست بخر صندوب و در و اسنگ و دوقاقی کندی رای قرح حادث از آن و کذا اطر فایر بیکر که کرده و در رغن گل و کذا اطر فایر بیکر که کرده و در رغن گل  
غبار سوده بر و آن نافع سوختن آتش است و دیگر از سرالاجیات حکیم علی حاکم که آتش سوخته باشد که آب برگ بارشک و کذا اطر فایر بیکر که کرده و در رغن گل و کذا اطر فایر بیکر که کرده و در رغن گل  
کند و بچا پند ساعت ساعت در جراحت تازه و کذا از سوختن آتش و کذا برگ و کذا اطر فایر بیکر که کرده و در رغن گل و کذا اطر فایر بیکر که کرده و در رغن گل و کذا اطر فایر بیکر که کرده و در رغن گل  
سبوح و کذا اطر فایر بیکر که کرده و در رغن گل و کذا اطر فایر بیکر که کرده و در رغن گل و کذا اطر فایر بیکر که کرده و در رغن گل و کذا اطر فایر بیکر که کرده و در رغن گل  
بر و کذا اطر فایر بیکر که کرده و در رغن گل و کذا اطر فایر بیکر که کرده و در رغن گل و کذا اطر فایر بیکر که کرده و در رغن گل و کذا اطر فایر بیکر که کرده و در رغن گل



صفر مرغ باد جو کا فوجیست و طای سر کفایت جو کثیره الباع سبغول ز سفید کند و صندل و ماد فوفرا با عسل بنام غلغله و روغن گل و طلا  
 روغن کعبه بعل سبغول ز جو کثیره و دیگر بقول صاحب خلاصه اگر در سوختگی آتش گرم افتد شاخ سپستان قندهار بگردان بیند که در دفع آتش بخت  
 و سوخته بارت را بچ و دوا برتر از نالدین آب میانه سفید است و دای سوخته آتش از بیاض و الزهر دم اول خون بر تازان را با نازنه بعد  
 سفید و بیضه گلگند پس از آن موم را در روغن کچک لخته آتش فرو اندازد چون سرد شود سفیدی بیضه داخل کند و عسل آن سفیدی که کاشوی  
 حل کرده بر پا چیده ساییده باشد و ایضا مشه که سوزش در کت و دای شدن دهن مرا سنگ کات سفید بر واحد یک توله که فوراً شربت بچک  
 شسته آینه خنجره زخم دوز و دوا سنگ بعد بین روغن گل مخفف است و عصا که کشیده نام دوا سنگ زهرا جو است و ضماد برای شربت  
 آتش مال که رسوت صندل سرخ کافور باب ساییده ضماد نماید و طلا که سوختگی آتش را دفع و دهن پرست اما کوفته بچک کفیه آبی مالند و باب  
 بر سر آن بریزد و بر آتش بچک تا غلغله شود و در کحل اندازند و زرد سفید مرغ یکد و سیاه سبز و چندان عسل نماید که مثل مرهم شود و طلا کند  
 ایضا جهت آید و رویدگی که در سوختگی هر یک دیگر نهد مسقر و گل سرخ چند آنکه خامند و عدس را بچک با گل سرخ و مرکب سیاه باند و طلا کنند و در قند  
 کتان را در آب سرد کرده و بچک سر ساخته بر آن افکند ایضا بعد از آنکه پوست از سوختگی افتاده باشد بکافور یک کفیه سفید و تخم مرغ قدی که  
 با مرهم یک ساییده طلا کنند و مرهم زهره منقح حکیم علویان سوخته آتش واکل را دفع است نوره هفت مرتبه آب شسته موم سفید یک بچک منقح  
 و روغن شک بخت الفصه غده از زهر شسته با فیه یا شسته یک کفیه منقح و روغن گل است منقح انواع دیگر نافع سوختگی آتش آب شسته  
 چهار جز روغن گل با روغن چغندر شستن موم سفید و زهره سفید قلعی یکجز و سیاه رابا یک آینه تلک مال کند و بکار بندد و زهره و دیگر در رنگ  
 منقح و سفید و تخم مرغ و دم الاغین عوض موم را داخل است مرهم سفید باب که برای دفع خارش و آبله که از بن بچک و جهت سوختگی آتش کفایت  
 موجب از نازنه است و زهره روغن گل است چهار دم موم سفید زهره کاشوی دوازده دم سفید بیضه شش سد که فوجیست و دوا دم اول موم در روغن کاشوی  
 فرو اندازد و سیاه داخل نماید بعد از آن سفیدی تخم مرغ بریزد که اگر او بیضه بیاض سوختگی آتش که پیش درخت روغن سیاه باند و آب گل کاشوی  
 و بگردان سیاه طلا کند و زهره سفید و دیگر که رنگ را روغن کافور باند و چغندر یک کفیه سیاه یا مسکه کفیه و طلا کند و آن مسکه آینه تلک و سفید و زهره  
 کعبه سیاه و زهره سفید و با روغن کچک آینه خنجره ضماد نماید و زهره و دیگر بوی سیاه و بعضی که زهره سوخته باشد و بعضی ضماد بزرگ و شاخ گل کند  
 که در زخم کال بر وید سفید و زهره سفید و دیگر از بیاض و دوا در رنگ مشک ساییده بپاشند و بالای آن روغن شیرین اندازند و طلا کند و ضماد بزرگ و کافور  
 نافع و اگر آنکه پوست درخت ترندی سوخته خشک بپاشند و بالای آن روغن کچک اندازند یا با روغن کافور آینه خنجره طلا نمایند در دهنش اند و موی  
 برویاند و دیگر برای دور کردن دغ سوختگی آتش قند را در آوندگی بپزند و با یک سوده در روغن کچک جهت دور کردن زهره و زهره طلا کنند و طلا کند و ضماد را  
 و بزرگ جامن سفید و دیگر جهت از نازنه ای سفید که بعد از سوختگی آتش باقی مانده ایدن بلبل و بلبل و آله باب ساییده لغایت سودمند است  
 و دیگر بعضی جوین میزنند که اگر جهت تمام بدن سوخته باشد بزرگ آله و دیگر که دهن چنان خشک که از نازنه بیست و شش موم سفید و زهره و زهره  
 کثرت چنانچه در بالا پوشش می اندازند و چنان که بدارند و کچک حرکت ندهند و زهره و زهره نظر کنند که چنانچه از نازنه جدا گشته باشد دیگر بر آن پوشند در زهره  
 جلد اصلی پیدا شود و منبج جلد سوخته از خود جدا جدا شده خواهد افتاد و اقول حذوق مسی که گوید که حرق با احتیاج باد و باید باشد که جلد که در  
 بیه را نگارم با سرد کند و دفع مسکه از نازنه گل کفیه نالوزن چون مسکه مروج باب طلا کنند و چون در ساعتی که سوزد سفید و بیضه روغن گل  
 طلا کنند آید را منع کند و ایضا نفع آن که که بزرگ کفیه حلقی تر و بزرگ کفیه حلقی تر و آب غنچه تلخ بر واحد یک و حادیک اوقیا اندازند و مخلوط کرده ضماد نمایند و چون آبله  
 افتد نفع کند ترا عدس منقح را بگل سرخ خوب بچک تا ندهد بعد از آنکه در سوختگی آتش نفع کند و ایضا آنرا نفع کند و موم روغن گل







خارج علیل گیرند یا یکی آن حوی خروس و بسوزند و فاسکستار و دیگرند و بار یک بسایند و دیگرند و بار یک بسایند و بعد بسفیدی مضغه  
 دروغی بنفشه برین سوزند تا کمال شل می گردد و صورت و صورت تخلف و دریم کافوری شود و تربیت او بکار کردنی تسکین او دروغی بنفشه کشته بعد از آن  
 برنج خاکی و بمرات بشویند و دیگرند تا آب افشک شود و بعد بار یک کوفته بچینه سوزم ازین آرد و شل و افشکستاری بایکایان و نمک لال ازین هم ساختند و  
 بکیم درم و دیگرند بعد از آن سرب محلول یکدم سفیداب ازین یکدم و نیم گیرند و بهر دارون جمع کرده دروغی بنفشه بکن افشانند و بهر دارون بسایند و بعد از آن  
 تا بار یک گردد و شل شود و بعد بچینه سوزم ازین آرد و شل و افشکستاری بایکایان و نمک لال ازین هم ساختند و  
 بطریق طلا برای سوخته استعمال کنند و باید بست که این هم را در حرق ناز با عصاره ای که تا به نیک است و اما در اعضا غیضه و سیم می بریم بعد از آن  
 لعاب میوه و شیر و مغز ساق بقر زیاد کنند و طلا نوده بطله خفیف برینند و اما در می که حالینوس در قاطا جانس در عارضه ناز استعمال کرده و نیک است  
 قیر طبری دروغی بنفشه سازند و بعد بار یک سفیداب و اندک مرداسنگ اندازند و دیگرند و ندری سبب سفیداب یا جابر باش برین که درون اندازند و قدری  
 دماغ لکین و اندک سرخ ازخند درون بسایند و بعد از آن که ندرین باشد و حل کنند و استعمال نمایند و اما در می که درم کرده و دیگرند و ندری سبب سفیداب یا جابر باش برین که درون اندازند و قدری  
 یکدم مرداسنگ یکدم نونیا و شل درم ترطاس صری سوخته یکدم بعد از آن که ندرین باشد و حل کنند و استعمال نمایند و اما در می که درم کرده و دیگرند و ندری سبب سفیداب یا جابر باش برین که درون اندازند و قدری  
 هر بهرست قیر طبری دروغی بنفشه سازند و بعد بار یک سفیداب و اندک مرداسنگ اندازند و دیگرند و ندری سبب سفیداب یا جابر باش برین که درون اندازند و قدری  
 سکه بچینه کتاسطبر و بار یک گردد و علامت خوبی او است که سفید شود و ازین ندری مرداسنگ زایل گردد و از این سبب ندری سبب سفیداب یا جابر باش برین که درون اندازند و قدری  
 اندازند و شسته بچینه کتاسطبر و بار یک گردد و علامت خوبی او است که سفید شود و ازین ندری مرداسنگ زایل گردد و از این سبب ندری سبب سفیداب یا جابر باش برین که درون اندازند و قدری  
 حرق ناز با عصاره ای که تا به نیک است و اما در اعضا غیضه و سیم می بریم بعد از آن  
 سوخته برین خوف سفیدی رنگ باشد و اندک خنای سوخته و قلیلی سرمرز زیاد کنند چای برین و دیگرند و ندری سبب سفیداب یا جابر باش برین که درون اندازند و قدری  
 سبیل باز از این است که با دیگرند و علاج برین بران کنند مثل شیطرج در سر گوش داده که این را چون بران موضع طلا نمایند و اگر استغیر کردند و بران قیر تا  
 زمانی در زانوی ناز و بعضی احوال استعمال راغ بارزدند و قیر جلد خور کرده اند و صورت دماغ باردار است که دیگرند و ندری سبب سفیداب یا جابر باش برین که درون اندازند و قدری  
 حتی که بعد بسوزند و بعد بر سر کشند و نیم حلق علاج کنند که این بکنه و رنگ استغیر کرده اند صاحب کامل گوید که با عصاره ای که تا به نیک است و اما در اعضا غیضه و سیم می بریم بعد از آن  
 بران سفید بکنند و با عصاره ای که تا به نیک است و اما در اعضا غیضه و سیم می بریم بعد از آن  
 سر تر بران طلا نمایند و دیگرند و علاج برین بران کنند مثل شیطرج در سر گوش داده که این را چون بران موضع طلا نمایند و اگر استغیر کردند و بران قیر تا  
 دماغ و عصاره ای که تا به نیک است و اما در اعضا غیضه و سیم می بریم بعد از آن  
 و سنگ ریزه که ازین و اما از این ندری سبب سفیداب یا جابر باش برین که درون اندازند و قدری  
 گردد استعمال نمایند و با عصاره ای که تا به نیک است و اما در اعضا غیضه و سیم می بریم بعد از آن  
 تبدیل آن کنند پس هر که میسب سکر شود بچینه کافوری از آن قیر منع کنند و طلا نمایند و آن نیست که دیگرند و ندری سبب سفیداب یا جابر باش برین که درون اندازند و قدری  
 بعد از آن آرد و سفیدی مضغه دروغی بنفشه بکن افشانند و بهر دارون جمع کرده دروغی بنفشه بکن افشانند و بهر دارون بسایند و بعد از آن  
 بکیم درم و دیگرند بعد از آن سرب محلول یکدم سفیداب ازین یکدم و نیم گیرند و بهر دارون جمع کرده دروغی بنفشه بکن افشانند و بهر دارون بسایند و بعد از آن  
 تا بار یک گردد و شل شود و بعد بچینه سوزم ازین آرد و شل و افشکستاری بایکایان و نمک لال ازین هم ساختند و  
 و نیم گرد و برنج طلا در بران است و اگر احتراق عظیم کشاید و قوت صاحب از آن موافقت کند و ندری سبب سفیداب یا جابر باش برین که درون اندازند و قدری  
 ماده بسوی آن زیاد گردد و چون متعرق شود بریم سفیداب علاج کنند پس اگر قیر علیظ شود و تسکین نیابد بریم نوره معالج نمایند و صفت او است  
 که لکب صاف سفید که از آن در صحت استعمال میکنند و بار یک بسایند و دیگرند و بار یک بسایند و بعد بسفیدی مضغه

نسخه چهارم

نسخه پنجم

نسخه ششم

نسخه هفتم



در کنند و آن آب را بکافور اندازند تا آنگاه که به سه ششده آب صاف شود پس آب را بریزند و آب را بکافور اندازند تا آنکه در دو وعده بروغن مورد حمل  
 بروغن گل نام باهم برنهند تا هموار گردد پس استعمال نمایند و اگر در شدید باشد تا آنکه کافور را در آن مخل کنند تا آنجا که تسکین میجوید و سفیدی چشم برطرف  
 چون بروغن گل را به جهت پاک کردن آلوده برانند و اگر حاجت تجفیف باشد علاج این دو اکنت نیز در صورت شش و در حیطه سینه و غیره است  
 و کافور سوخته و واحد و در دو وسایده باشد بعد از آنکه بروغن گل چرب کنند که این درین علت میعدیل است و یا استخوان را بکافور سوخته و  
 بروغن گل اخته برانند و با یکدیگر عدس قشر و راک که نصف و پودر زرد و وسایده بران سفیدی سفید در روغن بنفشه انداخته و کافور را هموار کرد  
 پس بر روغن گل را بکافور اندازند و اگر در آن کافور را در آب بکافور اندازند و اگر در آن کافور را در آب بکافور اندازند و اگر در آن کافور را در آب بکافور اندازند  
 بروغن گل را به جهت پاک کردن آلوده برانند و اگر حاجت تجفیف باشد علاج این دو اکنت نیز در صورت شش و در حیطه سینه و غیره است  
 کوفته بروغن گل را بکافور اندازند و اگر در آن کافور را در آب بکافور اندازند و اگر در آن کافور را در آب بکافور اندازند و اگر در آن کافور را در آب بکافور اندازند  
 مسیحی که گشت با جهت طلاء کردن و این طلاء را در کافور اندازند و اگر در آن کافور را در آب بکافور اندازند و اگر در آن کافور را در آب بکافور اندازند  
 ابن السیاس گوید که اگر در سفید باز بریزد و در آن کافور را در آب بکافور اندازند و اگر در آن کافور را در آب بکافور اندازند و اگر در آن کافور را در آب بکافور اندازند  
 سفید باهم زده و بر موضع طلاء نمایند و اگر آنگاه باشد و بان درد و سوزش سخت باشد بر موضع مسکین سده و کافور را در آب بکافور اندازند و اگر در آن کافور را در آب بکافور اندازند  
 بشم افشرد و مشک سفید برشته و با جهت بر روغن کافور و در آن کافور را در آب بکافور اندازند و اگر در آن کافور را در آب بکافور اندازند و اگر در آن کافور را در آب بکافور اندازند  
 و بر هر موضع سفید باهم زده و بر موضع طلاء نمایند و اگر آنگاه باشد و بان درد و سوزش سخت باشد بر موضع مسکین سده و کافور را در آب بکافور اندازند و اگر در آن کافور را در آب بکافور اندازند  
 بامیت کند و آنرا از عرق حبیب نماید پس بر آن کافور را در آب بکافور اندازند و اگر در آن کافور را در آب بکافور اندازند و اگر در آن کافور را در آب بکافور اندازند  
 و این را بدانند که در این بسیار لطیفه را خاطر دارند و اگر در آن کافور را در آب بکافور اندازند و اگر در آن کافور را در آب بکافور اندازند و اگر در آن کافور را در آب بکافور اندازند  
 حرق ندارد مخصوص است از آنجمله در آنجا که آب است و قریب است و در آن کافور را در آب بکافور اندازند و اگر در آن کافور را در آب بکافور اندازند و اگر در آن کافور را در آب بکافور اندازند  
 آرد و برنج سفید را شکسته و با جهت بر روغن کافور و در آن کافور را در آب بکافور اندازند و اگر در آن کافور را در آب بکافور اندازند و اگر در آن کافور را در آب بکافور اندازند  
 آنهاست و عاقبت حرق انزوم طینه است خصوصاً طین قویا و هر چه سفید باهم زده و بر موضع طلاء نمایند و اگر آنگاه باشد و بان درد و سوزش سخت باشد بر موضع مسکین سده و کافور را در آب بکافور اندازند و اگر در آن کافور را در آب بکافور اندازند  
 و آب کشته و در آن کافور را در آب بکافور اندازند و اگر در آن کافور را در آب بکافور اندازند و اگر در آن کافور را در آب بکافور اندازند و اگر در آن کافور را در آب بکافور اندازند  
 آنچه مفتح و مرغی مثل روغن باشد استعمال نمایند و اگر در آن کافور را در آب بکافور اندازند و اگر در آن کافور را در آب بکافور اندازند و اگر در آن کافور را در آب بکافور اندازند  
 دوام را بدینست که این دو را کافور را در آب بکافور اندازند و اگر در آن کافور را در آب بکافور اندازند و اگر در آن کافور را در آب بکافور اندازند و اگر در آن کافور را در آب بکافور اندازند  
 و آب را بریزند تا آب برسد پس موم را از آن تا موزج گردد و در آن کافور را در آب بکافور اندازند و اگر در آن کافور را در آب بکافور اندازند و اگر در آن کافور را در آب بکافور اندازند  
 از روغن گل که در آن کافور را در آب بکافور اندازند و اگر در آن کافور را در آب بکافور اندازند و اگر در آن کافور را در آب بکافور اندازند و اگر در آن کافور را در آب بکافور اندازند  
 سخت نباشد و آب را در آن کافور را در آب بکافور اندازند و اگر در آن کافور را در آب بکافور اندازند و اگر در آن کافور را در آب بکافور اندازند و اگر در آن کافور را در آب بکافور اندازند  
 مبارک است بر کردن در آن سر و در آن کافور را در آب بکافور اندازند و اگر در آن کافور را در آب بکافور اندازند و اگر در آن کافور را در آب بکافور اندازند و اگر در آن کافور را در آب بکافور اندازند  
 و سفید باهم زده و بر موضع طلاء نمایند و اگر آنگاه باشد و بان درد و سوزش سخت باشد بر موضع مسکین سده و کافور را در آب بکافور اندازند و اگر در آن کافور را در آب بکافور اندازند  
 مطبوخ و گل را بر سر که با جهت بر روغن کافور و در آن کافور را در آب بکافور اندازند و اگر در آن کافور را در آب بکافور اندازند و اگر در آن کافور را در آب بکافور اندازند  
 و در صورت نوروغی که در آن کافور را در آب بکافور اندازند و اگر در آن کافور را در آب بکافور اندازند و اگر در آن کافور را در آب بکافور اندازند و اگر در آن کافور را در آب بکافور اندازند  
 پس که در آن کافور را در آب بکافور اندازند و اگر در آن کافور را در آب بکافور اندازند و اگر در آن کافور را در آب بکافور اندازند و اگر در آن کافور را در آب بکافور اندازند

و در آن کافور را در آب بکافور اندازند و اگر در آن کافور را در آب بکافور اندازند و اگر در آن کافور را در آب بکافور اندازند و اگر در آن کافور را در آب بکافور اندازند







[illegible]

احترق جلد از بلا در

[illegible]

## حراعات

جراحت تفرق انفصال باشد که در گوشت حادث شود و بنیز زیر نمکند و آن با سبط بود و مادر که سبط است که از اعراض دیگر چون درد مفروق انقباض  
مواد و سوء مزاج و سوء ترکیب خالی باشد و جراحت مرکب است که بان مرضی که در گوشه سود مزاج بدن و اشتباهی آن و شل در دم که عظم قطع که عصب  
یا با اعراض دیگر باشد مثل شدت درد و فساد و تخم و تخمین و گوشت که در اعراض سبط در جراحت و فروع است که بان امری دیگر مقتضی علاج و دیگر مقتضی نباشد و از  
مرکب آنکه بان مثل مجرم و انفصال و مقتضی باشد با جمعه و با صلا و از ان با صغیر باشد یا کبیر یا مستوی الشفات یعنی بر دو لب و چهار لب و دو لب که در لب  
یا سه لب و بر دو لب و غیر مستوی یا غائر و یا غیر غائر یا منفصل المعضه یعنی آنکه باره گوشت از ان جدا شود و یا نافه یا ساطن و یا غیر نافه و غیر ساطن و یا غیر نافه و غیر ساطن  
و در نوع است یکی آنکه شکاف راست بود و دوم آنکه شکاف گرد و بدست و هر اکس سلول و از وی جدا و جدا می گنجی گوشت از ان فته باشد و نیم که غیر نافه و











[illegible]











































سوم موضعی	
<p>و این گشت که غشا قطع شود و تا استخوان رسد و استخوان گشتن گرد و با کس در اکثر حفاظت و از هر پوست تا تشنج روی ملک پیدا نشود و از این جهت دروغ گفته و اندکان پیشوند و واجبست که در جراحت تا مل نمایند که اگر وضع باشد و عایت آن کنند که تشنج نگیرد پس اگر تشنج شود صحت متمتع گردد و چون تشنج شود سبیل او آنتست که علاج باین مرجم غسل نمایند بکبر نمک اگر سوخته و در آستنگ سفید یا در جاکید مرجم برون بروغن زیت ساخته این را دید بران ملائذ و از آتش فرود آورده اند که غسل سفید بران در زعفران مخلوط گردد و اندک از آن بر تاشق گرفته بکفن دست نمود و چون کنند تا مرجم شود بعد بران جراحت که تشنج گرد و بنشد که از اجلا در بعد هر مرجم موافق رو کنند و بتدریج مرجم بر این جراحت چون وضع باشد مرجم بلیست که از شحم و مر آستنگ و سفید یا سازند و معالج چند نماید که جراحت ختم نکند تا آنکه در استخوان مرجم قوی ملتزم گردد و مرجم بران ننماید و قهقش جلدها منحل شود و اگر نبات لحم متمتع گردد از مرجمست که تا مل نمایند تا استخوان بسیار صلب شود تا آنکه مثل الگین گردد و در بسیار و بسیار شود پس اگر چیزی از اینها باشد با تخم ترش شده معمول از آن پس بس یا تیز بکشی که جراحت آن شکل را واجب کند بخراشد که چون از بخراشد گشتن بکشد</p>	
چهارم	
<p>و او آنتست که چون جراحت بر استخوان قطع شد گشتن گزیده و نشاء مضرت زسان پس اگر از بی استخوان تفرق نشود سبیل او اینست که اگر ممکن بود از آن قاع و سستی کنند پس علاج که در مخد گشتن باید کرد و باید که موضع استخوان را از زانو و طول و در مرجم باریک کوفته تاب سرشته خنما کنند بعد علاج کنند بر و کنند مسادی باریک بسود و سبیل و شراب طبعی منقعه سرشته بقتیلا و در بعد از آن بر مرجم علاج کنند</p>	
پنجم	
<p>و او آنتست که استخوان از موضع خود نقل کند و خارج گردد و اندک یا بسیار سبیل پس این گشت که از زیر استخوان نکند از اگر کج و کول باشد و جراحت را از استخوان پاک نمایند بر کنگار از آن قدری از زیر استخوان بانی مانند اسحام را منع کند بعد هر مرجم روانه گوشت علی کنند و غذای بعضی کله بپا و عضله لحم سازند و حفظ مزاج او نمایند و مرجم را در اجسب و خوب صورت جراحت و تغیر آن تبدیل کنند</p>	
ششم	
<p>و آن جراحتیست که با مال داغ رسد و این غشای رفیق است که در داغ پیچیده و از مرجمست که از هر حفاظت نمایند و معالج از رسیدن شمع یا مال داغ را در حاضر که بر کنگار که موضع بران رسد بران غوث ملالت بود و اگر او بر سد غوث تشنج جزو بران باشد و از افتادن چیزی از زرع و از او مال امر او از نفس جراحت اجتناب نمایند و معالجش ببلایج نافه کنند تا تمام طمط و خیاط و کت و دیدم کسی را که جراحت از قهقش و ایجاد کردی که داغ پوشاده شده و زنده ماند و متمتع نیست که شود پس هرگاه طبیعت بران لحم و تشنجی تشنج نماید و جز و شکست از داغ پیش از صحت نزدیک باشد و از این طبعی واجبست که با کنگار داغ او را برگزیند و بران غم نکند بر کنگار گاهی صاحب جراحت ملاک شود و این برترین انواع جراحت مذکوره است</p>	
جراحت عصب و عضله	
<p>فهمیدگی گوید که تفرق واقع و عصبی گردد طول او باشد و آزارش گویند اگر کشه العود نباشد و شخ نامد که بزمین باشد و اگر عرض او بود و از زیر کنگار گشتن که عرض فسخ یک یعنی وارد و آن تفرق اتصال واقع و طول عضله است و مع و کله کشه الا جز و قاشی و داغ بود و دیدن که عصب را بسبب کثرت حس شدت انقباض بدماغ و تفرق و جراحت اوجاع شدید و آلام عظیم واقع شود و گاهی با آن خلط عقل تشنج و تشنج بود و جراحت واقع و طول عصب یا سبیل از آن باشد که در عرض او تشنج میفرماید که چون عضله را فسخ عارض شود بران سبب میان اجزای او تمدید یا از تفرق اتصال عارض گردد و لا محاله سوی آن خون بسیار زیاد و این ضرر در مرجم پسید که در اکثر احوال او اینست که در آن خون جمع شود و تشنج گردد و بهر کنگار تشنج را جراحی تحلل کرده و در آن سوزنی بر او بکشد و واضح است</p>	

علاج امراض موضعی و داخلی



































شمال و جنوب است که بر این پایه از او به نام آن فرسود و او اسکینه بلخ النفع است در چنین ظرف الدم اجزاحت باشد بر آن که منقطع شده باشد بگردان آب که  
و قطعاً در دم الاون و صبر و جبین مثل سر مسوده و دیگر بیدار باریک دوالا در سفیده برینه کوسه در روانی دیگر از غش در اجزاحت و داخل کنند  
و بر آن دوا می سطو بسپار پاشیده و بر بند و انداختن بر آن باریک گردانک و از جیغ به درجایده در اجزاحت بکنند و با شکر گوش و سفیده برینه  
تر کرده در صبر و در دم الاون و سر مسوده آلوده در اجزاحت نشوند و میند و اگر شکر گوش نباشد برینه باریک قطع با شکر شکلیست استعمال نمایند  
و بدانند که او به هر چه جوید و در موضع زخم بود چون خشک بماند چند آنکه شکر عیار کرده در اجزاحت از موضع زخم الدم باشد نفع بسیار بخشد و خصوصاً  
اگر و اگر آنرا حل اول آن است و آن را چون خوب و خوب و دوار و خوب و دخت زینک و اصل السوس و غیره خانه کند که خوبتر ماند که دانند آن شفت

الورسما

[illegible]

نسوب شوکر و فصل و سلی و غیر آن

یعنی طایفه کین خادیه بیکان و سنان را ندانان باطله است لالی کرده میشود و معمول سنان و سوات را با خلد و اعلی و ارضای کینه کبرج و با  
در قله بستی و موت سریع و باره کبرج خون اکف نامک و حاجی البیض الفقه و ... و کبرج خلد و تاشان کبرج بول و تاشان خرد و تاشان کبرج بول































[illegible]











سوخته و کوفته و موم در آن اندازند پس لال پس سسکه را برشته میان سرانند و آتشش فرو گرفته نیل متوسه انداخته بکار برند

علاج قروح غائر و کوفت و خراش

شیخ الرئیس و یلانی مینویسد که در علاج این قروح احتیاج بر کردن گوشت آن افتد و این حاصل نشود مگر بتکثیر غذا و خون و باید که درین علاج آن رعایت حال بیمار باشد بلکه از سزاوارست که مقدار کاکول مقدار ریح باشد و در اکثر مقدار آن کمتر از مقدار زانده صحت باشد چه بضمیمه لایق صفت شود و پس بطبیعی محتاج شود ولی بضمیمه تقطیل مقدار غذا و برای تولید لحم بتکثیر غذا و این بطریق ممکن بود که افتد یا بجای نماید که مقدار خلیل و غذای کثیری تا سبب قلت مقدار و بضمیمه جید باشد و بسبب کثرت تغذیه و خون زیاد شود و آنچه غذا را منجمد خفیف است و درین قروح احتیاج دارد به خفیف و تخفیف و تقطیر و زود افتد پس و اما وجود بودن او نسبت لحم جالی منفی نر باشد و واجب است که وضع این قروح وضعی باشد که در آن صدمه محسوس نماند بلکه از آن سبب آن که در لال و نفاغ جالی وضع نمایند و در آن پنج قروح از عضو سبوی فوق و در آن و اسبوی سفلی باشد و بترت و اگر کوفت این باشد و انسان از قروح قطع ریح بکف نصبه بطبیعی ممکن بود و عمل آن در آن اگر ممکن نباشد لایست رشق قرحه سبوی پنج از سبق مستفاد گفت باقی نماند یا از احداث سیل و منفرد ریح و غیره و در آن او بجهل است و درین حال عضو را تا امل نماید که آیا درین عمل خطر بدان حادث شود و این پس هر گاه این کار کنند قرحه را بر باطل نمایند یا این طور که گفته اند از آن او کنند و انتها سبوی پنج که از آن کشاده ده داده اند و در اول بخلاف این نیستن محکم در طرف بلند درود و بگویند و بدینش چنان آید که بحد در آن در آن عضو و درم کردن آن رسد و سزاوارست که شکاف با سفلی از جانب ریح جمع و بگویند و داده اند بفتش در در آن خراش آن سبب کنند و میباید که در مثل این وقت ضامت بتغذیه ریح نصب نمایند با هر طور که غذا را و لطیف صلاح الحور باشد و در آن جلا و لایق و الاضعا افتد و بقیه بجا و نماید که آن محل غذا بخورست بعد پس از شکاف بالای قرحه تا موضع شکاف میند و بعد از آن اگر میند که در قرحه رطوبات قیمه را بجزر که در آن جلا و تقویت باشد ریح عمل در شرب ریح غش که گفته یاب آب آن و شراب مذکور یاب آب درای شور و شراب مذکور در آن نر نمایند و اگر سبوی آن داده و در آن اول و تقطیر بدن از آن داده که بعد از آن صلاح غذای خلیل نماید بطریق مذکور شد پس در آن آبی که شرب میانی آن در آن گفته باشد و شرب غش آن اضافت کنند و بزاد رسد و حال قرحه بجزر که در آن تقویت و کشیدن باشد طایفه نماید تا انصباب داده سبوی آن که در دو و اگر طبیب را شکاف آن که چون بود و بشدت در احوال فیکه با دوریه منبسطه که بتغذیه خود اشیات او را بسبب قدرت یکدیگر باطل کند شغل نماید و نر هم سهل را تجر بر درم و جید با لایق تقویت سمکات تخاج می بخشد و چون فطره بدن او رسد و نر نماید بسیار بختی است پس سو فطره بدن پس را پس آرد که نر و چون ترک مخانی کنند در آن جلد یک ملتصق نشود و لیکن ممکن است که جلد خشک گردد و در روز و شب جلد صحت نماید و قروح غائر و کوفت و خراش را و در تقطیر با لایق میکنند و در آن گوشت میروید که در آن سبب است که از زنا قات یا البشامل رسانند و خصوصاً چون شکل او چنان بود که در تقطیر با لایق نصب بجزر بدینش کفایت کند و چنانچه بماند و اگر درم و عمل از انصاف است و خصوصاً مغز و بشراب و آب خاکستر غسال قیمت قرحه خلیل و لایق تقویت آن نشوند و آب درای شور و ریح آنست که آن عمل را تخفیف نماید و آب شرب است و مع ذلک با لایق تقویت و اسبوی سفلی قرحه است پس اگر درم باشد چرخ از اینها صلاحیت ندارد و در شراب و درین قروح و اجابت که بر آن بالای ادویه در باطراف و قرحه مطهر بجزر که عضو سبوی آن در صلاح و احتیاج مزاج خود باشد و احتیاج اسبوی آن در مقام و است گرمی و تیزی هر چه استعمال از داخل بود و میند تا در آن قرحه بجزر که مطهر و دانی باشد که واجب بود و دلیل از انصاف قرحه قلت سیلان ماده و بکفایت اسفالت و گاهی از آن بدینش قدرت و در اطوبات تابا یکدیگر با لایق انصباب نماید پس شکاف در دو و سبب میگوید که قرحه غائر و کوفت باشد که از غور و کف مانند و اگر تنگ صلب که از شرب و غش را صحر کند و در حال غور و کف نماند باید که علاج آن با شای نیست که نمک در آن در با قدر ریزند و از ملوهم بجزر قروح و نسبت لحم باشد و ریح که گفته استعمال نماید شرب مرم و ترش بکافه سوخته بعد از آن گوشت معلق معتدل در آن بودید که با لایق تقویت آن علاج کنند و با لایق صلاح یا بعد مستعدان را که در درین قرحه را زود تا بالصلح حاصل آید که از آن تقطیر و غسل در آب کنند و در آن را که نماند تا از آن

علاج قروح غائر و کوفت و خراش  
 بلعلاج امراض متفرقه  
 ۴۲۳  
 علاج قروح غائر و کوفت و خراش  
 بلعلاج امراض متفرقه























































































































بعده بمری میزند و بعضی مذاق از ابله اس صناعت لصوق مثل زفت و گرسنه و مغاش و خوردن چیز کچک و کولون باشد و قوت لبستن بندنیل از دهنه  
منع کرده اند و گویند که این لعان را عمل اگر نکران وقت انعقاد است این همه در کسر ساقیست و کلام و لا بیچاره او حق را بشد باقی مانده است اگر درم حاکم  
باشد و علاج آن که بگوید و شمع را با چوب کند و کلفت گوید که چون چوب استخوان از تنم در دستکاری بر خطمست و البته از استادهای دهر می باید که بگوید تا باقی بماند  
در کسر عضو و درم و بجا قانون کلی آن اقتصاد نمودم تا اگر استاده حاضر نباشد و ضرورتی افتد فی الجمله در کار کردن

خلع و دوش و دهن

خلع آنست که مفصل از جایی خود جدا شود و آنکه درونی آنست که مفصل از جایی خود رود و بجا بی سمل کند یکس که تمام بدن از نیاید و چون دوش آنست که از  
والد عارض استخوان شود از ضرب با سقط در آنکه نفوق اتصال حادث شود و گاهی بی مفصل از لاری دیگر عارض شود و آن آنست که در گذرد و بطول طبیعی او را  
شود و پوست با خلع زرمه گسمل از خلع شود و این کثر در دهن و ران عارض گردد و این سبب استرهای با هالت محیط آن کثرت ترش و بود و بعضی مردم  
برای خلع مفصل مستحب را بسیار باشد بهر که کافر مفصل ایشان غیر محرم بود و قضا که اندران با شغیر مایل بود و بطبعه بلال نظام را بود و چون کثرت  
یک میخیزد و خلعت رقیق با رطوبت قابل تمدد بود و گاهی ران رطوبت از خلع بفریزد و یکانه در تن می استخوان که در اعظام مفصل داخل می کنند  
و بعضی مفصل سال از خلع و بعضی صاحب از خلع و بعضی متوسط از خلع اندکین سمل مثل مفصل که یعنی زانو است سبب سلامت باطواد و ایضا  
سمل از ارتداد بود و بسیار است و مفصل منکب تر سبب آنست در دم لاغر و زنده و اما صاحب از خلع مثل مفصل آنست که این بعد از خلع مستحسن  
مفصل مرفق است و دهن را و این را صاحب است و اما متوسط مثل مفصل سر است و بعضی صاحب از خلع بود و در سمل که این باشد و عادت کراخ بسیار است  
با طبع بود و با عارضی و گاهی بی آنچه مفصل از خلع خلاصه از سمل پوست سخت کننده را باطواد و در سمل کثرت گوشت که اگر آن و اندام درم لاغر و سمل  
و ایضا در آن شود و گاهی بی خلع سمل از سمل از خلع عارض گردد و سبب از اسباب سمل از ارتداد و نیز در خلع چنانچه چون درک را استلاطی رطوبت عارض شود  
و از خلع و سمل گردد و معرک از ارتداد سمل بود چنانچه صاحب عرف السمل عارض گردد پس زهر از درک دست سمل و خلع شود و باقی سمل اگر در  
و باید که خلع ببرد و در ارتداد و باید و این خلع باطواد و بعضی صاحب از خلع آنست که با آن سمل شایان را باطواد که استخوان را با خلع و کثرت  
میکنند منقطع شود و این سمل که بیست و پنج حالت طبیعی و چون کند و این اکثر در سر و گرد و پس در سر و زانو و در زدن قدیم زانو و کعبین و خلع قبیح تر از کسر بود

علامات خلع

آنست که شکل عضو متغیر شود و در مفصل مخاک و گوی غیر معمول پیدا شود و حرکت مفصل باطل گردد و چون خلع و بعضی دیگر که بی سمل است  
او باشد قیاس کنند تفاوت در لاری و کوفت قیاسی و کجی و ممکن حرکات پیدا باشند و این در ضلع سر باطواد مع کثرت عارض شود بهر که چون خلع شود  
در سر باطواد و حتی آنحضرت خود غیر معمول عارض گردد و در زینل تو سر باطواد و ظاهر شود و مثل که در وضو ظاهر و در خلع کثرت و در خلع مفصل پای عارض شود و ظاهر  
از این در مفصل گردن بود و چون سینه که مفصل حرکت نمیکند باید که خلع است تمام باجمعه در خلع یک که بعضی میگویند که در آن کشاده دارد و در اندام ابر  
یکدیگر نباشند و در ضلع ترقوه یعنی خلع گردن آنجا مخاک ظاهر شود و دست بر سر زانو و خلع منکب یعنی دوش که بر آمدن و کجای باز رفتن آسان بود و  
بعضی تو بلند می رسد و بر سر است که انگشت تفحص نمایند و سر دوش که بود و مخاک دوش که نباید و مافی آن دست از بطول و نشیند و هیچ حال است  
بر بلور سر که بعضی در دهن و سینه و دست با انخوان و در حرکت و شمار توان کرد و در خلع مفصل گردن یعنی سرن که بعضی در داخل خلع شوی و پای سرن  
نسبت پای دوم در زانو گردد و زانو و مفصل بن ران دو تو گردد و پیچ و ران برآمده و اما سینه نماید و اگر خلع باطواد و پای و کولون باشد  
فصلت به دوم و غیره که ران در مخاک رود و در مخاک و از خلع تو دوم و استخفاف ظاهر گردد و زانو بعضی در داخل سمل نماید و اگر بعضی در تمام خلع شود و بعضی  
برسطاق خود قادر بود و نشانی او ممکن بود و ران شایه و اگر از اندک ششی که در ران خود را بگوید که از اندک ششی که در ران خود را بگوید که از اندک ششی که در ران خود را بگوید

علامات خلع  
و بعضی صاحب از خلع  
بود و در سمل که این  
باشد و عادت کراخ  
بسیار است

منه



در این بسط و قبض هر دو معتدل بود و سران در موضع قریب معتدل باشد و در آن نبود پدید آید و در آن استرخا حادث شود و رفع درک فزنی البتة بر نشود
<div data-bbox="394 187 614 225" data-label="Section-Header"> <h3>علامات وسنة و دهرین</h3> </div>
<p>علامت دینی آنست که در مفصل موضع بلند آنکه کاواک ظاهر شود و از جانب مجاری او که پست بود و توله می آید که محسوس گردد و جمیع حرکات بآن حدود نشود چنانچه در رفع و ملکا آن حرکات در بعضی جوانب ممکن بود و علامت دهرین دویی آنست که در آن عضو درد و کوفتگی پیدا بود و مع ذلک جمیع حرکات ممکن باشد در هر جانب لیکن بعضی حرکات آسان بود و بعضی دشوار</p>
<div data-bbox="394 344 614 382" data-label="Section-Header"> <h3>علامات استرخای مفصل</h3> </div>
<p>آنست که عضو گویان نمایه و چون آنرا از دست بردارند یا بهر نحو آنرا بر چیزی قائم کنند بر ضلع طبیعی خود یا بر گرد و بر غیر تکلیف و باز چنانکه از دست بمقدار خاصی رجوع نمایند یا بیضا خاصه است که در مفصل در وجود کاواکی پیدا نشود و باشد که این کاواک چندان بود که انگشت در آن توان در آورد علاج باید که مفصل را بسلامت بر جای آورد و بعد از آن تسکین در دوازده روز و در دوی و دهرین عضو ابرق سبانه و دهرین و خاش خشمی ساییده یا زرده تخم مرغ طلا کنند و اگر بآن درم پخته فصد کنند و ضمادیک در علاج ضربت گذاشت طلا سینه او و کمی نافع خلع دویی و دهرین شرب مغاث و کذا فوة الصنغ یکدرم را در اندود و درم با قند حلایم یکدرم و کذا فواکه را خالقون بجلاب و کذا فواکه را کذا و کذا قطعیان و دقت را بومیانی محلول آب که محب سوبیست و کذا ماش بار یک سوده بیشتر است و کذا لاس و کذا زریه و اگر گندم و سبک که مجرب است و کذا انزوت و تمنا و بار خوج و کذا سبکین کاواک را گردانند و کذا زرد جو یکدرم و کذا چتر و جوشن و کذا آس و حرب آن و کذا خاسته چوب لیمو و کذا زبرگ ریحان و کذا براده چوب شمشاد و سفیدی و سفید و غبار آسیا سرشته و کذا ازیت و دمنگ و کذا زرد خج نام شیرین و قلع و کذا خاسته چوب انگور و کذا زوفای و کذا بکر که و کذا آب شکران و اگر چوب یکدرم و کذا صبر باب مورد سرشته و کذا سونی انشای سوخته بصل آغشته و کذا باقلا سبک و کذا سبک و کذا نان برنج خشک کرده سوده یا سبک سوده آغشته و کذا سپاز گرس قطول آب طویح خماق کوفته بر و دمسک المود و درم خلع دویی و درم دست و دیگر که در درم دویی یعنی موم و در کدره مومگ در سرکه سرشته نان از یک قط و بزره و بطرف حاد و در غلک لایه یکدرم بنهند و ضماد بر گرد مورد و چینی سوده بصل سرشته نیز نافع و دیگر چوب القی ساییده با سرکه بکند آغشته بنیکم بنهند که برای موم چغندر است و کذا کسل بن کوفته و آب پخته بر بار چوب لایه و عضو کوفت بستان نافع دویی و دهرین دست و دیگر که مومج را در گرد با صلا حاد اول آب گرم بسیار و عضو کوفت و بریزد بر سر کاف لب سفیدی و بیض مرغ سرشته لب کنند و در آنش عضو گرم سینه تا دو اسل خشکی آرد و اگر عرض آن گرد و زرده تخم مرغ ضاد کنند نیز سفید افتد و وانی که برای روز مومج و ضرر نافع از بیاض است و درم گرم آرد که درم دو دما و زرد چوب نیم درم فند سیه سه درم و دهرین زرد و دما و درم طلا طریح علما بخت با لون سبک شش باشد و در طریح علما ناده و جوز و دهرین لعل آرد ایضا که در دهرین دینی کسر الباقیت سودمند است و مومج باید از غلک آغشته آید لایه فند سیه یکدرم بر سادای کوفته در بار چوب سبک گرم نموده تا دوسه ساعت بکشد که بعد از آن دهرین سبک بنهند و درم سبک سادای قهیران کنند و در دما و درم بستان هر روز باید ساخت ضما و که بعد از آرد در عضو شکل طبیعی در ضلع یکا آید یا شگل را در غنی هر گل خطمی شکل سرخ بزرگ سدرم که مورد و چوب درم یک سوده سفیدی و تخم سرشته ضما کنند ایضا برای تماس مومج از بیاض فند سیه یکدرم و بیض مرغ و دمنگ سنگ زرد چوب و لوطی سبک و دهرین آغشته بنیکم لب کنند ایضا فند سیه دو دما و گندم نیم دما سوده و کذا و کذا بخت بر موضع لب کنند ایضا که در ضلع دویی و کسر و ضرر و سقطه سکین در دما و آغشته بنیکم زرد چوب دو دما و آغشته حاد و مملو نموده و دهرین یکدرم که داخل کرده نیز چون لغزاق ملایم و طلا و در طریح که چند داخل کرده و دما و در و دهرین بستان که آغشته بکشد که از دما و گرم شود پس لب کنند تا یک کتری پس دهرین در بار عضو ضما کرده باید چوب اغلب که در دوسه روز با لعل کام شود و قوال حکما مستحب که اگر با دینی حرارت شدید باشد بصل سفید و گل سرخ و سفید خشک هر واحد پنج درم آرد و درم فلفل یکدرم کافور نیم درم بگلبار و در غنی گل سرشته ضما کنند و اگر حرارت شدید باشد این ضما کنند و شش بستان در دما و درم</p>











و خمیده گویند که اگر پاوش در دم باشد قصد او فعلی چون بقدر واجب کنند و اگر گوشت و شیرینی خدر نمایند و در صبح کنجبین ساده یا تر مندی بنشیند سفید  
 هر و اسوده در دم نباشد غذا در دهان شش متغیر نشود و با دم و اسفناخ غریز و دیگر غذا قی و صندلین مساوی و کوفته بختی بگلای سرشته بر موضع  
 و در مطلق کنند و دیگر فوغل افاقی تر مندی باز و مورد فشنور کند چو سرش و دیگر سنبلی الطیب بقطر گلن آشته مصطکا اگر در جاکست چو لک سوسو  
 بسفید و بقره سرشته بلن نشد و اگر قبض باشد تلخیر طبع بختی لکین و فستیلیا بپسل بقدر احتیاج کنند و از انشیای ناغته غرب موم یا سست  
 و آن در جبر و مضع و دود مانند آن عجیب است الطالی گوید که قطع بعد و در ربط مختص است بلصوقی مثل باز و افاقیا و مورد و معاش و غری الطیک  
 و اگر در کسند و عدس و شوشه و زگل سر خشتک و در وزن گل و در جبر و فی کفایت سیکند مجرور و در ربط و گاهی مضادات کفایت باشد و در وزن غیره باز و آن  
 و خرقه گرم در اجنت کافی بود و گاهی درین در باقی مانند سبیل لخلال مواد و صنعت عضو پس بسوالت آزا قبول کنند و در ضرورت بعد جبر علاج  
 بمستغفرات و دلکس با اختلاف انواع آن بر دو کسند و گاهی حاجت بشرط عضو داعی گردد بسبب تعلیق فی بیان کرد و آزا تحلیل کرد و باید باطلی

## اعصاب

یعنی مانند آن عام بود یا خاص و حقیقت او عجز بر آن با عضو است از فعل او بسبب کلال او بواسطه انصباط خلط و سببش فطرطیست و اگر چه  
 خارج بود که غیر از طبیعتی سیلان کند یا بسبب فطرط حرارت که خلط را ساکن گرداند و یا معا لجه شاق بریدن مثل برداشتن با گردان و لعجب چو گان افراط  
 ریاضت و استخام راه رفتن بسیار و غیر آن که از ان سببی اعضا پیدا یکن حرکت بدینوی تواند کرد و عضو صا در طبعین فصل معاون ربطا  
 مثل زبسان و بریج و خوردن چو کرم که ملوک طوبیست باشد چون شیر و خرنوب پس اگر بریج معاف سیلان نمایند یا غلبه بود از الاغاض و تفرق میان این  
 و دوج مفصل بعد مفران و شش و ریحا و جاز و بدینان از خلط صیج بخلاف و دوج مفصل توان کرد و خلط شش قلع کسل و تدمرست پس اگر  
 یا آن پب بود و رموی باشد و الاغنی و در فیض و در ان غلیم و شهابت سریع در عارضی در بار باشد علاج اگر رموی باشد قصد کنند از اسلین غلام  
 و از عضو مقابل در خاص بعد از ان بالاشعیر و گوناگون او صندل و در شرک و مسفر جمل امثال آن نباشد و مسهل و غیر آن بدستور دوج مفصل و گو  
 لعل اگر تدریجی در کرم برسد این ریاضین باره مثل مورد و نبشته و شاول مثل عدس و باقلا و جندره و کدو و دین مثل درغن نبشته و درغن گل  
 و درغن نیلوفر و استخام باب سر کسند و اگر بلغمی باشد او اگر آبشبت و تربیج حاصل و آب گرم و بوره فی کسند پس استعمال مسلمات بلغم مثل حب انار و  
 حله کیمیز با فایه و پویشیدن جاده شیمی و استعمال روغنهای گرم مثل روغن قسط و با بونه و خرا و یا بکر در بر و در نوع از آفتاب اجنباب نمایند و اگر چه  
 الطالی خواب کردن بر سوس گندم و شوشه بر دو گرم کرده یا بسوالتی انبار خصوصاً کوفت و خور و فی این جنوب یا کسفال بر فزاد آب گرم بر سفید غاریق  
 بلبله زرد و هر واحد یکیز مصطکا که از هر واحد ربع و کوفته بختی باب با دایان سرشته جها سازند بعد استعمال این در روغن کرگ مورد از روی بر خرب  
 سیک یا بسبب واحد نیم درواش حب افاد است خشتیاش هر واحد ربع جز و در کرم کچو شانه تا بجوم هم گرد و بدلان طلائکند و گاهی در ان روغن لخلال  
 کرده می بزنند تا اگر روغن یا پس صاف کرده استعمال یکسند و تهر این او یک بسیار است بهترین آن نوشیدن شیر کاهست در ساعتی که بدو کسند  
 و مالش بر نوبه زیت که خنده و خوردن کرب کچو نوسر و کدناشیل مهندی یا میسون و اگر نوم را همچنان درست بدولت کچو فی ایران جدا کنند و اگر که بر  
 باب و در روغن زیت چندان بچوشند که رانشد و انجم آن صورتی باقی نماند انگاه صاف نموده بردارند لکین این در روغن برای اعیان مفصل  
 و زبانیغ بر خاستن و در آمدن کدو کدک بر فزا از زخا سه صونه هست و جمله سچ در علاج دوج مفصل گذشت و ریحا نیکوست و تبقول سودی عیتر  
 و نظول با بونه و متعجنگ مخلوط زیت و کدو از روغن خار کدو از روغن اریسا و کدو از روغن یا سمن و کدو از روغن لطم و کدو از روغن انجمل مخلوط روغن با بونه و غیر  
 شرب که کدو شوب و نظول مطبوخ پنج اصل الغراب و بخور قهوه هر واحد نافع اعیان است و اگر بسبب راه رفتن مانده شوند در اجنت لسانیا غلیم  
 پادار روغن گل یا با بونه و یا در روغن سبب مانند و بقول لاری یا بختی بسبب ریاضت باشد ناخند را هر روغن که میسر شود بر کسند و اگر کاتبان باشد



در آب سرد و گز مسنان باشد اندر اگر گرم باشد و یا از پاشی تا نانوایستند بدون تخفیف آب بیدن در فتن خا با مالند و گاهی اعیان استغفار غی عادت شود و در اعیای استغفار غی تقویت با فذیه و ادویه مقویه باید کرد و اعیای هادی مندر بر مرض مست

## سموم

یعنی زیر باریک که سموم با مشرب است یا بله و طعم مسووعه منوشه و سموم مشربیه یا معدنیه یا نباتیه یا حیوانیه بود و این هر سه افساد بدن با بحدت و لزوع کند و یا با فراط خورج و در حرارت و برودت و گویند که جمله سموم سه قسم است یکی فاعلی کیفیت دوم فاعلی بصورت نوعیه و جمله جوهر اول سموم فاعلی این هر دو قسم را پنجه کیفیت خود فعل کنند تا اثر او در بدن با الطریق احتراق و طلب باشد چون فریون یا با جامد و تخفیر چون آفرین یا بتسویه بجای نفس چون در اسنگ یا بتقطیع چون رنگها یا بتعفن چون پیش و این برترین انواع است و پنجه بصورت نوعیه و جمله جوهر خود فعل کنند چون سموم ملایم است و پنجه کیفیت و بصورت نوعیه هر دو فعل کنند مثل سم مار و عقرب مست و سموم که بر سرعت تمام عمل کنند آنست که مضاد بدن انسان با بصورت نوعیه و جمله جوهر خود باشد پس اگر انسان را نزد شراب مثل لزوع و تقطیع و مضن و اکا حادث شود باید که سم را بقبول ادویه حاره حاد و حریفه است مثل زنجبیل و سیاه کشت و اگر التهاب است یه و در و عروق و عرق و سنی چشم و در کرب خلق و عطش باید که دلائل کند و باید که سم خان حرارت است مثل فلفلین و اگر سببات و خدر و سردی دست و پا حادث شود دلائل کند و باید که سم از قبیل مخدرات مثل فلفلین و پنجه ویر و ج و اگر غیر از ذلول سقوط نفس و انحلال قوت و عرق سرد و خشکی ظاهر نشود آن از سمومی باشد که مضاد بدن را بجمعه جوهر اول و در آن برتری سموم مست و پنجه که را عشق و انقلاب حقد و سنی پیش و اخراج زبان و سقوط نفس عرق سرد ظاهر شود اعیان حید است و اگر سموم واریقان حادث شود دلائل برضرت او بنگارند و اگر از خشکی حادث گردد در اضرار او و بقلب دلائل نماید و اگر از انقطاع عقل و تشنج مبداء شود دلائل بر اضرار او بدین گونه که بیانی بر سموم و نظیر آن برتری که او کند نیز سموم که اول شناخت میشود و گویند اول پنجه بر سموم را عارض شود احساس حرکت مورچه در زبان و دوا که مثل حرکت مورچه است پس اگر سم قوی باشد مع دلگ میس و حرقت و خشونت در دوا و صلابت در زبان و احتراق محسوس گردد و بعد از آن فقیان و ادم فم معده و انقباض معده در باید

## مخز از سموم

کسی که از فتن از سم باشد باید که از خوردن طعام و شراب از دست غیر خصوصاً چیز ناسطعم آنا غالب بات چون نمکین و شیرین و تر و ترش یا چیزیکه بوی کین غالب بود و اگر از آن ناید و چیزیکه حقیقت آن معلوم نباشد نباید که در دین بگیرد یا بپوید و یا در بدن ببالد و واجبست که بر مکان خصوصت در حالت گرمی و تشنگی شدید حاضر نشود بلکه طعام و آب خورده برود و ایضا لازم است که عادت تناول ادویه و دفع مضرت سموم و قوی قلب و اعضای ریه نماید و اثرش و اقوی آنما درین باب بشود و بطوس است که منفعت او بجزیره کرده شده و تریاق الطین و همچنین بجزیره گندم و سر خشک و در دم مغز جوهر که نمک جریش و دوم درم و بار یک سیاه که این را در دفع مضرت سموم فعل عجیب است و باید که جزیره و مغز جوهر که نمک جریش و سداب خشک بر و احدهم جزیره و سیاه بقدار یک بدان و در اثرش نشود و جدا در دفع مضرت سموم فعل عجیب است و ایضا تشنج که بگوید بگویند درم مطبوع سداب بنوشند و همچنین نمک و سداب و یا بجزیره فاندق و جوز و یا فاندق و یا بجزیره خشک و یا نمک خوردن و پودینه نرمی و درگ سداب و یا شراب و یا بجزیره شراب خوردن و در دوا و خاتم بجزیره و در شراب نافع و گویند که اگر کسی هر روز شونیز کوفته بخورد آنرا چیزی از سموم ضرر نکند و گدازان یک مثقال آب شراب با شیر و کدو اکل بجزیره نهار قبل خوردن طعام ضرطعام سموم دفع کند و لازم است بجزیره که عمل مخز از و صفت از آن نباشد که کسی او را از خوردن و گدازان آن بنفسه نیز نباشد چه گاهی امی غریب او را چنان عارض شود که اعتقاد نکند که بر آنکه اتفاق افتد که چیزی پیشش مثل عطایه و ریشا و حقر و بار و زعفران و ختن طعام با دوزخ فیک در آن شراب باشد بقیه از آن بسیار با جوهر آن بوی شراب و شیر را در وسطی از











بهین فعل کند و قوی نقد که چون سرگین خروس بخوراند و حال زیر بزرگ باریک یار و ایضا آنچه بخوراند عصا در فراسیون و برگ فی و دار بن و تخم کدو  
 و چند سیسره و پنج خشک و بنقد و سداب است و آنچه درین باب ستوده است اینست که باز دو چهارم و دوم یکم در مشرب شیرین بخورند  
 و چون بعضی التیاب شدید عارض شود آنچه دروغن گل بنوشند و بدان قی کنند و لازم است که خواب نکنند البته و گمانند که آنچه بخورند بکند  
 و اجابت که بیدار کنند و قویب او از بزرگ و دیند و دیگرگاه صورت ظاهر شود و هم معلوم گردد و هر سه را با آنچه در باب او مذکور است علاج کنند  
 و این ظاهر شد آن بر وجه بود یکی آنکه معلوم شود که آن زیر را که از جامه است دوم آنکه معلوم شود که آن را که از جامه است مثال اول اینست  
 که دریافت نمایند که آن سیم از قطعات حاده است پس علاجش مثل شیر و مسکه و فالو و سیال مر تب بروغن بادام باروغن گاو و هر چه  
 تیزی آن بشکند باید کرد و باید باشد که آن زیر از جامه معلوم نیست است تبرید او با کافور و گلاب و آب کشیدن و مانند آن همه برین سر کرده باید کرد  
 و اعضای ریشه را در شل مقلب و غیره ضلالت و در وقت آن سر کشند و آنچه مثل این را بسیار نفع کند و در کاه سر کرده است و اگر حاجت  
 فضا فضا باید کرد و باید معلوم کنند که آن زیر از جامه است پس تریاق کبیر و دو در الحلیت در شراب حرف استعمال کنند و همچنین سیر سوده  
 بشرباب آینه در باید که آن سیم مضاد جوهر آدمی است علاج آن بمشرد و لیوس و تریاق و دو در المسک و فادر بنر کنند و مار اللحم و سکر  
 استعمال کنند و در بعض مسکن او را خوشبو نمایند و جاده خوشبو پوشانند و عسل آوند و فمعه او بماند و در دمان او بماند و دوی و  
 بر کنند و اگر فمعه سیم دریافت گردد علاج خاص آن کشند با آنچه مذکور گرد و با لجمه او و دیگر که لب سیم منوشانند باین را و از خشکستن کبر  
 زیر و لغو جوهر او میکنند مثل شیر و فادر بنر و باید آن را از جامه خارج جوهر سیم میکنند مثل گل مخموم و باید آن را از جامه خارج کنند و او میکنند  
 مثل خوردن سیر در شراب برای عرق بکند این المیاس و صاحب کامل و غیره بگویند که یکدفعه زیر خورده باشد میباید که در آن سیرال  
 کنند و صبر نمایند تا آنکه معلوم شود که آن را که از جامه است سیم خورده است بلکه واجب است که بکلی مبارزت بنوشند آب نیلوم سیر و در  
 کنند و در دین او انگشت باریخ بملول بروغن کند داخل کنند و بدان قی نمایند و معده را با آب سازند قبل از آنکه قوت زیر در معده و  
 قرار گیرد و بعد از آن سیم در ترقیه معده کنند و اگر قی بران دشوار گردد و آب در آن شربت و بورد قی یا شک و جواز القی خوشنایده باشند نوشید  
 قی کنند بعد از آن شیر بسیار و دروغن گاو بنوشند و نوشیدن شیر با مسکه بهتر از نوشیدن شیر باروغن است پس اگر در معده و اسهال  
 سوزش و التیاب نباشد شکلی و کرب و فشکی و دین در باید یقین کنند که دوا سیمی حاصت میباید که دروغن گل و دروغن بنفشه بگلاب و لعاب  
 اسفیول و لعاب بیدانه و تخم کتان و شیر تازه و دار الشعیر بروغن بادام بنوشانند و غذا شور با میکیان فربه یا حرمه معمول از نشاسته  
 بروغن بادام دروغن بنفشه و سکر بپزند و آنرا بنوشش یا شیرین یا سیب و می بکنند و هو و خیار و بارنگ و شفا لک و لود و بوند و لود  
 سارک کواکسی بخورند بر جگر بصلین و گلاب و کافور ضا کنند و بسیند و شکم با چای کتان بملول بگلاب و صندل بر اندازند و تریاق گل مخموم  
 یک شغال را و او را بپزند و نسخ آن سیم در شکم بکین و درینا وزن حب الغار و گل مخموم هر واحد سیم و دار سیراد و در دست و نوشند  
 که بنیت بیشترند و اگر قوت و لمیب شدید باشد بنوشند بنوشانند بنوشانند بنوشانند بنوشانند بنوشانند بنوشانند بنوشانند بنوشانند بنوشانند بنوشانند  
 سیم در معده بپستان هر واحد سیم عدد سیم سیم که کف جو کوفت و کف بر زرد و در طاب آنچه بنوشانند تا بک بطل آید صاف کند  
 دروغن بنفشه و دروغن نیلوفر و واحد سیم درم بیلان انداخته نیلوم حقه کنند و دیگرگاه معلوم شود که سیم از جامه است آنچه در دست برین  
 سر کرده دروغن گل و قرص کافور و دروغن گاو آب فواکه باره مثل آب انارین و آب خیار و تربز و مانند آن بنوشانند در اعضای ریشه  
 لعل بصلین سازند و اگر در دست و سبات و گرانی در دست و پا و زبان حادث شود بدانند که آن زیر از جامه است پس شراب کف حرف و سداب  
 و آب سداب یا بورد کبیری و قسط و طفل و عاقر قرحا و درمانا مساوی بیاشایند و اگر قی بنوشد و لیوس حاضر نشاید و در الحلیت بخوراند



بیماری  
در این  
کتاب

**صفت آن** در صاف قسط بگ سداب پودینه فلفل عاقر قارصا و مانا هر واحد درم خلطیت برابر هر یک ساییده و بسج گشته  
بیشتر شند خرقان کشتال و باقیم شقال دیان و دودمند بکینه در صفت یک درم قند در درم مرار سوده یا بقدری شراب ترکزد بخورند یا  
برگ سداب و جوز و انجیر و نمک بخوراند و کمی مدعه و امعا با یک دران سداب و پودینه و خام چینه باشند یا یک درم بدن او همانا تا سرخ شود  
و بخوراب معمول یا کمانا کفریه و شنبه و در اجسینی و فوالتجان و فلفل و زیره و در عین زیت غذا سازند و اگر حاجت بود این عقه عاده بعمل آرد  
بکینه سناسی کی هفت درم قطور یون و قیق و طرون و جاشیر و کبکینج هر واحد سه درم هر را در و طاب آب بخورند تا یک آید صاف کند  
بران در عین زیت و در عین زریق هر واحد درم انداخته حقه کنند و اگر ذوب و سفوف و نفس غشی و انحلال قوت یافته شود کار بزرگ باشد  
و کمتر از آن نجات یابد زیرا که این را زخم دم ضایع انسان بجمعه جوهر خود باشد علامتش اینست که بعد از قی سبالت و تنفیه تمام مدعه تریاکی  
و قور فایعی و دودا و المسک حلو و در مهنه و تقویت خراج سبالو مع شراب کنند و اگر چیزی از این یافته نشود دیگر نگلی مجتهد به شرح ارش  
و غار یقون و پنج سوم و پودینه کوی و چند یک ستر و تخم انجیره و نارون و عصا و فرسیون این را دوی و یفرد و مرکب بقدر کشتال کو  
پنجته بشارت ریحانی بخوراند و فندق و انجیر و سداب و مند و یاب خار خشک افشرد و یا بخورند و یا انجیر یک درم شرح ارش در درم کوفته  
بجعل مرشته باب سبب و شراب کنند بدیند و صندل و کلاب و کافور که دران اندک شک حل کرده باشند پیوند و بود و بخور  
سازند و سینه و دم مدعه و را ببالند تا گرم شود و غذا بقیه معمول از گوشت یا کمانا بزیت فسیل که بران شراب ریحانی و کلاب بچکانیده یا  
باید و پس از اصلاح نباید غشی و سقوط نبض طول کند و ختم غار شود و عرق سرد آید طبع بحیات او نماید داشت و بداند که بعضی عموم نگا  
در عضوی از اعضا میکنند پس بمباید که تعقد آن نمایند تا آن عضو از اذیت و محفظه مازد مثل آنکه اگر اضطراب در اسفل شکم حادث شود  
شیاف نرم بر دارند یا حقه بکیند بعمل آرد یا اسهال بر دای ملین کنند و اگر مدعه حادث شود آب بیکرم و مانند آن قی کنند و چون رفا  
حادث گردد آنچه مخصوص بیکر باشد از ادویه و اشربه بخوراند و بیکره حقیق و غشی بیدارید قصد تقویت قلب نمایند و اگر تشنگی ظاهر شود  
بجلاج دماغ متوجه شوند و اگر در جانی از بدن لیب و سرخی حادث گردد و بطلب و صندل و مانند آن را سرد نمایند تا آنکه در شود و بیکره  
آن موضع از اعضا می رسد و در ریش باشد و آنجا که ارتعاش اول ادویه گرم گرمی زیاد پدید آید سکه در و عین باید داد و قی باید فرمود و اگر از شراب  
سردی در عضوی ظاهر شود اگر گرم سازند و اگر غشی افتد بجلاج غشی مشغول شوند و تقویت اعضا می رسد نمایند و اطعانی گوید رسم  
که کف و حرقت بیدار کنند و در علاج او کثیر از بهیات و شیرین و لزج نمایند و اگر حرارت و خلطیت و سردی و کد و خلطیت و اختلاط آرد  
حار باشد دران مثل العبد و گلار می و کافور زیاد نمایند و اگر سبالت و ثقل حادث کند بار باشد دران دوی حار مثل دوار خلطیت  
که دران خلطیت بقدر ربع جوده آب باشد و بشل شراب و سیر نوز شست با کچیل در علاج هر رسم واجب است که اولاً اتالیق کنند بطبع  
شبهت و ترب و طرون در عین کچیل و در عین کافور و شیر و غسل مجموع یا آنچه میسر آید تا آنکه تعقد حاصل شود و بعد از منشآت قلبیه و غره  
و آبهای نوک و اگر جایز است آب و لب و در غنما بدیند و از دمنج تخم ترنج جمبست بعد از اگر قوت متحمل باشد فصد کنند در جارا و  
بر تقیین اقصا کنند و اگر قی دشوار باشد آنچه از خارج کند مثل قمار الکهار و مهند بهر آنکه قی تا فترتین علاج مست در بجا بعد اگر عموم در  
یا در عین دوده باشد که از این دوا مخصوص داشته اند که در تعبیل زیره آبیوی زیره واحد و درم نه و غرود سبکینج درم شراب کنند  
شیر و فتران هر واحد دوا قیه با هم آنخته سه درم بخورند و اگر در شیرین آمیخته باشد مزید قی و فادیه و تریاق الطین بکثرت باید و اگر  
باتش دوده باشد در حفظ عصب جده نمایند و شراب سم در زشی اکثر انسل دوا به عطل میشود و واجب است که عموم از خارج بطریقی  
بجعل کعبه باشد مزید رعایت باطلی بدانی بکثر منقست مثل آب برگ آکو آب کامو و لیون و اگر دوا فادیه و صندل و کلاب و آب کد















و شیر گاو و باریک آثار دروغ گاو چهار نیمه نواختیم که نوشانیده بکرات قی فرمایند و از خارج هر پرمخ بهیتر حرکت نمایند که قی خوب آید بعد از هر نیمه یکسان سوده دروغی که صندل ترش یک تیرا آستینه بلیسانه بعد شربت انار که بی ترش و شربت انیمو سیرک و نیمه قله دروغ قی زرد و مشک و صندل و نیلوفر و کاسنی هر یک چهار تیرا تخم سنج ماشه خورایند نوشانند و با فاصل دو یا سه ساعت رنگ هفت اذام زنند و خون بسیار گیرند که غشی افتد پس گلاب و عرق سیب مشک و آب شیرین بر برف سر کرده بر رو و سینند زنند و پاره بچندل سفید که گلاب و سیب مشک و عرق بهمان پنج سوده باشند آغشته پس بچندل گذارند و لحظه آخر اگر قی مذکوره تر از اندام بپوش آید و باز تکرار قی و دوا ی اول نماید تا پاهای سبب غلظت نباشد و عرض آب گلاب و عرقهای مذکوره نوشانند و از پاس نیم آتش جو یا شربت نیلوفر دهند و یا خشک بر دهن و گاو و دامی را که زنده و تریبندی و آغشته فاسد و زرشک و خواهی بندی و راحت جان درین باب نفع عظیم دارد و تنقیه بدن بمسلمات صفر و مطلقه فحش بکرات نمایند بعد قی که فواید و عرق گاو و سیب و غذا بر ستور دارند و لیکن دروغ زنند و مسکه دران بسیار بود و عجزات گاو میش و دودخ ترش بسیارند که در فحش عظیم اثر است و همچنین ترشیا و مخصوصا اجار لیمو و غیره که در قطر افتاده باشد و تریاق که بسیار مفید است و اگر هم زرد حوض آن بشود و طیوس کنند و تریاق را بعد نیز نفع دارد و صاحب کامل گوید که زردی قی کنند بروغن زرد یا زیت یار و عرق کنجد و آب گرم که دران تخم شلیم و تخم جوش داده باشند بعد تریاق فاروق نیم شقال باندک آب مطبوخ تخم شلیم و یا آب سداب داشته که دران قدری بشود و طیوس نماید و باشند بروغن گاو و بربند و فاذرب خالص آب سوده و پوست بچ که باریک سوده آب سداب دهند و اگر مانی گوید که جارا و قی طبع شاه بایکدم دوا را مسکه کنیم و انگ مسکه فقط سودمند است و از جمل تریاقات عظیم اثر پوست چکر دروغ گاو

### قرون السنبیل

قسمی از نیش مست و آزار بخشی است که بسیار نامند از خوردن او علامات سرسام و سبایی زبان بول الدن ظاهر شود علاج بعد علاج کلی سموم مشروب از قی و غیره و ایضا قی یا لاشعیر دروغن گل بنگرم و مانند آن که فواید گاه باشد و چنانکه گلاب بخوراند بر برف سر کرده و قی که فواید گاه باشد و آب سیب سدا و قی برف و یا پوست سبب ترش و یا پوست جوی آب و گلاب و یا آب انارین و یا آب خیار و یا آب غنبل الشلب و یا آب مند وانه سدا و قی شکرده و دم و یا مارالشعیر آب اندر و یا گلاب بعلاب سفول و لعاب بملکه برف سر کرده و یا شکر تخم قرقر و عرق دام دروغن گل بر سر و یا دودخ ترش برف و یا شیر تازه و یا شربت صندل نوشانند و برگه و معده و دل صندل و گلاب و کافورضا کنند و یا قی و طی معمول از گلاب و آب خرد آب کاه و آب حی العالم بروغن گل و موم سفید بر برف سر کرده و قی فواید آن آلوده بر سیند و معده و جگر کنند

### افریقون و لمرطانه

از خوردن فریقون کرب شدید و لیب و سوزش در شکم و فراق عارض شود و گاهی اسهال با فواید گاه گردد و گاهی یون باسهال آید و اگر دوا را بچندل و درم عارض شود علاج آب شربت و دروغن و ادام قی کنند بعد تریب یا ششی مرده قی نمایند و پوست جویان بخورند و در آب سرد نشینند و گلاب بر برف سر کرده و تخم نمایند و دروغن گاو و مسکه بسیار خورد و آب انار خوش و آب سیب بخورند و دودخ بر برف سر کرده بخورند پس حالجی بعللاج قرون السنبیل نمایند و خوردن حریه بر برف سر کرده سود دارد

### البان و موهعات

مثل شیر برم و شیر عشر و شیر البخر و مانند آن و سقوط نیا از خوردن اینها سوزش شدید و اسهال مفرط و عسر بول عارض شود علاج کسر حرمت و قوت او بر دهن گاو و مسکه و شیر و دودخ کنند بعد علاج بر برف قی نمایند چون بپی و در ریاس و قی که طبع شیر کافور و قی که با در آب آس و پوست سیب و پی کنند و استحمام آب شیمی و عین معتدل در گرمی و سردی نمایند























































































































خاتمه کتابت بر بقاعه قاعه اول در بیان اوزان او ویکه درین کتاب سطورست تتریب حروف و بی و این جدول متکفل است

[illegible]







ادویه مرکبه	در علاج	ادویه مرکبه	در علاج	ادویه مرکبه	در علاج
ایلیج اندرونوس	بزدام	پاشویه بارد	از لوزی غایط و صلیح حار	تیزاب فارق	سحب
ایلیج کبریت خشم	برس	پاشویه حار	از لوزی غایط و صلیح	شاد و لیس کبر	استرخا و قلیج
اطریق طوفوروس	نسیان: بر وسطه بر سر میانی	برود کافوری	برود روی صلیح سردی	جلاب	قلج و ضعف باد و خلط غلیظ
اطریق زغالی	ایلیج زغالی	برود قلیج	ایضا	جلاب جالی نیوس	مراقب از لوزی
اطریق ملین	زکام و زغالی	برود یوما	ایضا	جلاب جالی نیوس	درد سردی و سرد
اطریق شیشیری	صلح و صلیح و لوزی غلیظ و خشم	برود حصرم	ایضا چشم	جواب هر مه	خفقان و ضعف قلب
اطریق شیشیری	خفقان حار	برود و اسود	ایضا	جواب شوشه	نسیان بارد و رطب
اطریق قلیبی	دندان	برود جالی نیوس	ضعف بصر	جواب شوشه	از لوزی غلیظ و صلیح
اطریق قلیبی	بواسیر	برود پاری	ایضا	جواب شوشه	درد سردی و سرد
اطریق کبریت شایه	استرخا و قلیج	باسلیقون کبر	زغالی و لوزی	جواب شوشه	قلج
اطریق غردی	خفاش	بر شفا	زکام و زغالی	جواب شوشه	خفقان حار
اطریق شمشیر	بزدام	تقیاق لوزی	از لوزی غلیظ و صلیح و خفقان	جواب شمشیر	خفقان و ضعف قلب
اطریق طلیقون	سرد روی و صلیح سردی	تقیاق لوزی	ایلیج زغالی غلیظ و صلیح	جواب شمشیر	خفقان بارد و ضعف سرد
اغیبه لوزی	ضعف بصر	تقیاق شامیه	استرخا و قلیج	جواب شمشیر	از لوزی غلیظ و صلیح
انوشداروی سارده	ضعف بصر	تقیاق انزله	سرد و زغالی	جواب شمشیر	از لوزی غلیظ و صلیح
انوشداروی لوزی	ضعف بصر و اسهال و سردی	تقیاق الحده	از لوزی غلیظ و صلیح و سردی	جواب شمشیر	از لوزی غلیظ و صلیح
انوشداروی قلیبی	اسهال سردی بارد	تقیاق الما قلی	هشتم و دانی	جواب شمشیر	از لوزی غلیظ و صلیح
آب شحم	غلیظ و قلیج	تقیاق الذرب	اسهال سردی بارد	جواب شمشیر	ایضا
اکسیرین	نواصیر	تقیاق الطین	درد و سردی و صلیح و سرد	جواب شمشیر	ایضا
بنادوق کناری	اسهال سردی بارد	تقیاق رابعه	علج کل و صلیح و سرد	جواب شمشیر	ایضا
بنادوق البزور	حرق و سارده	تقیاق العسل	از لوزی غلیظ و صلیح	جواب شمشیر	ایضا
باد میج	قویج و سردی	تکیب موز	زکام و زغالی	جواب شمشیر	از لوزی غلیظ و صلیح
بخور نافع بواسیر	آب زنگ	تسوی خطائی	خفقان	جواب شمشیر	ضعف بصر



ادویه مرکبه	در علاج	ادویه مرکبه	در علاج	ادویه مرکبه	در علاج
جوارش عود بار و حار	ضعف معده	جوارش قشقرق و بیدیان	اسهال معدی بار	حب صبر	ادویه مرکبه
جوارش عود و ترش	ضعف معده و ضعف هضم	جوارش تخم بخیل	ایضا	حب ایا رنج	ادویه مرکبه
جوارش عنبر	ضعف هضم و هضم اسهال	جوارش مسک	ایضا	حب بلبله	ادویه مرکبه
جوارش صلیک سوده	ضعف هضم	جوارش سماق	اسهال معدی مغزوی	حب شبیار	ادویه مرکبه
جوارش خملجان	ایضا	جوارش تخم مویز	اسهال معدی طوبی	حب اسکندر	ادویه مرکبه
جوارش نارنگ	ضعف هضم و قوی طبعی	جوارش بلبل سینا	ایضا	حب فاوانیا	ادویه مرکبه
جوارش مسهل	فساد هضم و سبب معده	جوارش کونی صغیر	نفخ و قوی هضم	حب غارلقون	ادویه مرکبه
جوارش کافوری	ایضا	جوارش تقلیان	زیر طبعی	حب حبیبال	ادویه مرکبه
جوارش قنطار	ایضا	جوارش تری	قوی طبعی	حب بنتن	ادویه مرکبه
جوارش سنبل	ایضا	جوارش شهر بلبل	ایضا	حب فرفیون	ادویه مرکبه
جوارش زرشک	ضعف معده و اسهال	جوارش قشقرق	ایضا	حب شیطان	ادویه مرکبه
جوارش انارین	ضعف اشتها از حرارت	جوارش قشقرق	ایضا	حب بیش	ادویه مرکبه
جوارش آمله	ضعف اشتها از سردی	جوارش شک	ایضا		
جوارش عود و شیرین	فساد هضم و سبب معده	جوارش تری	ایضا		
جوارش عود و کبریتی	ضعف اشتها از سردی	جوارش قشقرق	ایضا		
جوارش عود و بلبل	ایضا	جوارش جذر	ضعف باه از ضعف هضم		
جوارش فوکه	جوع و اسهال و قوی و طبعی	جوارش فلاطی	طبعی		
جوارش فنجوش	اسهال معدی و قوی و طبعی	جوارش گول	طبعی و ادویه و فاضل طبعی		
جوارش قانع	اسهال معدی بار و زهر	چینی	ضعف اشتها از سردی		
جوارش خرنوب	اسهال معدی بار	حب نشه	ضعف اشتها از سردی		
جوارش خوزی	ایضا				



ادویه مرکبه	در علاج	ادویه مرکبه	در علاج	ادویه مرکبه	در علاج
حب سداب	استرخاد فایح	حب جدور	نزد الیله نزد الیله و در علاج نزد الیله و در علاج نزد الیله و در علاج نزد الیله و در علاج	حب سداب	استرخاد فایح
حب کچک	ایضا			حب سداب	ایضا
حب کتیر بیرون	ایضا			حب سداب	ایضا
حب سیاه	ایضا	حب سلاس	سرفه زنی باره	حب سداب	ایضا
حب حمامقار	ایضا	حب عطانی	ایضا	حب سداب	ایضا
حب تخم ششی	ایضا	حب میعه	ایضا	حب سداب	ایضا
حب عیجینش	تدوکر لار	حب هابنرم	علاج کلی غش ادم و بواسیر	حب سداب	تدوکر لار
حب سرفه زنی	رمه موی صغری	حب غری الحسک	سل	حب سداب	رمه موی صغری
حب بره	ایضا	حب سلسفرا	امراض حاره از راه صفراوی	حب سداب	ایضا
حب کنسانی	نزد الیله	حب سلسفرا	امراض حاره از راه صفراوی	حب سداب	نزد الیله
حب کوتولای	ایضا	حب کبشیم	رومحه و انسدادی و استسقای زرق	حب سداب	ایضا
حب چاشنی	زکام و زلزله باره	حب تنکار	در رومحه از طریق	حب سداب	زکام و زلزله باره
حب مویانی	ایضا	حب بپارک	ایضا	حب سداب	ایضا
حب شکوف	ایضا	حب جالینوس	ایضا	حب سداب	ایضا
حب صطکی	ایضا	حب ناروشک	ایضا	حب سداب	ایضا
حب تاتوره	ایضا	حب بندی	ایضا	حب سداب	ایضا
حب سداب	ایضا	حب حلیت	در رومحه و انسدادی و استسقای زرق	حب سداب	ایضا
حب کچک	ایضا			حب سداب	ایضا
حب بادور	ایضا	حب صطکی	ضعف حاره و کثرت چشما	حب سداب	ایضا
حب سلس	نزد الیله و در علاج نزد الیله و در علاج نزد الیله و در علاج نزد الیله و در علاج	حب تنک	ضعف جهم	حب سداب	نزد الیله و در علاج
		حب کلونه	ضعف جهم و ضعف اشتها از راه	حب سداب	
حب نزله	زکام و زلزله حاره و باره و زلزله	حب ترش	ضعف جهم و ضعف اشتها از راه	حب سداب	زکام و زلزله حاره و باره و زلزله
حب الحسان	سرخونی حاره و باره و زلزله	حب مخی سودا	فساد جهم و ضعف اشتها	حب سداب	سرخونی حاره و باره و زلزله



ادویه مرکبه	در علاج	ادویه مرکبه	در علاج	ادویه مرکبه	در علاج
حب مک	اسهال مری صفراوی	حب بلع و اورنگ	خفقان	حب بلع و اورنگ	خفقان
حب السطین	قوی بلغمی	حب محلا ورام	ایضا	حب محلا ورام	ایضا
حب سولس	ایضا	حب سولس	ایضا	حب سولس	ایضا
حب شحم خنظل	ایضا	حب شحم خنظل	ایضا	حب شحم خنظل	ایضا
حب الملوک	قوی بخی	حب کرات	بخر غریبه	حب کرات	بخر غریبه
حب بلین	حصر	حب بلین	حصر	حب بلین	حصر
حب سندس	هواسیر	حب سندس	هواسیر	حب سندس	هواسیر
حب تیواج	ایضا	حب تیواج	ایضا	حب تیواج	ایضا
حب بقل	براسه ریح الورا شفقان	حب بقل	براسه ریح الورا شفقان	حب بقل	براسه ریح الورا شفقان
حب فادیر	ضعف باه	حب فادیر	ضعف باه	حب فادیر	ضعف باه
حب خوش کیت	مرغبت نزال	حب خوش کیت	مرغبت نزال	حب خوش کیت	مرغبت نزال
حب شیط	ایضا	حب شیط	ایضا	حب شیط	ایضا
حب زفراط	ایضا	حب زفراط	ایضا	حب زفراط	ایضا
حب مویانی	قوی بخی	حب مویانی	قوی بخی	حب مویانی	قوی بخی
حب سورنجان	جبهه و ریاح الازرق و جام قنار	حب سورنجان	جبهه و ریاح الازرق و جام قنار	حب سورنجان	جبهه و ریاح الازرق و جام قنار
حب برالسامه	ابواب و فاسل بلغمی	حب برالسامه	ابواب و فاسل بلغمی	حب برالسامه	ابواب و فاسل بلغمی
حب بندری	ایضا	حب بندری	ایضا	حب بندری	ایضا
حب کچکه	ایضا	حب کچکه	ایضا	حب کچکه	ایضا
حب سگند	ایضا	حب سگند	ایضا	حب سگند	ایضا
حب دیراره	ایضا	حب دیراره	ایضا	حب دیراره	ایضا
حب سق	ایضا	حب سق	ایضا	حب سق	ایضا
حب مابانی	فقر بارد	حب مابانی	فقر بارد	حب مابانی	فقر بارد
حب زهر مره	فیتامه	حب زهر مره	فیتامه	حب زهر مره	فیتامه
حب الشفا	ریح سوداوی	حب الشفا	ریح سوداوی	حب الشفا	ریح سوداوی
حب بلع و اورنگ	خفقان	حب بلع و اورنگ	خفقان	حب بلع و اورنگ	خفقان
حب محلا ورام	ایضا	حب محلا ورام	ایضا	حب محلا ورام	ایضا
حب سولس	ایضا	حب سولس	ایضا	حب سولس	ایضا
حب شحم خنظل	ایضا	حب شحم خنظل	ایضا	حب شحم خنظل	ایضا
حب الملوک	قوی بخی	حب الملوک	قوی بخی	حب الملوک	قوی بخی
حب بلین	حصر	حب بلین	حصر	حب بلین	حصر
حب سندس	هواسیر	حب سندس	هواسیر	حب سندس	هواسیر
حب تیواج	ایضا	حب تیواج	ایضا	حب تیواج	ایضا
حب بقل	براسه ریح الورا شفقان	حب بقل	براسه ریح الورا شفقان	حب بقل	براسه ریح الورا شفقان
حب فادیر	ضعف باه	حب فادیر	ضعف باه	حب فادیر	ضعف باه
حب خوش کیت	مرغبت نزال	حب خوش کیت	مرغبت نزال	حب خوش کیت	مرغبت نزال
حب شیط	ایضا	حب شیط	ایضا	حب شیط	ایضا
حب زفراط	ایضا	حب زفراط	ایضا	حب زفراط	ایضا
حب مویانی	قوی بخی	حب مویانی	قوی بخی	حب مویانی	قوی بخی
حب سورنجان	جبهه و ریاح الازرق و جام قنار	حب سورنجان	جبهه و ریاح الازرق و جام قنار	حب سورنجان	جبهه و ریاح الازرق و جام قنار
حب برالسامه	ابواب و فاسل بلغمی	حب برالسامه	ابواب و فاسل بلغمی	حب برالسامه	ابواب و فاسل بلغمی
حب بندری	ایضا	حب بندری	ایضا	حب بندری	ایضا
حب کچکه	ایضا	حب کچکه	ایضا	حب کچکه	ایضا
حب سگند	ایضا	حب سگند	ایضا	حب سگند	ایضا
حب دیراره	ایضا	حب دیراره	ایضا	حب دیراره	ایضا
حب سق	ایضا	حب سق	ایضا	حب سق	ایضا
حب مابانی	فقر بارد	حب مابانی	فقر بارد	حب مابانی	فقر بارد
حب زهر مره	فیتامه	حب زهر مره	فیتامه	حب زهر مره	فیتامه
حب الشفا	ریح سوداوی	حب الشفا	ریح سوداوی	حب الشفا	ریح سوداوی



ادویه مرکبه	در علاج	ادویه مرکبه	در علاج	ادویه مرکبه	در علاج
دواى چالدين	امراض معدى صفراوى علاجى كنى	زردى كافورى	زردى صفراوى	روغن دهنوره	استرخا فایح
دواى عصا نه يوكه	زردى معدى از بلع	زردى ملكايا	ايضا	روغن پرتان	ايضا
دواى الفرس	ضعف معدى	زردى راصفر	ايضا	روغن پيشش	ايضا
دواى قائل كرم	شبهت كلى زردى	زردى پندى	سبز بلين چشم	روغن روياء	ايضا
دواى چيجانس	علاج كلى كنى	زردى رمدى	سفيدى چشم	روغن جندوش و فلفل	ايضا
دواى الفا فائنا	مبيد دوائى	زردى زردى	قرص چشم	روغن سداب	ايضا
دواى الكرم صغير	در رم دواى معدى	زردى بليران	ضعف بصر	روغن كوسن	ايضا
دواى الكرم صغير	ايضا	زردى رر قلوبون	سبع	روغن جوهل	فایح و ادویه مفاسل بلخى
ویدالورو	ايضا	روغن ششانی	ضعف بصر	روغن نهفت برکه	فایح و دوزالسا و دوزالسا و دوزالسا
دواى غنصل	در بلخى بگر	روغن لوب پسته	مالينوا	روغن مجموعى	تنج شنبی
دواى ثوم	ايضا	روغن اسفيل	سكندين	روغن آبر	زبدال المار
دواى اسفيل	در رم دواى بگر	روغن فريون	ايضا	روغن خل	در گوش هارسانج
دواى التوتيا	اسهال معدى دارد	روغن سمارك	ايضا	روغن جمل	در دوده از بلع
دواى بقير	صحت نشانه	روغن قسط	استرخا فایح و ميثيق بلخى و ميثيق بلخى و ميثيق بلخى	روغن صطكى	ايضا
دواى التوتيجين	ضعف باه از قوت كنى	روغن فريون	استرخا فایح	روغن سسل	قوت بلخى
دواى التوتيزين	ايضا	روغن بيدنيو سار	ايضا	روغن زيره	ربح البواسير
دواى البصل	ايضا	روغن بيدنيو كرب	ايضا	روغن قمل	ربح البواسير و دواى رحم
دواى التريد	تب بلخى	روغن اسفيل	ايضا	روغن حنظل	صحت كلبه
دواى كليتيت	علاج كلى سودم شرب	روغن دندى كرب	ايضا	روغن عاقر قرحا	ضعف باه از استرخا فایح
دواى القيطاس	سفه	روغن كلان	ايضا	روغن گندنا	بواسير رحم
دوبه و كيكوار	در مصلب محال	روغن موم	ايضا	روغن اوراق	ادویه مفاسل بلخى
زردى بلخى	زردى صفراوى	روغن كليم زردى	ايضا	روغن زردى	ايضا
زردى چشمه	ايضا	روغن كليم زردى	ايضا	روغن حنا	ادویه مفاسل كرب



در عیال	ادویه مرکبه	در عیال	ادویه مرکبه	در عیال	ادویه مرکبه
در عیال	سفوف ناردارانه	سفوف خفشه	سفوف خفشه	ادویه مفاسل کرب	روغن مفاسل
در عیال	سفوف نمک	سفوف الخبیل	سفوف الخبیل	ادویه مفاسل بخی	روغن خبیل
در عیال	سفوف نمک	سفوف خمار	سفوف خمار	نفس باور مرکب	روغن خبیل
در عیال	سفوف نمک	سفوف سودا	سفوف سودا	حمی ورم تپه	روغن خبیل
در عیال	سفوف نمک	سفوف لاجورد	سفوف لاجورد	قربا	روغن گندم
در عیال	سفوف نمک	سفوف سبعة	سفوف سبعة	ایضا	روغن پاجکتی
در عیال	سفوف نمک	سفوف تالک	سفوف تالک	دارا و شلب	روغن آس
در عیال	سفوف نمک	سفوف تری	سفوف تری	دارا و شلب	روغن آس
در عیال	سفوف نمک	سفوف آمله	سفوف آمله	علت نادر	روغن الفشار
در عیال	سفوف نمک	سفوف بایان	سفوف بایان	جرامات	روغن صفتان
در عیال	سفوف نمک	سفوف پندی	سفوف پندی	ضرب و سقط	روغن یودار
در عیال	سفوف نمک	سفوف نفت	سفوف نفت	زکام و زلزله	روغن شمشاد
در عیال	سفوف نمک	سفوف طران	سفوف طران	ضعف شتاما	روغن زرشک
در عیال	سفوف نمک	سفوف شمشاد	سفوف شمشاد	بیض صفراوی	رب انارین
در عیال	سفوف نمک	سفوف سنگو	سفوف سنگو	قوی و قویان	رب انارین
در عیال	سفوف نمک	سفوف السرمک	سفوف السرمک	اسهال مدی صفراوی	رب قابض
در عیال	سفوف نمک	سفوف مروارید	سفوف مروارید	حیات دوی	رب عتاب
در عیال	سفوف نمک	سفوف طباشیر	سفوف طباشیر	جرب	رب بلبله
در عیال	سفوف نمک	سفوف زهره	سفوف زهره	اسهال مدی صفراوی	راکب
در عیال	سفوف نمک	سفوف عنبر	سفوف عنبر	ضعف باه از کلت بنی	زرونی
در عیال	سفوف نمک	سفوف حماق	سفوف حماق	صدای عارضه	سوط طباشیر
در عیال	سفوف نمک	سفوف مانخواه	سفوف مانخواه	نویز و قویان	سوتان حمر
در عیال	سفوف نمک	سفوف سنا	سفوف سنا	خشب و داران	سوتیان



ادویه مرکبه	در علاج	ادویه مرکبه	در علاج	ادویه مرکبه	در علاج
سفوف سنگدانه	اسهال معدی بارد و هضمی	سفوف قطعی	اسهال الدم	کنبجین عسلی	علاج کانام مرع
سفوف شیرین	ایضا	سفوف بلوطه	ایضا	کنبجین سقلی	ایضا
سفوف قنب	اسهال معدی بارد و اسهال معوی رطوبه	سفوف شامچ	اسهال الدم و دل الدم	کنبجین عسلی	علاج کانام مرع و کنبجین سقلی
سفوف قلیان	اسهال معدی بارد و اسهال معوی رطوبه	سفوف پیووی	تیز و زردی	کنبجین صندلی	تفتان حار
سفوف قرظ	اسهال معدی بارد	سفوف نیون	نفوذ و قزقرای نام	کنبجین سقلی	ادویه ۱۵ روز و روزی ۱۰ قطره
سفوف سرب و آب	ایضا	سفوف نعتاع	ایضا	کنبجین سقلی	ضعف صمد
سفوف الیمیان	ایضا	سفوف ملین	حصه	کنبجین سقلی	ضعف مفرم
سفوف الخشب	اسهال معدی صفراوی	سفوف تیوان	بواسیر	کنبجین سقلی	ضعف صفراوی و علاج کانام مرع
سفوف ترنوب	ایضا	سفوف میل	سیج البواسیر	کنبجین سقلی	ضعف شش و از و رت
سفوف زوب	ایضا	سفوف صندل	قرص کبک	کنبجین سقلی	ایضا
سفوف مجمو	ایضا	سفوف پیلان	ایضا	کنبجین سقلی	تفتان و شش و غلوی
سفوف وشران	اسهال معدی ازاد و سلسله	سفوف کاکچ	زردی کبد و دل الدم	کنبجین سقلی	استسقای کبک و تفتان و غلوی
سفوف بلبله	اسهال معدی صفراوی و رطوبه	سفوف همبولیود	حصه کبک	کنبجین سقلی	استسقای کبک و تفتان و غلوی
سفوف بڑیل	اسهال معدی رطوبی	سفوف ماسکلیک	تفتان و دل و کثرت و دل	کنبجین سقلی	ایضا
سفوف الطین	اسهال معدی صفراوی	سفوف کیمیا	ضعف باه	کنبجین سقلی	سود و مرع و بار و حلال
سفوف نشاسته	اسهال معدی صفراوی	سفوف قلمی	سیلان و رطوبه و کبک	کنبجین سقلی	صمد و دل
سفوف کل	ایضا	سفوف سوسنجان	کثرت و کبک	کنبجین سقلی	ضعف صفراوی
سفوف قلیان و سقلی	ایضا	سفوف مشجمه	کبد و کبک	کنبجین سقلی	ضعف صفراوی
سفوف طراش	اسهال الدم	سفوف سسل سیه	ایضا	کنبجین سقلی	ضعف صفراوی
سفوف لودی	ایضا	سفوف پیوند	کسر عظم	کنبجین سقلی	ضعف صفراوی
		کنبجین سقلی	ضعف صفراوی	کنبجین سقلی	ضعف صفراوی



در علاج	ادویه مرکبه	در علاج	ادویه مرکبه	در علاج	ادویه مرکبه
شربت سمل	شربت سمل	خفقان اوردیو مع العسل و زعفران	شربت سمل	انترخان داغ	شربت سمل
شربت انیسون	شربت انیسون	خفقان اوردیو مع العسل و زعفران	شربت انیسون	الیزولیا	شربت انیسون
شربت قرح سوا	شربت قرح سوا	خفقان اوردیو مع العسل و زعفران	شربت قرح سوا	اقسام الیزولیا	شربت قرح سوا
شربت دنیا کبیر	شربت دنیا کبیر	خفقان اوردیو مع العسل و زعفران	شربت دنیا کبیر	مالیزولیا و ارقی	شربت دنیا کبیر
شربت انستین	شربت انستین	خفقان اوردیو مع العسل و زعفران	شربت انستین	خفاق و خرق و غب و خرقا صمد	شربت انستین
شربت مشدی	شربت مشدی	خفقان اوردیو مع العسل و زعفران	شربت مشدی	ضعف بصر	شربت مشدی
شربت نفشه	شربت نفشه	خفقان اوردیو مع العسل و زعفران	شربت نفشه	دکام و دند عمار	شربت نفشه
شربت گولر	شربت گولر	خفقان اوردیو مع العسل و زعفران	شربت گولر	ایضا	شربت گولر
شربت زوفا	شربت زوفا	خفقان اوردیو مع العسل و زعفران	شربت زوفا	ربو بنی و سرفوزلی بارد	شربت زوفا
شربت فراسیون	شربت فراسیون	خفقان اوردیو مع العسل و زعفران	شربت فراسیون	ربو بنی	شربت فراسیون
شربت فیصل	شربت فیصل	خفقان اوردیو مع العسل و زعفران	شربت فیصل	ایضا	شربت فیصل
شربت جلب	شربت جلب	خفقان اوردیو مع العسل و زعفران	شربت جلب	ایضا	شربت جلب
شربت ششاش	شربت ششاش	خفقان اوردیو مع العسل و زعفران	شربت ششاش	سرفوزلی عمار	شربت ششاش
شربت بنجار	شربت بنجار	خفقان اوردیو مع العسل و زعفران	شربت بنجار	کلی نفث الدم	شربت بنجار
شربت فرایدوس	شربت فرایدوس	خفقان اوردیو مع العسل و زعفران	شربت فرایدوس	سمل	شربت فرایدوس
شربت بلین	شربت بلین	خفقان اوردیو مع العسل و زعفران	شربت بلین	ذات الحجب خالص ادویه و سرفوزلی رخصه	شربت بلین
شربت سبیلیمونی	شربت سبیلیمونی	خفقان اوردیو مع العسل و زعفران	شربت سبیلیمونی	خفقان عمار	شربت سبیلیمونی
شربت فاله	شربت فاله	خفقان اوردیو مع العسل و زعفران	شربت فاله	ایضا	شربت فاله
شربت صندل	شربت صندل	خفقان اوردیو مع العسل و زعفران	شربت صندل	ایضا	شربت صندل
شربت صندل	شربت صندل	خفقان اوردیو مع العسل و زعفران	شربت صندل	ایضا	شربت صندل
شربت الصالحین	شربت الصالحین	خفقان اوردیو مع العسل و زعفران	شربت الصالحین	ایضا	شربت الصالحین
شربت کافورین	شربت کافورین	خفقان اوردیو مع العسل و زعفران	شربت کافورین	خفقان عمار و بارد	شربت کافورین
شربت فواکه	شربت فواکه	خفقان اوردیو مع العسل و زعفران	شربت فواکه	خفقان عمار و بارد	شربت فواکه
شربت حماض	شربت حماض	خفقان اوردیو مع العسل و زعفران	شربت حماض	خفقان عمار و بارد	شربت حماض
شربت لیمو	شربت لیمو	خفقان اوردیو مع العسل و زعفران	شربت لیمو	خفقان عمار و بارد	شربت لیمو
شربت تنق	شربت تنق	خفقان اوردیو مع العسل و زعفران	شربت تنق	خفقان عمار و بارد	شربت تنق
شربت ابلیله	شربت ابلیله	خفقان اوردیو مع العسل و زعفران	شربت ابلیله	خفقان عمار و بارد	شربت ابلیله
شربت بیلگی	شربت بیلگی	خفقان اوردیو مع العسل و زعفران	شربت بیلگی	خفقان عمار و بارد	شربت بیلگی
شربت آمله	شربت آمله	خفقان اوردیو مع العسل و زعفران	شربت آمله	خفقان عمار و بارد	شربت آمله
شربت جبین	شربت جبین	خفقان اوردیو مع العسل و زعفران	شربت جبین	خفقان عمار و بارد	شربت جبین
شربت ناخواه	شربت ناخواه	خفقان اوردیو مع العسل و زعفران	شربت ناخواه	خفقان عمار و بارد	شربت ناخواه
شربت بسفاج	شربت بسفاج	خفقان اوردیو مع العسل و زعفران	شربت بسفاج	خفقان عمار و بارد	شربت بسفاج
شربت انیسیر	شربت انیسیر	خفقان اوردیو مع العسل و زعفران	شربت انیسیر	خفقان عمار و بارد	شربت انیسیر
شربت خماجک	شربت خماجک	خفقان اوردیو مع العسل و زعفران	شربت خماجک	خفقان عمار و بارد	شربت خماجک
شربت آلو بالو	شربت آلو بالو	خفقان اوردیو مع العسل و زعفران	شربت آلو بالو	خفقان عمار و بارد	شربت آلو بالو
شربت بلیمون	شربت بلیمون	خفقان اوردیو مع العسل و زعفران	شربت بلیمون	خفقان عمار و بارد	شربت بلیمون
شربت برکاتگور	شربت برکاتگور	خفقان اوردیو مع العسل و زعفران	شربت برکاتگور	خفقان عمار و بارد	شربت برکاتگور
شربت حک	شربت حک	خفقان اوردیو مع العسل و زعفران	شربت حک	خفقان عمار و بارد	شربت حک
شربت حب القلت	شربت حب القلت	خفقان اوردیو مع العسل و زعفران	شربت حب القلت	خفقان عمار و بارد	شربت حب القلت
شربت اصول	شربت اصول	خفقان اوردیو مع العسل و زعفران	شربت اصول	خفقان عمار و بارد	شربت اصول
شربت ورد	شربت ورد	خفقان اوردیو مع العسل و زعفران	شربت ورد	خفقان عمار و بارد	شربت ورد
شربت محمل	شربت محمل	خفقان اوردیو مع العسل و زعفران	شربت محمل	خفقان عمار و بارد	شربت محمل
شربت منفع	شربت منفع	خفقان اوردیو مع العسل و زعفران	شربت منفع	خفقان عمار و بارد	شربت منفع
شربت کله مرکب	شربت کله مرکب	خفقان اوردیو مع العسل و زعفران	شربت کله مرکب	خفقان عمار و بارد	شربت کله مرکب
شربت مجستر	شربت مجستر	خفقان اوردیو مع العسل و زعفران	شربت مجستر	خفقان عمار و بارد	شربت مجستر
شربت مزین خوش	شربت مزین خوش	خفقان اوردیو مع العسل و زعفران	شربت مزین خوش	خفقان عمار و بارد	شربت مزین خوش



ادویه مکریه	در علاج	ادویه مکریه	در علاج	ادویه مکریه	در علاج
شیرینک	تب انفلوس	شیاف اسود	سبل سفید چشم	طریق داکونیه	سل
شربت کشوت	حمیات کمر	شیاف امحراد	سفیدی که بر پای چشم افتد	طریق نوشیدن	توبه بانی
شربت بنور	ایضا	شیاف زنگار	ایضا	طریق بیدار	حصات کلیه
شربت بنور	ایضا	شیاف پهلوی	ایضا	طریق کشیده	ایضا
شربت کدر	حمی و جبری	شیاف اخضر	ایضا	طریق کشیده	ایضا
شربت پادوات	آلودگی	شیاف عجیب	ایضا	طریق خاکستری	ایضا
شربت چوبین	ایضا	شیاف هرات	نمک المار	طریق خاکستری	ایضا
شربت شادرو	جرب	شیاف جلا	ایضا	طریق چوبین	ضعف باه
شیاف بیض	مرطوبی و صفای و رنگ	شیاف بزمگ	ایضا	طریق چوبین	ایضا
شیاف باغین	ایضا	شیاف یاسمین	ضعف لیمو	طریق بزرگ	حمی و جبری
شیاف بنفشه	ایضا	شیاف فوجین	مر	طریق بزرگ	ایضا
شیاف برنیا	ایضا	شیاف فوجین	رجا	طریق فوجین	جبری
شیاف سواق	ایضا	طریق غاریون	سرامینی	طریق فوجین	آلودگی
شیاف شب	ایضا	طریق ضعیف	ایضا	طریق ساق	قوا
شیاف خا	ایضا	طریق زوقا	ایضا	طریق ساق	جذام
شیاف نیالجر	ایضا	طریق افستین	ایضا	طریق کشیده	ایضا
شیاف ناسخ	ایضا	طریق شادرو	ایضا	طریق قلم و ارید	برص
شیاف وروی	ایضا	طریق انجیران	ایضا	طریق قلم و ارید	ایضا
شیاف جالب انوم	ایضا	طریق جای	ایضا	طریق قلم و ارید	ایضا
شیاف منج	ایضا	طریق طرفا	ایضا	طریق قلم و ارید	ایضا
شیاف صفر	ایضا	طریق اصول	ایضا	طریق قلم و ارید	ایضا
شیاف کافور	ایضا	طریق باران	ایضا	طریق قلم و ارید	ایضا
شیاف حمرین	ایضا	طریق باران	ایضا	طریق قلم و ارید	ایضا



ادویه مرکبه	در علل	ادویه مرکبه	در علل	ادویه مرکبه	در علل
عرق چوبینی	استرخاد طالع	عرق پان	عرق پان	عرق چوبینی	عرق چوبینی
عرق شنبه	عرق شنبه	عرق چوبینی	عرق چوبینی	عرق چوبینی	عرق چوبینی
عرق کوبه البر	عرق کوبه البر	عرق بایان کبر	عرق بایان کبر	عرق کوبه البر	عرق کوبه البر
عرق زوفا	عرق زوفا	عرق بنفشه	عرق بنفشه	عرق زوفا	عرق زوفا
عرق کشیز	عرق کشیز	عرق نیر بارکس	عرق نیر بارکس	عرق کشیز	عرق کشیز
عرق گند	عرق گند	عرق محمل رباح	عرق محمل رباح	عرق گند	عرق گند
عرق صندل کبر	عرق صندل کبر	عرق آسوخ	عرق آسوخ	عرق صندل کبر	عرق صندل کبر
عرق اچینی کبر	عرق اچینی کبر	عرق گیکوار	عرق گیکوار	عرق اچینی کبر	عرق اچینی کبر
عرق بهار	عرق بهار	عرق کج صبرک	عرق کج صبرک	عرق بهار	عرق بهار
عرق تنبول	عرق تنبول	عرق سیسی	عرق سیسی	عرق تنبول	عرق تنبول
عرق زردک	عرق زردک	عرق گدیل	عرق گدیل	عرق زردک	عرق زردک
عرق لبتکی	عرق لبتکی	عرق منشی	عرق منشی	عرق لبتکی	عرق لبتکی
عرق قندی	عرق قندی	عرق دواتش	عرق دواتش	عرق قندی	عرق قندی
عرق زنگنه	عرق زنگنه	عرق ماهه فین	عرق ماهه فین	عرق زنگنه	عرق زنگنه
عرق سیدوقی	عرق سیدوقی	عرق کافور	عرق کافور	عرق سیدوقی	عرق سیدوقی
عرق فواکه	عرق فواکه	عرق مصفی خون	عرق مصفی خون	عرق فواکه	عرق فواکه
عرق عنبر	عرق عنبر	عرق گل نیب	عرق گل نیب	عرق عنبر	عرق عنبر
عرق ابرشیم	عرق ابرشیم	عرق شانه کبر	عرق شانه کبر	عرق ابرشیم	عرق ابرشیم
عرق حیات	عرق حیات	عرق چوبینی	عرق چوبینی	عرق حیات	عرق حیات
عرق بانخواه	عرق بانخواه	عرق مندی	عرق مندی	عرق بانخواه	عرق بانخواه
عرق داجینی	عرق داجینی	عرق آمله	عرق آمله	عرق داجینی	عرق داجینی



ادویه مرکبه	در علاج	ادویه مرکبه	در علاج	ادویه مرکبه	در علاج
قرص اطمین	هیزه سردی	قرص قوه	درم صلب جلال	کلاه علی بنان	صداع ضعیف دماغی
قرص کندر	هیزه بخی	قرص خشناب	اسهال باغی و اسهال لقمه و کلبه	کله قند سلی	استرخا و ناخ
قرص گل	درم سردی و سردی و سردی و سردی	قرص قارب	اسهال سردی و سردی	گرم و معمول	رودری و سردی و سردی
قرص شبل	درم سردی و سردی	قرص قارب و کلبه	اسهال سردی و سردی	کحل مول علی کرب	ایضا
قرص شک کبر	ایضا	قرص شانیج	اسهال الدم	کحل شیمینج	ایضا
قرص طایفه قاض	درم سردی و سردی و سردی و سردی	قرص انجبار	ایضا	کحل ملکایا	ایضا
قرص صطکی	فی و صوم و سردی	قرص قاطع الدم	ایضا	کحل یاسمین	سستی و چشم
قرص تبرق	ایضا	قرص زنج	سج و قوه و اسهال و اسهال لقمه	کحل قراطی	ایضا
قرص پسته	فی و صوم و سردی	قرص کالنج	قوه کلبه	کحل فضل	ایضا
قرص کحل	فی و صوم و سردی	قرص شب	قوه کلبه و اسهال الدم	کحل صابون	ایضا
قرص الک	سور و سردی و سردی	قرص ماسک البول	کشت بول	کاجل	ایضا
قرص ریوند	سور و سردی و سردی	قرص طایفه سیس	علی کلبه و جیات خلطیه	کحل قوی	نزل الماء
		قرص طایفه شیر	سور و سردی و سردی	کحل صابون	ایضا
		قرص طایفه طوبی	علی کلبه و جیات خلطیه	کحل مبارک	ضعف بصر
		قرص طایفه کافور	سور و سردی و سردی	کحل بازو	ایضا
قرص تبرق	درم سردی و سردی و سردی	قرص نقشه	صداع سردی و سردی و سردی	کحل بجا هر	ایضا
قرص مازین	استخوانی فی و صوم و سردی	قرص غافث	سور و سردی و سردی	کتاب قرقلی	علی کلبه
قرص شرم	استخوانی فی و صوم و سردی	قرص انستین	سور و سردی و سردی	کتاب مدبر	تور و سرطان
قرص ابردی	برقان سردی	قرص اندرون	سور و سردی و سردی	کلاه بارو	نخ و بارو
قرص قوه	سور و سردی و سردی	قرص قوی	سور و سردی و سردی	لازق	شقیقہ عار



ادویه مرکبه	در علاج	ادویه مرکبه	در علاج	ادویه مرکبه	در علاج
لعوق متدل	برینگی	ما الفواکه	صداع دروی و صیلت دروی	مطبوع خیا شنبه	رمدوی و صفراوی و سلسه صفراوی
لعوق شمعون	سرفه نلی مار	ما اللحم	سرفه نلی مار و زرد زانت کعب	مطبوع خیا شنبه	سرفه نلی مار و زرد زانت کعب
لعوق برن سوسه	ایضا			مطبوع خیا شنبه	سرفه نلی مار و زرد زانت کعب
لعوق تیرا	ایضا			مطبوع خیا شنبه	سرفه نلی مار و زرد زانت کعب
لعوق شفا ش	سرفه نلی مار و زرد زانت کعب	ما الزوفا	سرفه نلی مار و زرد زانت کعب	مطبوع خیا شنبه	سرفه نلی مار و زرد زانت کعب
		ما الققم	کشت درش	مطبوع خیا شنبه	سرفه نلی مار و زرد زانت کعب
لعوق خیا شنبه	سرفه نلی مار و زرد زانت کعب	ما المند یا الیس	صیلت دروی	مطبوع خیا شنبه	سرفه نلی مار و زرد زانت کعب
لعوق زرد زانت	سرفه نلی مار و زرد زانت کعب	ما القرع	صیلت دروی	مطبوع خیا شنبه	سرفه نلی مار و زرد زانت کعب
لعوق کتان	ایضا	ما الخیار	ایضا	مطبوع خیا شنبه	سرفه نلی مار و زرد زانت کعب
لعوق القطن	سرفه نلی مار و زرد زانت کعب	ما البطیخ الندی	ایضا	مطبوع خیا شنبه	سرفه نلی مار و زرد زانت کعب
لعوق نفثه الم	نفثه الم	مطبوع خیا شنبه	سرفه نلی مار و زرد زانت کعب	مطبوع خیا شنبه	سرفه نلی مار و زرد زانت کعب
لعوق جمنیر	ایضا	مطبوع خیا شنبه	سرفه نلی مار و زرد زانت کعب	مطبوع خیا شنبه	سرفه نلی مار و زرد زانت کعب
لعوق بنی صدر	تقیج و جمنیر و صدر	مطبوع خیا شنبه	سرفه نلی مار و زرد زانت کعب	مطبوع خیا شنبه	سرفه نلی مار و زرد زانت کعب
لعوق انار وانه	قی و جمنیر و صدر	مطبوع خیا شنبه	سرفه نلی مار و زرد زانت کعب	مطبوع خیا شنبه	سرفه نلی مار و زرد زانت کعب
لعوق بنفشه	تقیج و جمنیر و صدر	مطبوع خیا شنبه	سرفه نلی مار و زرد زانت کعب	مطبوع خیا شنبه	سرفه نلی مار و زرد زانت کعب
لعوق غصص	عسل و لیمو	مطبوع خیا شنبه	سرفه نلی مار و زرد زانت کعب	مطبوع خیا شنبه	سرفه نلی مار و زرد زانت کعب
لعوق حک	ضعف باه	مطبوع خیا شنبه	سرفه نلی مار و زرد زانت کعب	مطبوع خیا شنبه	سرفه نلی مار و زرد زانت کعب
لبوب کبیر	ایضا	مطبوع خیا شنبه	سرفه نلی مار و زرد زانت کعب	مطبوع خیا شنبه	سرفه نلی مار و زرد زانت کعب
لبوب صغیر	ایضا	مطبوع خیا شنبه	سرفه نلی مار و زرد زانت کعب	مطبوع خیا شنبه	سرفه نلی مار و زرد زانت کعب
ما الاصول	سرفه نلی مار و زرد زانت کعب	مطبوع خیا شنبه	سرفه نلی مار و زرد زانت کعب	مطبوع خیا شنبه	سرفه نلی مار و زرد زانت کعب



ادویه مرکبه	در علاج	ادویه مرکبه	در علاج	ادویه مرکبه	در علاج
مجموع همدوار	نسیان باد رطب	مجموع قنقی	ربوبلخی	مجموع فخرعل	ضعف معده
مجموع زریب	ایضا	مجموع کبریت	ایضا	مجموع عود	ضعف اشتها از صفرا
مجموع ابوب	ایضا	مجموع قشیل	ایضا	مجموع مرجان	ضعف اشتها از انطام غش
مجموع بنج	مالیو لایو ریح صفراوی	مجموع زوفا	ربوبلخی و سر زنی بارو	مجموع شیش	فساد شتوت
مجموع جنون	مالیو لایو بلخی و سوداوی	مجموع خفکان	ربو دفانی	مجموع قاطع شتوت	ایضا
مجموع اقیقون	مالیو لایو رانی	مجموع تنقی سینه	سریه بارو	مجموع باد شک	ایضا
مجموع صفح	ایضا	مجموع سعال	سرفه رطوبی	مجموع گل	درم سوداوی معده
مجموع غصص	صرع دافعی	مجموع چنسل	خفکان حار	مجموع ابرقی مل	وجع الفؤاد و بارخنی و زنجی
مجموع قیصر	ایضا	مجموع نقره	ایضا	مجموع کرکم	سده مقعر جگر
مجموع سیالیوس	ایضا	مجموع طلا	خفکان از ضعف قلب	مجموع جنطیانا	ایضا
مجموع زریب	ایضا	مجموع غنمی	علاج کلی معده	مجموع سنگلمان	اسهال معده و بار رطوبی
مجموع هل	مالیو لایو ریح صفراوی	مجموع فنجوش	امراض معده از صفرا و بارو	مجموع خسته انبه	اسهال معده بارو
مجموع بال مزاج	فالج	مجموع خجشایدی	درم سوداوی و بارو	مجموع تربکاشه	قوی بلخی
مجموع بلاد کیم	ایضا	مجموع سبج یاقوتی	امراض معده از صفرا و بارو	مجموع تربدی	ایضا
مجموع سیر	ایضا	مجموع سبج یاقوتی	ایضا	مجموع سنا	ایضا
مجموع چوبینه	ایضا	مجموع سبج یاقوتی	ایضا	مجموع تربد	ایضا
مجموع فلا سفه	ایضا	مجموع اسود	امراض معده از صفرا و بارو	مجموع بنفشه	ایضا
مجموع هرس	ایضا	مجموع بن سار	امراض معده از صفرا و بارو	مجموع سبج	ایضا
مجموع باخداقی	ایضا	مجموع کاسریاح	درم سوداوی و بارو	مجموع شیدار	ایضا
مجموع کاکیم فغان	ایضا	مجموع حب لغار	درم سوداوی و بارو	مجموع سبج	ایضا
مجموع منمنی	درم سوداوی و صفراوی	مجموع اهل	ایضا	مجموع قهزینا	ایلاوس
مجموع مجمل ریح	درم زنجی	مجموع باغ چنان	ضعف معده	مجموع بلین	حصر
مجموع مزج	نزول الماء	مجموع بلوکی	ایضا	مجموع انخیر	ایضا
مجموع ریح	ربوبلخی	مجموع آناه	ایضا	مجموع مکمل	ریح البولیه و شفاقی مقعد



ادویه مرکبه	در علاج	ادویه مرکبه	در علاج	ادویه مرکبه	در علاج
ماسک البول	در علاج	معوون عشب	ادویه مرکبه	مفرح معتدل	در علاج
معوون حماله	در علاج	معوون چوبین	در علاج	مفرح اریشم	در علاج
معوون شیری	در علاج	معوون راحت	در علاج	مفرح طریح	در علاج
معوون مقرب	در علاج	معوون حلیت	در علاج	مفرح مسیحی	در علاج
معوون ابوب	در علاج	معوون شاهترو	در علاج	مفرح طریح	در علاج
معوون کاسه	در علاج	معوون عشب	در علاج	مفرح ترندی	در علاج
معوون بلوط	در علاج	معوون چوبین	در علاج	مفرح ریح	در علاج
معوون قسط	در علاج	معوون نیب	در علاج	مفرح یلگاری	در علاج
معوون قراط	در علاج	معوون زرجانی	در علاج	مفرح سرخ	در علاج
معوون تال کمانه	در علاج	معوون ملادر	در علاج	مفرح زنگار	در علاج
معوون پیچ	در علاج	مفرح زمری	در علاج	مفرح فیداب	در علاج
معوون پستان	در علاج	مفرح کندی	در علاج	مفرح مصری	در علاج
معوون کشمش	در علاج	مفرح حار	در علاج	مفرح اسود	در علاج
معوون مقصور	در علاج	مفرح باروکافوری	در علاج	مفرح سیف	در علاج
معوون چوبین	در علاج	مفرح بارو	در علاج	مفرح سوت	در علاج
معوون سیاهی	در علاج	مفرح انطالی	در علاج	مفرح خل	در علاج
معوون جللی	در علاج	مفرح قاقق	در علاج	مفرح جلیون	در علاج
معوون یگانه	در علاج	مفرح قوق	در علاج	مفرح جلیون	در علاج
معوون بید	در علاج	مفرح ولکشا	در علاج	مفرح جلیون	در علاج
معوون بونجان	در علاج			مفرح جلیون	در علاج
معوون شاد	در علاج			مفرح جلیون	در علاج















[illegible]



[illegible]



























